



ذوالقرنین همچنان ناشناخته

بازخوانی و رد نظریه ابوالکلام آزاد درباره کورش و ذوالقرنین

غلامرضا نوادری

۱۳۹۷

مؤسسه آموزشی تألیفی ارشدان

تقدیم بہ:

ہمسفر مہربانم

۹	مقدمه
۱۵	فصل اول: آشنایی با ابوالکلام آزاد
۱۷	گزارشی کوتاه از زندگی ابوالکلام آزاد
۲۱	فصل دوم: تفسیر آیات ۸۳-۹۸ سوره ی کهف
۲۴	تفسیر آیات ۸۳-۹۸ سوره کهف
۳۵	فصل سوم: تاریخ کورش
۴۳	فصل چهارم: بازخوانی دیدگاه ابوالکلام
۴۵	نیم نگاهی به گفته‌های ابوالکلام
۵۷	پایه‌های دیدگاه ابوالکلام
۶۱	فصل پنجم: نقد و نظر
۶۳	بررسی گفته‌های ابوالکلام
۶۳	شان نزول آیات
۶۶	عقیده قوم یهود
۶۶	اعتبار کتاب دانیال
۶۸	داریوش مادی کیست؟
۷۲	بررسی فصل ششم کتاب دانیال
۷۴	بازگشت به استدلال جناب آزاد
۸۰	تورات و فتح بابل
۸۶	سنگ نگاره انسان بالدار
۹۹	آیا شاخ نگاره انسان بالدار همانند شاخ قوچ رویای دانیال است؟
۱۰۱	آیا کورش به گونه‌ای شگفت انگیز به پادشاهی رسید؟
۱۰۸	سد داریال
۱۱۱	سد ذوالقرنین در داریال نیست

- مسلمانان و عبور از داریال ۱۱۶
- داریال از نگاه جغرافی دانان ۱۱۷
- سد ذوالقرنین در منابع اسلامی ۱۱۹
- سد ذوالقرنین در میان ارمنیه و آذربایجان؟! ۱۲۳
- دلایل ابوالکلام بر سد سازی کورش و پاسخ به آن‌ها ۱۲۶
- آیا کاپان گورایی، دمیر قاپی نام دیگر داریال است؟ ۱۳۳
- شرایط جغرافیایی منطقه داریال ۱۳۷
- مراد از جمله «جَعَلَهُ دَكَّاء» در قرآن چیست؟ ۱۴۴
- مردم داریال و اوصاف قرآنی مردم پای سد ذوالقرنین ۱۴۶
- دین کورش و هخامنشیان ۱۴۸
- کورش و حمایت از بت پرستان ۱۴۹
- کتیبه‌های کورش و شادی بت پرستان ۱۵۱
- تداوم سیاست تساهل دینی پس از کورش ۱۵۷
- کمبوجیه و بت‌ها ۱۵۸
- داریوش و «خدایان دیگری که هستند» ۱۶۲
- خشایارشا و دیوپرست‌ها ۱۶۶
- دین زرتشت در زمان هخامنشیان ۱۷۱
- زرتشت در ستیز با بت و بت پرستی ۱۷۵
- ذوالقرنین در «مغرب الشمس» ۱۷۸
- اجتهاد در برابر نص ۱۷۹
- فتوحات ذوالقرنین و فتوحات کورش ۱۸۴
- نخستین فتح ذوالقرنین و نخستین فتح کورش ۱۸۷
- آیا کورش به سواحل دریای اژه رسید؟ ۱۸۸
- مورخین یونانی و دادگری کورش ۱۹۶
- فرماندهان کورش ۱۹۸
- پارس‌ها و شراب ۱۹۹
- اسکندر و ذوالقرنین ۲۰۵

- ردی بر دیدگاه دکتر سید حسن صفوی ۲۰۸
- ذوالقرنین همچنان ناشناخته ۲۰۹
- نتیجه ۲۱۱
- منابع و مآخذ ۲۱۳

مقدمه

دشمنان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چون از ناتوان ساختن ایشان ناامید شدند سه نفر را به شهر نجران فرستادند تا از دانشمندان یهود و نصارا پرسش‌هایی فرا گیرند که بوسیله آن، پیامبر را مغلوب کنند. نمایندگان مشرکین یعنی نضر بن حارث بن کله، عقبه ابی معیط و عاص بن وائل چون به نجران رسیدند نزد دانشمندان یهود و نصارا رفتند و از آنان درخواست کمک کردند. آنان گفتند از وی درباره سه چیز بپرسید؛ نخست داستان اصحاب کهف، دیگری داستان موسی و عالم و سومی داستان ذوالقرنین! مشرکین در آرزوی پیروزی بر پیامبر بودند که نزول سوره کهف، امید آنان را بر باد داد.

هر چند این سوره در پاسخ به پرسش مشرکین یا یهودیان نازل شد اما از آنجا که مسلمانان این داستان‌ها را حقایق تاریخی می‌دانستند به دنبال یافتن گوشه‌های دیگری از این داستان‌ها رفتند. از این میان داستان ذوالقرنین بیشتر مورد توجه قرار گرفت. لذا جست‌وجو برای یافتن چهره‌ی حقیقی ذوالقرنین از همان سده‌های نخستین اسلامی آغاز شد. پرسش‌های فراوانی درباره او شکل گرفت؛ از جمله اینکه آیا وی از جمله انسانها بوده یا از فرشتگان؟ آیا پیامبر بوده یا فردی عامی؟ در چه دوره‌ای از تاریخ زندگی می‌کرده است؟ شخصیت وی با کدام یک از چهره‌های تاریخی مطابقت دارد؟ معنای قرن چیست؟

۱- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۸۷، تفسیر القمی، ج ۲ ص ۳۱-۳۲، در پاره‌ای از روایات به جای داستان موسی و عالم، پرسش از «روح» شده است. نک: طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۱۵، ص ۱۹۴ و نیز مکارم، ناصر، و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۲، چاپ هجدهم، ص ۵۲۵.

مراد از مغرب الشمس و مشرق الشمس چیست؟ عین حمئه (چشمه گل آلود یا جوشان) و سد معروف ذوالقرنین در کجا واقع شده است؟ و

انبوهی از روایات گوناگون درباره ذوالقرنین وجود دارد که پی بردن به شخصیت حقیقی وی را به غایت دشوار می‌کند. با توجه به تعارضاتی که در این روایات و گفته‌ها وجود دارد، در خصوص تاریخ زندگی وی بیش از دوهزار سال اختلاف است. مکان زندگی وی نیز از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب متغیر است. چین، روم، ایران، یمن، مصر و ... را می‌توان به عنوان گزینه‌های پیشنهادی برای محل زندگی وی نام برد. از همه مهم‌تر این که تاکنون بیش از بیست شخص به عنوان ذوالقرنین معرفی شده‌اند. چهره‌های پیشنهادی از سوی دانشمندان از قرن نخست هجری تا روزگار کنونی بدین شرح است:

۱- ابوبکر از قبیله حمیر از یمن ۲- ابوکرب از پادشاهان یمن ۳- اسکندر رومی ۴- اسکندر پسر فلیپ دوم ۵- تُبَّع الاقرن از پادشاهان عربستان جنوبی ۶- خشایارشا ۷- داریوش اول ۸- داریوش سوم ۹- شمر یرعش ۱۰- صعب بن ذی یزن از فرزندان وائل بن حمیر ۱۱- ضحاک مسمای به بیوراسب ۱۲- عبدالله ابن ضحاک ۱۳- امام علی علیه السلام ۱۴- عیاش ۱۵- فریدون پنجمین پادشاه پیشدادی ۱۶- کورش هخامنشی ۱۷- مرزبان بن مدربه یونانی از مصر ۱۸- مصعب بن عبدالله قینان بن منصور ۱۹- نعمان بن منذر ۲۰- منذر بن ماء السماء از پادشاهان حیره ۲۱- هرمس ۲۲- همیسع بن زید بن عمر^۱ ۲۳- تسن چی هوانگ تی^۲ ۲۴- همه‌ی پادشاهان هخامنشی^۳ ۲۵- اُزیریس خدای مصری^۴.

بیشتر گزینه‌های پیشنهادی مستندات قابل قبولی ندارند و برخی نیز هیچ مستندی ندارند جز این که در کتابی از آنها یاد شده است. از این میان تنها چند گزینه می‌ماند که شاید بتوان آیات قرآنی را بر آنان تطبیق داد از جمله اسکندر مقدونی که از قدیم الایام تا

۱- برای آگاهی از مصادر اقوال نک: مساح، رضوان، آیین پژوهش، دوره ۲۰، شماره ۱۱۹، ص ۶-۹.

۲- همان، ص ۳.

۳- بدره‌ای، فریدون، کورش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق.

۴- دکتر همدان بر این باور است که ذوالقرنین همان اُزیریس خدای مصری است. وی در حقیقت پیامبری از جنس بشر بوده است که بعدها در اذهان مردم به خدایی اسطوره‌ای بدل گشته است. نک: الهمدان، حاتم، ۱۵، ۲۰، ذوالقرنین النبی المصری الذی طاف بالعالم و علم الناس الدین و الحضاره.

عصر حاضر گزینه‌ی پیشنهادی بسیاری از دانشمندان بوده است. هر چند مسئله‌ی دینداری اسکندر مانع از پذیرش وی به عنوان ذوالقرنین است.

از آنجا که هریک از این گزینه‌های پیشنهادی با اشکالات فراوانی روبروست، تلاش برای یافتن پیشنهادی تازه همچنان ادامه دارد. همزمان با دوره حکومت پهلوی در ایران دیدگاه تازه‌ای مطرح شد که با استقبال گسترده‌ی دانشمندان و نویسندگان ایرانی مواجه گردید. دیدگاهی که یکی از پادشاهان ایرانی را همان ذوالقرنین می‌دانست.

جناب ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ دوست هندوستان در تفسیر خود با ارائه مستندات کورش را همان ذوالقرنین قرآنی دانست. اصل دیدگاه وی مبتنی بر بخش‌هایی از تورات است که به گمان ایشان درباره کورش است. وی بر این باور بود که چون سوال درباره ذوالقرنین از سوی یهودیان بوده است در نتیجه گم‌شده مفسرین نیز باید در تورات باشد. وی بر این بود که در رویای دانیال نبی کورش به صورت قوچی نمایانده شده است که دارای دو شاخ بزرگ است. و بر اساس همین رویا کورش نزد یهودیان به ذوالقرنین معروف بوده است. با پیدا شدن سنگ نگاره انسان بالدار دیدگاه ایشان قوت گرفت چرا که این نگاره دارای دو شاخ بود و در چند سفرنامه بالای نگاره کتیبه‌ای با خط میخی وجود داشت که بر آن نام کورش نوشته شده بود. او کورش را زرتشتی و سفرهای شرق و غرب و ساخت سد داریال را همان کارهای ذوالقرنین می‌دانست. با وجود گذشت شصت سال از عمر دیدگاه ابوالکلام هنوز چیز تازه‌ای بر آن افزوده نشده است که نشان از جامعیت طرح وی دارد.

هر چند گفته می‌شود که ابوالکلام و پیش از وی سید احمد خان نخستین کسانی بودند که بدین نکته پی بردند. اما باید دانست که پیش از این دو در سال ۱۸۵۵ محقق آلمانی به نام «گ.م. ردسلوپ» و محقق آلمانی دیگری به نام «ب. بی‌یر» در دو تحقیق جداگانه کورش را ذوالقرنین دانسته‌اند.

هر چند دیدگاه این دانشمندان آنچنان که شایسته بود در محافل علمی مطرح نشد. زیرا پس از آنکه «نولدکه» در دو مقاله اسکندر را ذوالقرنین خواند، دیگر به تحقیقات آن

دو توجهی نشد! کارهای سید احمد خان و ابوالکلام آزاد نیز دیده نشدند چرا که به زبان اردو بودند. هر چند پژوهش ابوالکلام به زبان عربی ترجمه شد اما باز هم در محافل عربی مقبولیت نیافت.^۱ استاد باستانی پاریزی و دکتر فتح الله مجتبایی، تعصب عربی را مانع از پذیرش دیدگاه وی در میان اعراب می‌دانند.^۲ اما باید دانست که در میان اعراب نیز کسانی بودند که به نقل دیدگاه ابوالکلام پرداختند. محمد عزه الدروزه در کتاب «التفسير الحديث» که نخستین بار در سال ۱۹۶۱ چاپ شد درباره دیدگاه ابوالکلام گوید هر چند به اندازه کافی اقناع کننده نیست^۳ اما احتمال هم دارد که استنتاجات وی معقول باشد.^۴ دکتر عبدالمنعم النمر وزیر اوقاف و امور دینی مصر در مقاله‌ای به نام «ذوالقرنین شخصیه حیرت المفکرین اربعه عشر قرنا و کشف عنها ابوالکلام آزاد» در شماره ۱۸۴ مجله العربی دیدگاه ابوالکلام را نقل کرد و آن را پذیرفت.^۵ صابر صالح زغلول نیز در کتاب «موسس الدوله الفارسیه و ابو ایران؛ حیات و فتوحاته و هل هو ذوالقرنین» نیز دیدگاه ابوالکلام را پسندید.^۶ اما تاثیر دیدگاه ابوالکلام در میان دانشمندان ایرانی متفاوت بود. با ترجمه کتاب ابوالکلام، نویسندگان ایرانی در ده‌ها و صدها کتاب و مقاله از دیدگاه وی یاد کردند. از سویی این دیدگاه همزمان با تبلیغات باستان گرایی پهلوی دوم مطرح شد. و از سوی دیگر در بروزترین کتب تفسیری شیعه یعنی المیزان و سپس تفسیر نمونه تا حد زیادی پذیرفته شد. این دو عامل تاثیر شگرفی در مقبولیت عام دیدگاه ابوالکلام داشت. برگزاری همایش‌های بزرگ از سوی بزرگترین مجامع پژوهشی ایران مانند دائره المعارف بزرگ اسلامی و نیز جریاناتی از قبیل بازگردانی چند روزه کتیبه کورش به ایران، آگیری سد سیوند، گردهم آیی روز نو پدید هفت آبان و ... مانع از فراموش شدن این دیدگاه شد. در

۱- نک: بهرامی، عسکر، ۱۳۹۰، کورش و ذوالقرنین، ص ۳۴.

۲- همان.

۳- نک: آزاد، ابوالکلام، ۱۳۷۵، کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی ص ۶ و نیز بهرامی، عسکر، ۱۳۹۰، کورش و ذوالقرنین، ص ۳۳.

۴- الدروزه، ۱۴۲۱، التفسير الحديث، ج ۵، ص ۹۹.

۵- همان، ص ۱۰۱.

۶- د. حاتم الهمدان، ۲۰۱۵، ذوالقرنین النبی المصری الذی طاف بالعالم و علم الناس الدین و الحضاره، ص ۷۲۱.

۷- زغلول، صابر صالح، ۲۰۱۱، موسس الدوله الفارسیه و ابو ایران؛ حیات و فتوحاته و هل هو ذوالقرنین

نتیجه تاثیر کار ابوالکلام در ایران به عکس دیگر نقاط جهان شد و هر چند این دیدگاه از سوی برخی بزرگان نقد شد اما نقد ایشان هیچگاه به چشم نیامد.

تا کنون چند نفر از دانشمندان ایرانی و خارجی به نقد گفته‌های وی پرداخته‌اند که معروفترین آنها استاد محیط طباطبایی و نیز مورخ و باستان شناس بزرگ علیرضا شاپور شهبازی است. عماد زاده نیز در کتاب تاریخ انبیاء دیدگاه ابوالکلام را نپسندید.^۱ دکتر سید حسن صفوی نیز در آخرین بخش از کتاب اسکندر و ادبیات ایران^۲ دیدگاه ابوالکلام را نادرست دانست. هر چند خود به اشتباه بزرگتری افتاد و اسکندر مقدونی را ذوالقرنین دانست. از دیگر منتقدین دکتر حاتم الهمدان است.^۳

از میان حوزویان تا جایی که نگارنده اطلاع دارد آیت الله خلخالی در سال ۱۳۵۰ شمسی و پیش از جشن‌های دوهزار پانصد ساله شاهنشاهی نقدی را آماده کرده بود که در سال ۱۳۶۰ به چاپ رسید. از آنجا که این نقد در سالهای مبارزه با اسلام در لباس باستان ستایی نوشته شده بود، دارای ادبیات تندی است و شاید به همین خاطر هیچگاه مورد توجه واقع نشد. علاوه بر این، اتهاماتی را به کورش روا داشته که در هیچ منبعی دیده نشده است.^۴ کار دوم از آن استاد سید موسی میر مدرس است. ایشان در کتاب «کورش و ذوالقرنین» در گفتار چهارم اشکالاتی چند بر گفته‌های ابوالکلام وارد می‌دانند.

آنچه در این کتاب می‌خوانید بازخوانی و رد دیدگاه ابوالکلام آزاد درباره یگانگی کورش ایرانی و ذوالقرنین قرآنی است. کتاب پیش رو مشتمل بر پنج فصل است. چهار فصل مقدماتی آن عبارت‌اند از: معرفی ابوالکلام آزاد، ارائه تفسیری از آیات مورد بحث بر اساس تفسیر المیزان و نمونه، گزارشی کوتاه از زندگی و جهاننداری کورش هخامنشی و خلاصه‌ای جامع از دیدگاه ابوالکلام. بخش پایانی کتاب، بررسی و رد گفته‌های ایشان است.

۱- بدره‌ای، فریدون، کورش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق، ص ۱۲۱.

۲- صفوی، سید حسن، ۱۳۶۴، اسکندر و ادبیات ایران.

۳- حاتم الهمدان، ۲۰۱۵، ذوالقرنین النبی المصری الذی طاف بالعالم و علم الناس الدین و الحضاره، ص ۷۲۴.

۴- خلخالی، صادق، ۱۳۶۰، کورش دروغین و جنایتکار، ص ۲۷.

و اما داستان نگارش کتاب پیش رو به سال‌های حجره نشینی در مدرسه علمیه رضویه شهر لامرد^۱ باز می‌گردد. در آن روزها طلبه‌ی خوش ذوقی به نام سید احمد حسینی مطالبی در اثبات پیامبری ذوالقرنین گرد آورده بود که روزانه آنها را به بحث می‌گذاشت. در یکی از روزها چند یادداشت در باره یگانگی کورش هخامنشی و ذوالقرنین طرح و در ادامه یادداشت‌هایی از تفسیر المیزان و نمونه به بحث گذاشته شد که به خوبی یگانگی آن دو شخصیت را اثبات می‌کرد. و با توجه به اثبات یگانگی ذوالقرنین و کورش در تفاسیر مذکور، آقای حسینی تصمیم گرفت با تکیه بر یادداشت‌های پیشین، مسئله‌ی پیامبری کورش را دنبال کند. چندی گذشت تا اینکه کتابی درباره کورش بدست نگارنده رسید. در صفحات آغازین کتاب ترجمه‌ای از کتیبه‌ی کورش آمده بود که دید نگارنده را نسبت به نوشته‌های تفاسیر المیزان و نمونه تغییر داد.

نگارنده با مراجعه به تفاسیر المیزان و نمونه دریافت که نوشته‌های علامه طباطبایی (ره) و دیگر مفسرین بازگویی تحقیقات دانشمندی مسلمان به نام ابوالکلام آزاد است. هر چند صاحبان تفاسیر مذکور نیز اشکالاتی بر این دیدگاه داشتند اما فعلاً آن را بهترین نظریه می‌دانستند. چندی بعد علاوه بر متن کتیبه کورش مدارکی تازه بدست آمد که نشان می‌داد هیچ ارتباطی میان این دو شخصیت وجود ندارد. در نتیجه تصمیم به نگارش ردیه‌ای بر دیدگاه ابوالکلام آزاد گرفته شد. نگارنده در سال ۱۳۹۳ یادداشت‌های خود را در قالب مقاله‌ای به جشنواره علامه حلی ارسال کرد که جزو آثار برگزیده شناخته شد. با پیگیری‌های بعدی و بدست آمدن شواهدی دیگر آن مقاله به صورت کتاب حاضر درآمد.

در پایان لازم می‌دانم از همه کسانی که به نوعی در آماده شدن این کتاب کمک کردند تشکر کنم. به ویژه از دوست عزیزم عبدالرضا آذرکردار و سپاس از برادر گرامی امیر یعقوب‌پور که مرا برای همیشه مدیون زحمات خویش کردند.

۱- جنوبی‌ترین شهرستان استان فارس.

فصل اول

آشنایی با ابوالکلام آزاد

گزارشی کوتاه از زندگی ابوالکلام آزاد



ابوالکلام محی‌الدین احمد آزاد (۱۸۸۸-۱۹۵۹م)، دانشمندی ادیب و روزنامه‌نگاری سیاست پیشه، مفسر قرآن، هم‌رزم گاندی و نهرو و نخستین وزیر آموزش و پرورش هندوستان بود. گاندی او را از بزرگترین متفکران جهان دانسته و دیگرانی همچون شبلی نعمانی و جواهر لعل نهرو و پرفسور همایون کبیر او را ستوده‌اند.

وی در اوت ۱۸۸۸م در محله قدره مکه زاده شد. اجداد وی از مردم هرات بودند که در روزگار ظهیرالدین بابر (۱۵۲۵-۱۵۳۰م)، پایه‌گذار دودمان شاهی مغول در هند، به آن سرزمین آمدند و در آگره مسکن گزیدند و در دستگاه آنان مقامات بلند حکومتی یافتند. پدر آزاد دانشمندی پای‌بند اصول کهن زندگی، صوفی مشرب و محافظه‌کار بود و از همین رو عقیده داشت که فرهنگ جدید، ایمان مذهبی را از بین می‌برد. بنابراین، تعلیم آزاد

مطابق سنت آموزشی مسلمانان هند در خانه انجام یافت. پدر، تعلیم مقدماتی وی را به عهده گرفت. سپس گروهی از معلمان را به خانه فرا خواند تا فرزند آنچه در مدارس اسلامی هند (درس نظامیه) در آن روزگار تعلیم داده می‌شد، فرا گیرد.

ابوالکلام در ۱۹۰۰م آموزش فارسی را به پایان برد و دوره درس نظامیه را در آغاز ۱۶ سالگی به پایان رساند. سپس خود به مطالعه قانون در طب پرداخت و چندی بنا بر سنت مدارس قدیم اسلامی مطول، حاشیه میر زاهد، هدایه و جز آن تدریس کرد. پس عنوان «مولانا» یافت.

آزاد اندکی بعد با نوشته‌ها و اندیشه‌های سر سید احمدخان (۱۸۱۷-۱۸۹۸م) آشنا شد. نوشته‌های سید احمد خان درباره فرهنگ نوین در او بسیار مؤثر افتاد و او دریافت که باید فلسفه، علوم و ادبیات نوین بیاموزد. بدین منظور، پیش خود و پنهان از پدر، به آموختن زبان انگلیسی پرداخت. وی در ۲۰ سالگی، برای دستیابی به آگاهی بیشتر، رهسپار عراق، مصر، شام و ترکیه شد. نخست به عراق رفت و در آنجا با چندتن از انقلابیون ایران دیدار کرد. سپس به مصر و پس از آشنایی با مکتب عبده راهی ترکیه شد. در آنجا با برخی از رهبران نهضت ترکیه نوین و جمعیت اتحاد و ترقی تماس گرفت. سپس رهسپار فرانسه شد و آهنگ دیدار لندن کرد که با شنیدن خبر بیماری پدر به هند بازگشت. آزاد سال‌ها بعد، در ۱۳۳۰ش به ایران سفر کرد و با دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی دیدار کرد. دانشگاه تهران به پاس خدمات وی درجه دکترای افتخاری در رشته زبان و ادبیات فارسی را به وی اعطا کرد.

از وی بیش از سی کتاب به یادگار مانده است از جمله تذکره، مسأله خلافت، تحریم، دعوت عمل، اتحاد اسلام، ترجمان القرآن، باقیات ترجمان القرآن، ام‌الکتاب، اسلام و مسیحیت، عدل الهی در قرآن، ذوالقرنین یا کورش کبیر، یا شخصیت ذوالقرنین (فصلی از تفسیر بزرگ ترجمه محمدابراهیم باستانی پاریزی) و چندین و چند کتاب دیگر. مجلاتی که به سرپرستی وی سالها چاپ شد عبارتند از لسان‌الصدق، الهلال، البلاغ، پیغام، الجامعه و دور دوم الهلال.

آزاد پس از ۷۰ سال زندگی و مبارزه علیه استعمار، در دهلی درگذشت. آرامگاهش در دهلی کهنه، نزدیک مسجدجامع و دژ سرخ واقع است. دولت هند برای گرامیداشت خاطره او هر سال در روز مرگش مراسم یادبودی ترتیب می‌دهد که یکی از شخصیت‌های ممتاز فرهنگی هند یا جهان در آن مجلس سخن می‌راند!

۱- برای اطلاع بیشتر نک: موسوی بجنوردی، ۱۳۷۴، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، صص ۳۰۶-۳۱۶، مدخل آزاد، ابوالکلام محی الدین احمد، از هادی عالم زاده.

فصل دوم

تفسیر آیات ۸۳-۹۸ سوره ی کهف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْيَتَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًا (٨٣)

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَاتَّبِعْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (٨٤)

فَاتَّبَعَ سَبَبًا (٨٥)

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْيَتَيْنِ

إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا (٨٦)

قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نَّكَرًا (٨٧)

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (٨٨)

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (٨٩)

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (٩٠)

كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (٩١)

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (٩٢)

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (٩٣)

قَالُوا يَا ذَا الْقَرْيَتَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ

بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (٩٤)

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (٩٥) أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ

حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا (٩٦)

فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (٩٧)

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (٩٨)

تفسیر آیات ۸۳-۹۸ سوره کهف^۱

گروهی از قریش به این فکر افتادند که پیامبر اسلام را بیازمایند، پس از مشاوره با یهود مدینه سه مساله طرح کردند: یکی تاریخچه اصحاب کهف، دیگری مساله روح و سوم سرگذشت ذوالقرنین. پاسخ مساله روح در سوره اسراء آمده است و پاسخ دو سؤال دیگر در همین سوره^۲.

(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا)

از تو درباره ذوالقرنین سوال می کنند^۳.

آغاز این آیه نشان می دهد که داستان ذوالقرنین در میان مردم قبلا مطرح بوده منتها اختلافات یا ابهاماتی آن را فراگرفته بود، به همین دلیل از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) توضیحات لازم را در این زمینه خواستند^۴.
(إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَاتَّيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا)

سپس اضافه می کند «ما در روی زمین او را تمکین دادیم (قدرت و ثبات و نیرو و حکومت بخشیدیم) و اسباب هر چیز را در اختیارش نهادیم»^۵.

«تمکین» به معنای قدرت دادن است. وقتی گفته می شود «مَكَّنْتَهُ» و یا «مَكَّنْتُ لَهُ» معنایش این است که من او را توانا کردم. پس «تمکین در زمین» به معنای قدرت تصرف در زمین است، تصرفی مالکانه و دلخواه. کلمه «سبب» به معنای وصله و وسیله است. پس معنای ایتاء سبب از هر چیز این می شود که از هر چیزی که معمولاً مردم به وسیله آن متوسل به مقاصد مهم زندگی خود می شوند، از قبیل عقل و علم و دین و نیروی جسم و کثرت مال و لشکر و وسعت ملک و حسن تدبیر و غیر آن. جمله مورد بحث منتی است از

۱- این بخش بر اساس تفاسیر المیزان و نمونه (چاپ هجدهم، نسخه کتابخانه اهل بیت) است. هر چند تلاش بر حفظ عبارت آن دو تفسیر بود اما در برخی جاها با حفظ مطالب عبارات نامانوس را تغییر دادیم.

۲- مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۲۵.

۳- همان، ص ۵۲۶.

۴- همان.

۵- همان.

خدای تعالی که بر ذوالقرنین می‌گذارد و با بلیغ‌ترین بیان امر او را بزرگ می‌شمارد. نمونه‌هایی که خداوند تعالی از سیره و عمل و گفتار او نقل می‌کند که مملو از حکمت و قدرت است شاهد بر همین است که غرض بزرگ شمردن امر او است!

گر چه بعضی از مفسران خواسته‌اند مفهوم «سبب» را که در اصل به معنی طنابی است که بوسیله آن از درختان نخل بالا می‌روند و سپس به هر گونه وسیله اطلاق شده - در مفهوم خاصی محدود کنند، ولی پیداست که آیه کاملاً مطلق است و مفهوم وسیعی دارد و نشان می‌دهد که خداوند اسباب وصول به هر چیزی را در اختیار ذوالقرنین گذارده بود: عقل و درایت کافی، مدیریت صحیح، قدرت و قوت، لشکر و نیروی انسانی و امکانات مادی خلاصه آنچه از وسائل معنوی و مادی برای پیشرفت و رسیدن به هدفها لازم بود در اختیار او نهادیم.^۲

(فَاتَّبَعَ سَبَبًا)

او هم از این وسائل استفاده کرد.^۳

(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا)

تا به غروبگاه آفتاب رسید. در آنجا احساس کرد که خورشید در چشمه یا دریای تیره و گل آلودی فرو می‌رود و در آنجا گروهی از انسانها را یافت (که مجموعه‌ای از انسانهای نیک و بد بودند).^۴

مراد از مغرب آفتاب، آخرین آبادی آن روز از ناحیه غرب است، به دلیل اینکه می‌فرماید: «نزد آن مردمی را یافت». مفسرین گفته‌اند: منظور از «عین حمئه» چشمه‌ای دارای گل سیاه یعنی لجن است، چون حماء بدان معناست و مقصود از عین دریاست، چون در موارد بسیاری عین به دریا اطلاق شده است. و مقصود از اینکه فرمود «آفتاب را یافت که در دریایی لجن‌دار غروب می‌کرد» این است که به ساحل دریایی رسید که دیگر ما ورای آن

۱- طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۳، ص ۴۹۸-۴۹۹.

۲- مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۲۶.

۳- همان، ص ۵۲۷.

۴- همان.

خشکی امید نمی‌رفت، و چنین به نظر می‌رسید که آفتاب در دریا غروب می‌کند چون انتهای افق بر دریا منطبق است. بعضی هم گفته‌اند: چنین چشمه‌ی لجنداری با دریای محیط، یعنی اقیانوس غربی که جزائر خالدات در آن است منطبق است و جزائر مذکور همان جزائری است که در هیات و جغرافیای قدیم مبدأ طول به شمار می‌رفت، و بعدها غرق شده و فعلاً اثری از آنها نمانده است. جمله (فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ) به صورت «عین حامیه» یعنی حاره (گرم) نیز قرائت شده و اگر این قرائت صحیح باشد دریای حارّ با قسمت استوایی اقیانوس کبیر که مجاور آفریقا است منطبق می‌گردد، و بعید نیست که ذوالقرنین در رحلت غربیش به سواحل آفریقا رسیده باشد!

(قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذَّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا)

به ذوالقرنین گفتیم: آیا می‌خواهی آنها را مجازات کنی و یا طریقه نیکویی را در میان آنها انتخاب نمایی^۱.

قول منسوب به خدای عزوجلّ در قرآن کریم، در وحی نبوی و در ابلاغ به وسیله وحی استعمال می‌شود، مانند آیه «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ» و آیه «وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ» و گاهی در الهام هم که از نبوت نیست به کار می‌رود، مانند آیه «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ». و با این بیان روشن می‌شود که جمله «قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ» دلالت ندارد بر اینکه ذوالقرنین پیغمبری بوده که به وی وحی می‌شده، چون همانطوری که گفتیم قول خدا اعم از وحی مختص به نبوت است^۲.

بعضی از مفسران از تعبیر «قُلْنَا» می‌خواهند نبوت او را استفاده کنند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله الهام قلبی باشد که در مورد غیر پیامبران نیز وجود داشته اما نمی‌توان انکار کرد که این تعبیر بیشتر نبوت را در نظر انسان مجسم می‌کند^۳.

۱- طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۳ ص ۴۹۹.

۲- مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۲۷.

۳- طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۳ ص ۴۹۹-۵۰۰.

۴- مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۲۷.

جمله (ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ...) از آنجا که نسبت به خدای تعالی در سیاق غیبت آمده خالی از اشعار به این معنا نیست که مکالمه خدا با ذوالقرنین به توسط پیغمبری که همراه وی بوده صورت گرفته، و در حقیقت سلطنت او نظیر سلطنت طالوت در بنی اسرائیل بوده که با اشاره پیغمبر معاصرش و هدایت او کار می‌کرده.^۱ «إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا» یعنی یا این قوم را شکنجه کن و یا در آنان به رفتار نیکویی سلوک نما. جمله مزبور، انشایی است در صورت اخبار، و معنایش این است که: تو مخیری که یا عذابشان کنی و یا مشمول عفو خود قرارشان دهی و لیکن ظاهراً حکم تخییری نباشد بلکه استخباری باشد از اینکه بعدها با ایشان چه معامله‌ای کند عذاب یا احسان و این با سیاق جواب یعنی جمله (أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ...) که مشتمل بر تفصیل به تعذیب و احسان است موافق‌تر و مناسب‌تر است، زیرا اگر جمله (إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ...) حکم تخییری بود جمله (أَمَّا مَنْ ظَلَمَ...) تقریری برای آن می‌بود و معنایش اعلام به قبول بود که در این صورت فائده زیادی افاده نمی‌کند. و خلاصه معنای آیه این است که: ما از او پرسش کردیم که با اینان چه معامله‌ای می‌خواهی بکنی، و حال که بر ایشان مسلط شده‌ای از عذاب و احسان کدامیک را درباره آنان اختیار می‌کنی؟ و او در جواب گفته است ستمکاران ایشان را عذاب می‌کنیم، سپس وقتی که به سوی پروردگار خویش بازگردند او عذاب نکر به ایشان می‌دهد، و ما به مؤمن صالح احسان نموده و به آنچه مایه رفاه او است تکلیفش می‌کنیم. در جمله (إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ) مفعول را نیاورده و در جمله (وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا) آورده و این بدان جهت است که همه آنان ظالم نبودند و معلوم است که مردمی که وضعشان چنین باشد تعمیم عذاب در باره‌شان صحیح نیست، بخلاف تعمیم احسان که می‌شود هم صالح قومی را احسان کرد و هم طالحشان را.^۲

(أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكَرًا)

۱- طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۳ ص ۵۰۰.

۲- همان، ص ۵۰۰-۵۰۱.

ذو القرنین گفت اما کسانی که ستم کرده‌اند آنها را مجازات خواهیم کرد سپس به سوی پروردگارش بازمی‌گردد و خداوند او را عذاب شدیدی خواهد نمود^۱.

کلمه «نُکِر» به معنای منکر و غیر آشنا و غیر معهود است، یعنی خدا ایشان را عذابی بی‌سابقه کند که هیچ گمانش را نمی‌کردند و انتظارش را نداشتند. مفسرین، ظلم در این آیه را به ارتکاب شرک تفسیر نموده، و تعذیب را عبارت از کشتن دانسته‌اند. بنا بر این، معنای جمله چنین می‌شود: اما کسی که ظلم کند، یعنی به خدا شرک بورزد، و از شرکش توبه نکند به زودی او را می‌کشیم. و گویا این معنا را از مقابل قرار گرفتن ظلم با ایمان و عمل صالح در جمله (مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا) استفاده کرده‌اند، و لیکن ظاهر از این مقابله این است که مراد از ظلم اعم از این است که ایمان به خدا نیابد و شرک بورزد، و یا ایمان بیاورد و لیکن عمل صالح نکند و به جای آن، عمل فاسد کند یعنی فساد در زمین کند. و اگر مقابل ظلم را مقید به ایمان نکرده بود آن وقت ظهور در این داشت که اصلاً مقصود از ظلم فساد انگیزی در زمین باشد بدون اینکه هیچ نظری به شرک داشته باشد، چون معهود از سیره پادشاهان این است که وقتی دادگستری کنند سرزمین خود را از فساد مفسدین پاک می‌کنند (نه از شرک)^۲.

(وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا)

و اما کسی که ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، پاداش نیکو خواهد داشت و ما فرمان آسانی به او خواهیم داد^۳.

هم با گفتار نیک با او برخورد خواهیم کرد، و هم تکالیف سخت و سنگین بر دوش او نخواهیم گذارد، و خراج و مالیات سنگین نیز از او نخواهیم گرفت. گویا هدف ذو القرنین از این بیان اشاره به این است که مردم در برابر دعوت من به توحید و ایمان و مبارزه با ظلم و شرک و فساد، به دو گروه تقسیم خواهند شد: کسانی که تسلیم این برنامه سازنده الهی شوند مطمئناً پاداش نیک خواهند داشت، و در امنیت و آسودگی خاطر زندگی خواهند

۱- مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۲۷ و ۵۲۸.

۲- طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۳، ص ۵۰۱.

۳- مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۲۸.

کرد. اما آنها که در برابر این دعوت موضعگیری خصمانه داشتند و به شرک و ظلم و فساد ادامه دهند مجازات خواهند شد. ضمناً از مقابلۀ «مَنْ ظَلَمَ» با «مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً» معلوم می‌شود که ظلم در اینجا به معنی شرک و عمل ناصالح است که از میوه‌های تلخ درخت شوم شرک می‌باشد!

(ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا)

بعد از آن از اسباب و وسائلی که در اختیار داشت مجدداً بهره گرفت.^۱

(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سَبَرًا)

و هم چنان به راه خود ادامه داد تا به خاستگاه خورشید رسید. در آنجا مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می‌کند که جز آفتاب برای آنها پوششی قرار نداده بودیم.^۳

منظور از «سَتر» آن چیزی است که آدمی با آن خود را از آفتاب می‌پوشاند و پنهان می‌کند، مانند ساختمان و لباس و یا خصوص ساختمان، یعنی مردمی بودند که روی خاک زندگی می‌کردند، و خانه‌ای که در آن پناهنده شوند، و خود را از حرارت آفتاب پنهان کنند نداشتند. و نیز عریان بودند و لباسی هم بر تن نداشتند. و اگر لباس و بنا را به خدا نسبت داد و فرموده: «ما برای آنان وسیله پوششی از آن قرار ندادیم» اشاره است به اینکه مردم مذکور هنوز به این حد از تمدن نرسیده بودند که بفهمند خانه و لباسی هم لازم است و هنوز علم ساختمان کردن و خیمه زدن و لباس بافتن و دوختن را نداشتند.^۴

این جمعیت در مرحله‌ای بسیار پائین از زندگی انسانی بودند، تا آنجا که برهنه زندگی می‌کردند، و یا پوشش بسیار کمی که بدن آنها را از آفتاب نمی‌پوشانید، داشتند. بعضی از مفسران این احتمال را نیز بعید ندانسته‌اند که آنها خانه و مسکنی نداشتند تا آنها را از تابش آفتاب بپوشاند. احتمال دیگری که در تفسیر این جمله گفته‌اند این است که سرزمین

۱- همان.

۲- همان، ص ۵۲۹.

۳- همان.

۴- طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۳، ص ۵۰۲.

آنها یک بیابان فاقد کوه و درخت و پناهگاه بود، و چیزی که آنها را از آفتاب بپوشاند و سایه دهد در آن بیابان وجود نداشت. در عین حال تفسیرهای فوق منافاتی با هم ندارند.^۱

(كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا)

این چنین بود کار ذوالقرنین، و ما به خوبی می‌دانیم او چه امکاناتی برای (پیشبرد اهداف خود) در اختیار داشت.^۲

ظاهراً کلمه «کذلک» اشاره به وضعی باشد که در کلام ذکر کرد. و اگر چیزی را به خودش تشبیه کرده به اعتبار مغایرت ادعایی است، که وقتی می‌خواهند مطلبی را در حق چیزی تاکید کنند این تشبیه را به کار می‌برند. ضمیر در کلمه «لديه» به ذوالقرنین برمی‌گردد، و جمله «وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا» جمله حالیه است، و معنایش این است که: او وسیله‌ای برای سیر و سفر تهیه دیده به راه افتاد، تا به محل طلوع آفتاب رسید، و در آنجا مردمی چنین و چنان یافت در حالی که ما احاطه علمی و آگاهی از آنچه نزد او می‌شد داشتیم. از عده و عده‌اش از آنچه جریان می‌یافت خبردار بودیم. و ظاهراً احاطه علمی خدا به آنچه نزد وی صورت می‌گرفت کنایه باشد از اینکه آنچه که تصمیم می‌گرفت و هر راهی را که می‌رفت به هدایت خدا و امر او بود، و در هیچ امری اقدام نمی‌نمود مگر به هدایتی که با آن مهتدی شده، و به امری که به آن مامور گشته بود. هم چنان که جمله «قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ...» که مربوط به موقع حرکتش به طرف مغرب است اشاره به این معنا دارد.^۳

(ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا)

بعد از این ماجرا باز از اسباب مهمی که در اختیار داشت بهره گرفت.^۴

(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا)

۱- مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۲۹.

۲- همان، ص ۵۲۹-۵۳۰.

۳- طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۳، ص ۵۰۲.

۴- مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۳۲.

هم چنان راه خود ادامه داد تا به میان دو کوه رسید، و در آنجا گروهی غیر از آن دو گروه سابق یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند.^۱

کلمه «سَد» به معنای کوه و هر چیزی است که راه را بند آورد، و از عبور جلوگیری کند. و گویا مراد از «دو سد» در این آیه دو کوه باشد. و در جمله «وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا» مراد از «من دونهما» نقطه‌ای نزدیک به آن دو کوه است.^۲

او به یک منطقه کوهستانی رسید و در آنجا جمعیتی (غیر از دو جمعیتی که در شرق و غرب یافته بود) مشاهده کرد که از نظر تمدن در سطح بسیار پائینی بودند، چرا که یکی از روشنترین نشانه‌های تمدن انسانی، همان سخن گفتن او است. بعضی نیز این احتمال را داده‌اند که منظور از جمله «لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» این نیست که آنها به زبانهای معروف آشنا نبودند، بلکه آنها محتوای سخن را درک نمی‌کردند، یعنی از نظر فکری بسیار عقب مانده بودند.^۳

(قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا)

گفتند: ای ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج در این سرزمین فساد می‌کنند، آیا ممکن است ما هزینه‌ای در اختیار تو بگذاریم که میان ما و آنها سدی ایجاد کنی.^۴

ظاهر این است که گویندگان این حرف همان قومی باشند که ذوالقرنین آنان را در نزدیکی دو کوه بیافت. و یاجوج و ماجوج دو طائفه از مردم بودند که از پشت آن کوه به این مردم حمله می‌کردند، و قتل عام و غارت راه انداخته اسیر می‌نمودند. دلیل بر همه اینها سیاق آیه است که تماماً ضمیر عاقل به آنان برگردانده شده و (نیز) عمل سد کشیدن بین دو کوه، و غیر از اینها. «فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا» - کلمه «خَرْج» به معنای آن چیزی است که برای مصرف شدن در حاجتی از حوائج، از مال انسان خارج می‌گردد. قوم مذکور پیشنهاد

۱- همان، ص ۵۳۲-۵۳۳.

۲- طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۳، ص ۵۰۳.

۳- مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۳۳.

۴- همان، ص ۵۳۳.

کردند که مالی را از ایشان بگیرد و میان آنان و یاجوج و ماجوج سدی ببندد که مانع از تجاوز آنان بشود.^۱

این گفتار آنها، با اینکه حد اقل زبان ذوالقرنین را نمی‌فهمیدند ممکن است از طریق علامت و اشاره بوده باشد، و یا لغت بسیار ناقصی که نمی‌توان آن را به حساب آورد. این احتمال را نیز داده‌اند که تفاهم میان آنها بوسیله بعضی از مترجمین یا به الهام الهی، همچون سخن گفتن بعضی از پرندگان با سلیمان، بوده است. به هر حال از این جمله استفاده می‌شود که آن جمعیت از نظر امکانات اقتصادی وضع خوبی داشتند، اما از نظر صنعت و فکر و نقشه ناتوان بودند، لذا حاضر شدند هزینه این سد مهم را بر عهده گیرند مشروط بر اینکه ذوالقرنین طرح و ساختمان آن را پذیرا گردد.^۲

(قَالَ مَا مَكْنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا)

چنین اظهار داشت که آنچه را خدا در اختیار من گذارده (از آنچه شما می‌خواهید بگذارید) بهتر است و نیازی به کمک مالی شما ندارم مرا با نیرویی یاری کنید، تا میان شما و این دو قوم مفسد، سد نیرومندی ایجاد کنم.^۳

کلمه «قوه» به معنای هر چیزی است که به وسیله آن آدمی بر چیزی نیرومند می‌شود. جمله مزبور تفریع بر مطلبی است که از پیشنهاد آنان به دست می‌آید، و آن ساختن سد بوده، و حاصل معنا این است که: من از شما خرج نمی‌خواهم و اما سدی که خواستید اگر بخواهید بسازم باید کمک انسانیم کنید، یعنی کارگر و مصالح ساختمانی بیاورید، تا آن را بسازم.^۴

«رَدَم» (بر وزن مَرَد) در اصل به معنی پر کردن شکاف بوسیله سنگ است، ولی بعداً به معنی وسیعتری که شامل هر گونه سد، و حتی شامل وصله کردن لباس می‌شود گفته شده

۱- طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۳ ص ۵۰۳.

۲- مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۳۳-۵۳۴.

۳- همان، ص ۵۳۴.

۴- طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۳، ص ۵۰۴.

است. جمعی از مفسران معتقدند که «ردم» به سد محکم و نیرومند گفته می‌شود و طبق این تفسیر ذوالقرنین به آنها قول داد که بیش از آنچه انتظار دارند بنا کند.^۱

(أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْقُضُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ أَتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا)

قطعات بزرگ آهن برای من بیاورید تا کاملاً میان دو کوه را پوشاند. گفت مواد آتشنا (هیزم و مانند آن) بیاورید و آن را در دو طرف این سد قرار دهید، و با وسائلی که در اختیار دارید در آن آتش بدمید تا قطعات آهن را، سرخ و گداخته کرد گفت مس ذوب شده برای من بیاورید تا بروی این سد بریزم.^۲

«زُبَرَ» جمع «زُبْرَه» (بر وزن غرفه) به معنی قطعات بزرگ و ضخیم آهن است. «صَدَف» در اینجا به معنی کناره کوه است، و از این تعبیر روشن می‌شود که میان دو کناره کوه شکافی بوده که یاجوج و ماجوج از آن وارد می‌شدند. ذوالقرنین تصمیم داشت آن را پر کند.^۳ ضمناً مشهور در معنی «قِطْر» همان است که گفتیم (مس مذاب) ولی بعضی از مفسران آن را به «روی مذاب» تفسیر کرده‌اند که خلاف معروف است.^۴

(فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا)

آن گروه مفسد، قادر نبودند از آن بالا بروند، و نه قادر بودند در آن نقبی ایجاد کنند.^۵ کلمه «استطاع» و «استطاع» به یک معنا است. و «ظهور» به معنای علو و استیلاء است. و «نقب» به معنای سوراخ کردن است. [و] ضمیرهای جمع به یاجوج و ماجوج برمی‌گردد.^۶

(قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا)

۱- مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۳۴.

۲- همان، ص ۵۳۵.

۳- همان.

۴- همان، ص ۵۳۶.

۵- همان.

۶- طباطبائی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۳، ص ۵۰۵.

اظهار داشت که این از رحمت پروردگار من است هنگامی که فرمان پروردگارم فرا رسد آن را درهم می‌کوبد، و به یک سرزمین صاف و هموار مبدل می‌سازد^۱.

مقصود از وعده یا وعده‌ای است که خدای تعالی در خصوص آن سد داده بوده که به زودی یعنی در نزدیکی‌های قیامت آن را خرد می‌کند، در این صورت وعده مزبور پیشگویی خدا بوده که ذوالقرنین آن را خبر داده. و یا همان وعده‌ای است که خدای تعالی در باره قیام قیامت داده، و فرموده: کوه‌ها همه در هم کوبیده گشته دنیا خراب می‌شود. هر چه باشد قضیه را با جمله (وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا) تاکید فرموده است^۲.

ذوالقرنین در این گفتارش به مساله فناء دنیا و درهم ریختن سازمان آن در آستانه رستاخیز اشاره می‌کند. اما بعضی مفسران، وعده خدا را اشاره به پیشرفتهای علمی بشر می‌دانند که با آن دیگر سد غیر قابل عبور مفهومی ندارد، وسائل هوایی، همچون هواپیماها، هلیکوپترها و مانند آن تمام این موانع را برمی‌دارد. ولی این تفسیر بعید به نظر می‌رسد^۳.

۱- مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۳۶.

۲- طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۳، ص ۵۰۶.

۳- مکارم، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۳۵-۵۳۷.

فصل سوم

تاریخ کورش

پیش از ارائه تاریخی از زندگی و جهاننداری کورش باید گفت که اختلافات زیادی درباره‌ی خانواده، دوران کودکی و جوانی او وجود دارد به همین خاطر به طور خلاصه تنها یکی از روایات را نقل کرده و بیان اختلافات را موقوف به پاورقی می‌کنیم.

تولد کورش بر اساس روایت هرودوت^۱ چنین است که آستیگ پدربزرگ مادری^۲ کورش شبی خوابی دید^۳ که تعبیرش چنین بود فرزند دخترش روزی بر تمام آسیا چیره خواهد شد. بدین خاطر دخترش ماندانا^۴ را به همسری «کمبوجیه»^۵ مرد گمنامی^۶ از پارس در آورد. پس از تولد کورش، وی خواب دیگری^۷ دید بدین خاطر دستور داد که کودک را نابود کنند. مامور آستیگ، کورش را به یکی از چوپان‌های شاه داد تا او را در کوهی در میان جنگل رها کند تا طعمه‌ی درندگان شود. چوپان کودک را به خانه برد. و با پیشنهاد همسرش، کورش را به جای کودک تازه مرده خویش پذیرفت و کودک مرده را به جای کورش در جایی رها کرد.

۱- هرودوت درباره تولد کورش به چهار روایت اشاره می‌کند (شاهپورشه‌بازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۵۶).

۲- برخی روایت هرودوت را نادرست می‌دانند چرا که کورش در چهل سالگی به پادشاهی رسید و از این رو تولدش پنج سال پیش از پادشاهی آستیگ می‌باشد در نتیجه داستان خواب و دیگر داستانها افسانه است (همان، ص ۶۵).

۳- کتزیاس خواب را به مادر کورش نسبت می‌دهد (ص ۷۴-۷۵). خود کورش از کلدانیان تعبیر خواب را جویا می‌شود (همان، ص ۷۴-۷۵).

۴- به گفته کتزیاس مادر کورش «وارگسته» نام داشت که از راه چوپانی نان زندگی می‌کرد (همان، ص ۷۲). در پاره‌ای از کتب تاریخ اسلامی مادر کورش را یهودی دانسته‌اند (نک: آزاد، ۱۳۷۵، کورش کبیر، ترجمه باستانی پاریزی، ص ۷۲-۷۶).

۵- طبق نوشته‌های کتزیاس پدر کورش «آتراداتیس» نام داشت که از تنگدستی به راهزنی دست می‌زد (شه‌بازی، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۷۱). وی در جای دیگری گوید آستیگ پدر کورش و «آمیتیس» مادر و همسر وی بوده است (همان، ص ۲۶۱). استرابو گوید نام کورش آتراداتیس بود (همان، ص ۷۲، پاورقی شماره ۵).

۶- کمبوجیه پدر کورش مرد گمنامی نبود بلکه طبق کتیبه کورش پادشاه «آنشان» بوده است.

۷- در روایت پمپئوس خبری از روایت خواب دوم پدر بزرگ کورش نیست (همان، ص ۵۷).

سال‌ها بعد کورش ده ساله در بازی با کودکان، یکی از هم‌بازیهای خود را که پسر یکی از بزرگان بود تنبیه کرد. پدر آن پسر نزد آستیاگ شکایت کرد و گفت که یکی از بردگان وی فرزندش را تنبیه کرده است. کورش را نزد آستیاگ بردند. شاه پس از گفت و گو با کورش دچار شک و دو دلی شد. به همین خاطر هارپاگ را خواند و او را تهدید کرد که حقیقت داستان قتل نوه‌اش را بیان کند. و بدین طریق حقیقت ماجرا بر او روشن شد. آستیاگ به جرم خیانت هارپاگ، فرزند وی را کشت و به آشپزها داد تا او را بپزند و در میهمانی به خورد پدرش بدهند.^۲

پس از آنکه کورش به پادشاهی پارس رسید در سال ۵۵۴ پ.م برای به چنگ آوردن سرزمین مادها با نبونید پادشاه بابل متحد شد.^۳ آستیاگ چون از اندیشه‌ی کورش آگاهی یافت او را به دربار ماد فرا خواند. اما کورش از دستور وی سرپیچید و او را دعوت به جنگ کرد. آستیاگ لشگری را به فرماندهی هارپاگ برای مقابله با کورش گسیل داشت. هارپاگ که مرگ فرزند را از یاد نبرده بود به کورش پیوست. با این حال جنگ با مادها دو سال^۴ به درازا کشید^۵ و در نبرد پایانی آستیاگ خود به میدان نبرد آمد. پس از چند جنگ سخت^۶

۱- داستان به قدرت رسیدن کورش در روایت کتزیاس بسیار متفاوت از روایت هرودوت است. طبق روایت کتزیاس، کورش که از خانواده فقیری بود به یکی از درباریان رو می‌زند در دربار ماد به رفتگری می‌پردازد. پس از آن به جمع مشعل داران می‌پیوندد و پس از چند سال خدمت در دربار از رفتگری به جام داری می‌رسد وی با وساطت «ارتمبر» جام دار پادشاه می‌شود. پس از مرگ ارتمبر ارث او به کورش می‌رسد و پادشاه نیز او را مورد حمایت خویش قرار می‌دهد(همان، ص ۷۱-۷۳).

۲- در روایت گزنفون هیچ خبری از این خواب‌ها و داستان‌ها نیست و کورش تا دوازده سالگی نزد پدر و مادرش در پارس زندگی می‌کند(همان، ص ۹۶).

۳- شهبازی گوید پیشنهاد از طرف نبونید بوده است و اومستد گوید از طرف کورش(همان، ص ۱۳۹).

۴- بر اساس گزارش‌های یونانی و بابلی چنین برداشت می‌شود که این جنگ احتمالاً سه سال طول کشیده است(موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، تاریخ جامع ایران، ج ۱، ص ۵۱۸).

۵- شاهپورشهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۱۴۱.

۶- پلینی از سه جنگ پیش از نبرد پایانی خبر می‌دهد و یوستین و نیکلای نیز گویند که پارسیان دو بار شکست خوردند(موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، تاریخ جامع ایران، ج ۱، ص ۵۱۸). پولیانوس نیز گوید پیش از پیروزی سه بار کورش متحمل شکست شد(داندامایف، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۲۵).

پایتخت ماد به دست کورش افتاد^۱. آستیایگ دستگیر شد^۲ و کورش خزانه پادشاه ماد را با خود به پارس برد^۳. و مالیات همانند دیگر متصرفات برقرار گردید^۴. با شکست آستیایگ فرمانداران تحت نفوذ مادها به کورش اعلام وفاداری کردند.

کرزوس پادشاه لیدی که خبر شکست هم پیمان مادی^۵ خود را شنید، با فرعون مصر پیمان اتحادی را امضاء کرد^۶ و سپاهیان خود را برای مقابله با کورش گرد آورد. وی از پادشاه مصر و بابل نیز درخواست نیروی کمکی کرد. کورش نیز سپاهیان خود را به طرف سارد -پایتخت لیدی- حرکت داد^۷. و فرستادگانی به شهرهای یونانی آسیای صغیر فرستاد و از آنان خواست تا از کمک به لیدی بپرهیزند^۸. اما به جز مردم شهر «میلتوس» همگی به سوی کرزوس رفتند و درخواست وی را نپذیرفتند. کرزوس پیش از رسیدن نیروی کمکی از رود هالیس عبور کرد و و به دژ پتریا رسید و سپس به غارت مردم آن سامان پرداخت.

۱- کنزیاس گوید آستیایگ جنگ را به پاسارگاد کشاند و در نبرد نخست پیروز شد و در نبرد دوم نیز پدر کورش کشته شد و کورش به شهر گریخت (شهبازی، ص ۸۳). اما پدر کورش در روایت گزنفون تا مدتها پس از این جنگ زنده بود (همان، ص ۱۱۰).

۲- کنزیاس به روایت فوتیوس گوید آستیایگ به ماد فرار کرد و کورش برای بدست آوردن او و دیگر همراهانش، نوه‌هایش را شکنجه داد. آستیایگ که تاب شکنجه شدن نوه‌هایش را نداشت خود را تسلیم کرد. کورش در آغاز به سختی با او رفتار کرد ولی بعد پشیمان شد و او را به فرمانداری گرگان منصوب کرد. کورش اسپسی تاماس (شوهر دختر آستیایگ) را کشت و خود با آموتیس (دختر آستیایگ) ازدواج کرد. خود آستیایگ نیز در کویری به دستور «هی بريس» کشته شد (همان، ص ۸۵). موسی خورنی گوید پادشاه ارمنستان به ماد حمله کرد و آستیایگ را کشت (همان، ص ۱۰۱-۱۰۲). بر اساس خوابنامه نبونید کورش آستیایگ را زندانی می‌کند (موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، تاریخ جامع ایران، ج ۱ ص ۵۱۸).

۳- در روایت گزنفون هیچ خبری از جنگ کورش و مادیان نیست بلکه کورش همیشه از ایشان پشتیبانی می‌کند و پس از مرگ طبیعی آستیایگ نیز کیاکسار یا هوخستره (دایی کورش) به پادشاهی ماد می‌رسد (شاهپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۹۸).

۴- داندامایف، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۲۸.

۵- ناگفته نماند علاوه بر هم پیمانی پادشاه لیدی و آستیایگ، میان آن دو نسبت خانوادگی نیز وجود داشت که می‌توانست حمله کرزوس را به کورش توجیه کند.

۶- داندامایف، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۳۲.

۷- کنزیاس گوید کورش پس از حمله به پادشاه ماد بلافاصله به مضاف سکاها در شرق رفت (شهبازی، ص ۱۴۹).

۸- روایت گزنفون از این جنگ بسیار متفاوت است. گزنفون گوید کرزوس به پادشاهی ماد حمله ور شد و هوخستره پادشاه ماد کورش را به جنگ کرزوس فرستاد (همان، ص ۱۷۳).

کوروش نیز از همدان به سوی پتريا آمد و در مسیر خود شهرهای کیلیکیه و کاپادوکیه را به زیر فرمان خود درآورد. دو سپاه در پتريا به یکدیگر رسیدند و جنگی بسیار خونین و مرگبار در گرفت.^۱ روز بعد کرزوس به طرف شهر عقب نشینی کرد.^۲ با آغاز زمستان لشکریان کرزوس از ادامه جنگ منصرف شدند و جنگ را تا بهار آینده به تعویق انداختند. اما کوروش که خیال نداشت به دشمن فرصت دهد، از راه دیگری بر آنان تاخت. سوارکاران نیزه دار جلوی او را گرفتند و پس از زد و خوردی سخت سپاه لیدی به دژ سارد پناه برد.

کرزوس که از آمدن کوروش خبر دار شده بود در بیرون از شهر به انتظار وی نشست. به تدبیر یکی از فرماندهان سپاه کوروش، شترها در میان سواره نظام کرزوس رها شدند و اسبها که از بوی شترها متنفر بودند رم کردند. سواره نظام از اسبها به زیر آمده و به جنگ کوروش رفتند. و پس از جنگی سخت به شهر پناه بردند. شهر سارد پس از چهارده روز محاصره به دست سپاهیان کوروش فتح شد. کوروش از قتل کرزوس گذشت^۳ و او را مشاور خود قرار داد. پس از چندی کوروش به همدان بازگشت و حکومت سارد را به تابالوس پارسی سپرد و پاکتیاس را مامور نگهداری از غنایم شهر سارد کرد. پس از مراجعت کوروش پاکتیاس خزانه کرزوس را برداشت و با آن سربازانی را اجیر کرد و به تابالوس حمله ور شد. با آمدن نیروی کمکی، شورشیان به عقب رانده شدند و پاکتیاس نیز متواری گشت.

۱- همان، ص ۱۷۹.

۲- پلیانوس گوید در آغاز کرزوس پیروز جنگ بود و قرار شد تا سه ماه جنگ متوقف شود اما کوروش خلف وعده کرد و به لیدیها تاخت و کروس نیز عقب نشینی کرد(همان، ص ۱۷۹). پمپئوس نیز گوید کوروش در جنگ با کرزوس مایه ناکامی و دلشکستگی هموردانش گشت(همان، ص ۱۸۰).

۳- هرودوت گوید کوروش کرزوس و چهارده تن دیگر را بر خرمنی از هیزم نشاند و خواست او را بسوزاند که با استغائه کرزوس به درگاه خدایان او نجات یافت(شهبازی، ص ۱۹۸). «نولدکه» گوید کوروش کرزوس را سوزاند(همان، ص ۲۰۹). کتزیاس گوید کوروش فرزند کرزوس را جلوی چشم پدرش کشت و چهار بار کرزوس را در زنجیر کرد اما هر دفعه از زنجیر رها شد(همان، ص ۲۰۱). نیکلاوس گوید کوروش از کرزوش در گذشت اما پارسها نپذیرفتند و او را بر خرمنی از آتش نهادند اما وی با نیروی خدایان از آتش رها شد(همان، ص ۲۰۳ به بعد) و در روایت گزنفون هیچ خبری از این داستان نیست(همان، ص ۲۰۲).

کوروش پیش از حمله به بابل به طرف شرق^۱ ایران حرکت کرد اما درباره گشودن سرزمین‌های خاوری به دست کورش، نه جریان فتوحات معلوم است و نه تاریخ دقیق آن رویدادها^۲.

پس از آن نوبت به شهر بابل رسید. نبونید پادشاه بابل که از هدف کورش خبردار شده بود پس از غیبتی طولانی در سال ۵۴۰ پ.م به بابل بازگشت و در برابر کورش سپاهی گرد آورد. کورش چون به رود دیاله رسید دستور داد که آن را به ۳۸۵ شعبه تقسیم کنند تا گذر از آن آسان گردد. و پس از رسیدن به بابل در شبی که مردم مشغول جشن بودند به شهر حمله ور شد^۳ و آن را فتح کرد^۴. در سیزدهم اکتبر سپاهیان کورش وارد بابل شدند^۵. نبونید نیز در بابل دستگیر شد. در ۲۹ اکتبر کورش وارد بابل شد. و مردم مقدمش را گرامی داشتند. کورش اعلام صلح کرد و خدایان شهرها را به جای اصلیشان برگرداند و به بازسازی معابد و بت خانه‌ها پرداخت. اسرای قوم یهود نیز به بیت المقدس بازگشتند. وی پس از انجام کارهای لازمه به پارس بازگشت.

پس از آن کورش راهی مناطق شرق دریای خزر شد. هرودوت گوید وی برای بدست آوردن آن سرزمین‌ها به ملکه ماساگت پیشنهاد ازدواج داد و شهبانوی ماساگت‌ها که از هدف کورش آگاهی داشت پیشنهاد وی را نپذیرفت. کورش با مشورت کرزوس به داخل سرزمین آنان رفت و ابتدا با حيله نان و شراب، لشکری از ایشان را به دام انداخت و تا توانست از ایشان کشت یا اسیر گرفت که پسر ملکه از جمله کشته شدگان بود. این بار

۱- چنانچه گذشت کتزیاس حرکت به شرق را پس از حمله به ماد می‌داند(همان، ص ۲۶۲).

۲- همان، ص ۲۶۰. و نیز نگ: داندامايف، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۴۶.

۳- یوسف یهودی گوید چون نبونید از آمدن کورش خبر دار شد بیرون از شهر آماده کارزار شد و پس از شکست به طرف شهر برسیپا گریخت. کورش بابل را فتح و برای جلوگیری از آشوب ایشان، سوراخ بزرگی در دیوار بیرونی شهر ایجاد کرد. سپس به برسیپا رفت. کورش در خیال محاصره شهر بود که نبونید خود را تسلیم کرد و کورش او را گرامی داشت و به فرمانداری کرمان منصوبش کرد(همان، ص ۲۹۹).

۴- گزنغون گوید کورش شاخه‌ای از فرات را به طرف شهر برگرداند و از بستر رود به شهر داخل شد(همان، ص ۲۹۷).

۵- بر خلاف گزارش‌های تبلیغاتی، جنگ با بابل نیز یکی از جنگ‌های سخت بود و بسیاری از دو طرف کشته شدند. بر اساس برخی گزارش‌ها، بابلی‌ها برای جنگ با کورش آذوقه چند ساله ذخیره کرده بودند(موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، تاریخ جامع ایران، ج ۱، ص ۵۳۶).

ملکه ماساگت‌ها که داغدار مرگ فرزند بود خود به میدان آمد و بر سپاهیان کورش تاخت. سربازان کورش یکی پس از دیگری از پا افتادند و کورش نیز در همان جنگ کشته شد^۱.

۱- بروسوس گوید کورش در جنگ با داهه‌ها کشته شد (شهبازی، ص ۳۷۱). کتزیاس گوید وی در جنگ با دربیکی‌ها به دست سربازی هندی کشته شد (همان). دیودوروس گوید شهبانوی اسکوتها کورش را دستگیر کرد و به چهار میخ کشید (همان، ص ۳۷۳). راوی دیگری نیز گوید کورش به دور از جنگ و در خانه خود به مرگ طبیعی مرد (همان، ص ۳۷۴).

فصل چهارم

بازخوانی دیدگاه ابوالکلام

نیم نگاهی به گفته‌های ابوالکلام

حال نوبت به گزارش دیدگاه جناب آزاد می‌رسد. ایشان گوید: ظاهر آیات گویای این است که از پیامبر درباره ذوالقرنین پرسیدند و این آیات در پاسخ بدان پرسش نازل شده است. محدثینی همچو ترمذی، نسایی و احمد روایت می‌کنند که قریش به اشاره یهود از مطالبی از جمله ذوالقرنین از پیامبر پرسیدند. قرطبی، طبری، ابن کثیر و سیوطی نیز روایاتی به همین مضمون جمع کرده‌اند.

و اما نکاتی که از آیات فوق درباره شخصیت ذوالقرنین بدست می‌آید چنین است:

- ۱- این شخص قبلاً بدین نام معروف بوده و این لقب را قرآن بدو نداده است.
- ۲- خداوند کشوری را بدو بخشید و وسایل حکمرانی را برایش فراهم کرد.
- ۳- کارهای عمده او سه جنگ است که یکی در غرب که در آنجا غروب خورشید را در چشمه‌ی گل آلودی به چشم دید. دیگری در مشرق که به صحرایی خشک و مردمی بدوی رسید و سوم رسیدن به تنگه‌ای صعب العبور بود که قوم یاجوج و ماجوج از آن گذر کرده و مردم را غارت می‌کردند.
- ۴- ذوالقرنین در برابر هجوم این قوم سدی بنا کرد.
- ۵- در ساخت سد علاوه بر سنگ و آجر از آهن و پولاد نیز استفاده شد و چنان بزرگ بود که کاملاً از هجوم غارتگران جلوگیری می‌کرد.
- ۶- وی پادشاهی عادل بود و از قتل و عام قوم مغلوب پرهیز می‌کرد.
- ۷- او به مال و اندوخته‌ی دنیوی نیاز نداشت و از گرفتن پول برای سد سازی پرهیز کرد و گفت تنها مرا با نیروی کار همراهی کنید.

برخی از مفسرین چون دیدند در تاریخ بشری شخصیتی مشهور که دارای دوشاخ باشد وجود ندارد پس گفتند «قرن» به معنای شاخ نیست بلکه به معنای زمان و مدت است و مقصود از آن رساندن مدت زمان سلطنت پادشاه بوده است. بدین معنی که چون زمان پادشاهی وی دو برابر حد عادی شد بدین لقب نامبردار گردید. البته درباره مدت «قرن» نیز در میان ایشان اختلاف است.

طبری در تفسیر این آیات تنها بدان پرداخته است که آیا ذوالقرنین پیامبر بوده است یا فردی عادی؟ و نیز آیا از جنس بشر بوده یا فرشته؟ برخی از روایات او را معاصر حضرت ابراهیم (علیه السلام) دانسته و بخاری نیز وی را از پیامبران قدیم و پیش از حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌داند.

در این اواخر برخی از مورخین چون دیدند برخی از پادشاهان یمنی نیز «ذی المنار» و «ذی الازار» نام دارند گفتند بعید نیست که ذوالقرنین هم از ایشان باشد. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و ابن خلدون نیز بدین نکته اشاره کرده‌اند. اما نمی‌توان این دیدگاه را پذیرفت زیرا اولاً پرسشگران یهودی بودند و دلیلی ندارد که ایشان از سرگذشت پادشاه یمن پرسش کنند. و همچنین قریش نیز از احوال سلاطین حمیری اطلاع داشتند و نیازی به پرسش از جانب یهود نبود و در روایات نیز چنین روایتی نیامده است. هدف پرسشگران ناتوان ساختن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) بوده است پس باید پرسش درباره کسی باشد که از اعراب نباشد. از طرفی هیچ پادشاه حمیری را سراغ نداریم که خیال فتوحات شرق و غرب را در سر پرورانده و سدی آهنین به جای نهاده باشد و همچنین وجود کلمه‌ی «ذو» در نام برخی از پادشاهان نیز مسئله بی‌اهمیتی است. سد مارب نیز از آهن ساخته نشده و در جایی گفته نشده که برای جلوگیری از هجوم قومی ساخته شده است. هر چند قرآن از سد مارب نام برده است اما هیچ شباهتی میان این دو سد یافت نمی‌شود.

برخی نیز اسکندر مقدونی را به خاطر فتوحات شرق و غرب ذوالقرنین دانسته‌اند. ابوعلی سینا در کتاب شفا گوید که ارسطو معلم اسکندر بوده و قرآن از او به ذوالقرنین یاد کرده است. فخر رازی نیز دیدگاه او را تایید کرده است. اما اسکندر هیچ سدی بنا نکرد و با

مغلوبین نیز مهربان و دادگر نبود. هیچ شباهتی میان تاریخ زندگی او و ذوالقرنین و همچنین دلیلی بر نامگذاری وی به ذوالقرنین وجود ندارد.

از آنجا که پرسش مذکور از سوی یهود بوده است شایسته بود که محققین به کتب و اسفار یهود مراجعه می‌کردند تا به حقیقت دست یابند. در عهد عتیق فصلی به نام سفر دانیال وجود دارد که برخی از کارهای دانیال در آن آمده است. قوم یهود به دست بابلی‌ها اسیر شده و دانیال در این زمان ظهور می‌کند و با پیشگویی‌هایش به پادشاهان نزدیک می‌شود. رویای دانیال که حاوی خبر آزادی یهود است در سال سوم سلطنت پادشاه «بیلیش فر» واقع شد چنین است:

«در سال سوم از جلوس پادشاه بیلش‌فر، من در شهر «سوس هیرا» از نواحی عیلام در کنار رود «اولایی» بودم. برای بار دوم رویایی به نظر من رسید. در این رویا دیدم که قوچی در کنار رود ایستاده و دو شاخ بلند دارد، از این دو شاخ یکی به طرف پشت او خم شده بود، قوچ با دو شاخ خود غرب و شرق و جنوب را شخم می‌کرد. هیچ حیوانی نبود که در برابر او ایستادگی کند. بنابراین هر چه می‌خواست می‌کرد در همین حال من که در فکر انجام کار این قوچ بودم متوجه شدم که یک بز کوهی از طرف مغرب در حالی که زمین را با شاخ خود می‌کند، پیش آمد، میان پیشانی این بز یک شاخ بزرگ و عجیب کاملاً پیدا بود. کم کم بز کوهی به قوچ دوشاخ «ذوالقرنین» نزدیک شد و سپس خشمناک بر او تاخت و در این حمله دو شاخ او را شکست و قوچ ذوالقرنین در برابر او از مقاومت عاجز ماند. کسی هم نبود که قوچ را از چنگالش رهایی دهد.»!

آنگاه از قول دانیال گوید:

«فرشته‌ای – که باید آنرا جبرائیل خواند – بر او نازل شد و رویای دانیال را بدین نحو تفسیر کرد که: قوچ ذوالقرنین نماینده اتحاد دو کشور ماد و پارس است. یک نفر پادشاه قوی بر این دو کشور حکمرانی می‌کند. به طوری که هیچ دولتی قادر به مقاومت در برابر او نخواهد

بود. اما بز کوهی یک شاخ که بعد از قوچ پیدا شده مقصود از آن مملکت یونان است و شاخ برجسته‌ی میان پیشانی او دلالت بر اولین پادشاه آن سرزمین می‌کند.^۱

این رویا پادشاه دو کشور ماد و پارس را با دو شاخ مجسم می‌کند و وقتی که این دو کشور متحد شدند شخصیت آن دو کشور به یک قوچ ذوالقرنین نمایانده شده است. آن بز کوهی که این قوچ را مقهور می‌کند اسکندر است که توانست آخرین پادشاه پارسی را از میان بردارد. کلمه «قَرَن» در زبان عربی و عبری هر دو یکی است و این قوچ در زبان عبری «لوقرانیم» آمده که به معنی ذوالقرنین است. در این رویا به یهود بشارت داده شده که پایان زمان اسارت و آغاز آزادی روزی است که ذوالقرنین پدیدار شود.

او همان پادشاهی است که خداوند او را برای کمک به یهود و آباد سازی اورشلیم بر می‌انگیزاند. چند سال پیش از این رویا کورش ظهور کرد و دو کشور ماد و پارس را یکی ساخت و بدون زد و خورد وارد بابل شد. در این رویا قوچ با دو شاخ خود زمین مشرق و مغرب و جنوب را می‌کند که مطابق با وضع فتوحات کورش است. و نیز آزادی یهود و بازسازی معبد اورشلیم نیز به وقوع پیوست.

علاوه بر این در سفر اشعیه و نیز یرمیه پیشگویی‌هایی وجود دارد. یهود تالیف کتاب اشعیه را در صد و شصت و کتاب یرمیه را در شصت سال پیش از کورش می‌داند. در کتاب عزرا آمده که پیشگویی‌های دانیال به گوش کورش رسید و او سخت تحت تاثیر آن قرار گرفت و به حمایت از یهود پرداخت و فرمان آزادی‌شان و بازسازی اورشلیم را صادر کرد. در کتاب اشعیا از خرابی اورشلیم بدست بابلیان و بازسازی آن خبر می‌دهد و درباره کورش گوید:

«خدای نجات دهنده می‌فرماید... اورشلیم از نو بنا خواهد شد و شهرهای یهود مجدداً آبادان خواهد گردید، من خانه‌های ویران آن را برای بار دوم از نو بنا خواهم کرد».^۲

«درباره خورس (کورس) می‌گوییم او برآورنده رضایت و خشنودی من است...

۱- همان، بندهای ۱۹-۲۲.

۲- کتاب مقدس، سفر اشعیه، فصل ۴۴، بند ۲۸

«خداوند در شان مسیح خود، خورس می‌فرماید:

«من دست او را گرفتم تا ملت‌ها را در حیطه اقتدار او درآورم و از چنگ پادشاهان خونخوار نجات دهم، دروازه‌ها پشت سر هم بر روی او باز شد. آری، من همه جا با توام و همه جا تو را در راه راست راهنما خواهم بود. دروازه‌های آهنین شکسته و خزائن مدفون و گنج‌های پنهان به دست تو خواهد شد. تا بدانی که من یهوه، تو را به اسمت خوانده‌ام، خدای اسرائیل می‌باشم»!

در جای دیگری وی عقاب شرق نامیده شده است:

«هان! نگاه کنید. من عقاب شرق^۱ را فرا خواندم. من این مرد را که از سرزمین دور می‌آید و خشنودی مرا فراهم می‌کند فرا خوانده‌ام»^۲.
در کتاب یرمیاه می‌خوانیم:

«نترسید و در میان مردم ندا در دهید، بگویید که بابل را گرفت: بعل (بت مشهور بابل) دچار بلا گردید. مردوک بحیرت افتاد. تمام بت‌ها پراکنده شدند. زیرا از شمال قومی بسوی بابل روانه است که بابل را زیر و رو خواهد کرد آنچنان که بشری در آن یافت نشود»^۳.

در همین سفر آمده که پس از هفتاد سال اسارت یهودیان دوباره آزادی خود را می‌یابند و اورشلیم از نو ساخته می‌شود.

از نص اسفار یهود چنین برمی‌آید که تصور کورش به ذوالقرنین در آن کاملاً هویدا است. او در رویای دانیال به صورت قوچی دوشاخ نمایانده شده است. از همین رو در نزد یهود دارای منزلت مهمی می‌باشد.

نتایج کار علمای سده نوزده و بیست بر روی این سه سفر از این قرار است: کتاب اشعیاه در سه بخش جداگانه و به دست سه نفر در سه زمان متفاوت نگاشته شده است.

۱- همان، فصل ۴۵، بند ۱.

۲- در ترجمه کتاب مقدس چنین آمده است: «مرغ درتده از مشرق». آیا نویسنده یا مترجم از نیاوردن واژه «درنده» قصدی داشته است؟

۳- همان، فصل ۴۶، بند ۱۱.

۴- همان، سفر یرمیاه فصل ۵۰ بند ۱.

پیشگویی‌هایی که درباره غارت نبوخذ نصر، اسارت یهود و تبعید به بابل و ظهور کورش شده مربوط به فردی به نام اشعیای دوم است که در زمان حمله کورش زندگی می‌کرده است و این حوادث را به زبان پیشگویی نقل کرده و بدان رنگ گذشته داده تا مردم فکر کنند کلامی قدیمی و پیشگویی صد و شصت سال پیش از حمله کورش است. سفر یرمیاہ نیز مربوط به بعد از این وقایع است که به صورت پیشگویی نوشته شده است. کتاب دانیال را نیز برخی ساختگی می‌دانند که قرن‌ها پس از سقوط بابل در اوج امپراتوری روم تالیف شد و بیشتر محققین آن را مربوط به قرن اول پیش از میلاد می‌دانند. البته پروفیسور لوتر آن را مربوط به ۱۶۴ قبل از میلاد می‌داند.

از روایات عهدین و نوشته‌های مورخین یونانی برمی‌آید که بابلی‌ها از ستم پادشاه خود به تنگ آمده و زمینه دعوت از امپراتوری فارس برای استیلای بر بابل توسط خود بابلی‌ها چیده شد. مردم چون حُسن رفتار کورش را با مردم لیدیه شنیده بودند خواستند تا آنان را از چنگ ظلم نجات بخشد. گُبرِیاس از بابل به دربار کورش پناه برد و در این باره با وی به مذاکره نشست. هروُدوت می‌نویسد فتح بابل به تدبیر این والی انجام گرفت. با توجه به این حوادث و دقت در کتاب اشعیا به نتیجه منطقی سیر وقایع خواهیم رسید.

پیشگویی اشعیای دوم یا قبل از فتح بابل است یا بعد از آن که در صورت نخست باید اعتراف کنیم که اشعیا در پس پرده این دعوت شرکت داشته یا لا اقل از شرایط سیاسی آگاه بوده و در صورت دوم نیز اشکالی وجود ندارد چرا که او جریان اوضاع را به تحریر در آورده و به اشعیای دوم نسبت داده است.

در سفر عزرا نیز آمده که روسای یهود پیشگویی‌های خود را به کورش عرضه داشتند و کورش تحت تاثیر این گفته‌ها به بازسازی معبد مقدس پرداخت و می‌توان این پیشگویی‌ها را یکی از دلایل مدارای کورش با یهود دانست.

کورش از پیروان مذهب مزدیسنا یا دین زرتشتی بوده است و بدین خاطر پس از فتح بابل چون عقاید یهودیان را با عقاید خود نزدیک دید آنان را گرمی داشت و پیشگویی‌های ایشان را پذیرفت. این روابط تا بدانجا بود که بعدها به خاطر نزدیکی این عقاید، یهودیان

زرتشت را از شاگردان انبیای بنی اسرائیل دانستند و در اخبار مورخین اسلامی مانند طبری اخباری درباره آن نقل شده است.

نکته دیگر اینکه این پیشگویی‌ها چه مربوط به زمان پیش از کورش باشد و چه پس از وی هیچ تفاوتی در مسئله ایجاد نمی‌کند زیرا آنچه مهم است عقیده قوم یهود در این باره است. این چند کتاب نمودار باور یهودیان در باره کورش است که او را راعی و شبان خدا و مسیح او لقب داده‌اند که در رویای دانیال قوچ دو شاخ و در سفر اشعیا عقاب شرق است. یهودیان بنا بر پیشگویی‌های گفته شده کورش را ذوالقرنین می‌نامیدند و ذوالقرنین در زبان عبری همان لوقرنایم است که در سفر دانیال آمده است. با این بیان هیچ نیازی به تاویل و تفسیر دیگری درباره کلمه «قرن» وجود ندارد. شخصیت کورش نیز با ذوالقرنین قرآن مطابقت تام دارد و برای تطبیق آن هیچ زحمتی نیست.

موید این نظریه مجسمه‌ای از کورش است که در سواحل رودخانه مرغاب نصب شده است. چند جهانگرد و کشیش از این مجسمه بازدید کرده‌اند و تصویر آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند. با خوانده شدن خط میخی شک در اسناد مجسمه به کورش نیز از بین رفت. تندیس مذکور به قامت یک بشر معمولی و در دو طرف او دو بال مثل بال‌های عقاب و در روی سر او دو شاخ به صورت شاخ قوچ وجود دارد. این مجسمه ثابت می‌کند که تصور ذوالقرنین تنها درباره کورش در عامه پیدا شده و این مجسمه نیز بر اساس همین باور ساخته شده است.

شاخ قوچ در رویای دانیال یکی از آنها رو به جلو و دیگری پشت آن، و رو به عقب بوده که عین آن را در مجسمه می‌بینیم. دو بال او نیز گویای همان تصور عقاب شرق در سفر اشعیا است. به همین دلیل مجسمه را مرغ و رودخانه را مرغاب خوانده‌اند.

کورش پس از آن که بر تخت نشست با کرزوس پادشاه لیدی روبرو و در جنگ بر او پیروز شد. سپس متوجه مشرق شد و قبائل «گیدروسیا» و «باکتریا» را گوشمالی داد. رسیدن به بلخ که در آن زمان در حکم رسیدن به آخرین نقطه شرق بود. طبق ظن قوی سرزمین سِند نیز در این حمله فتح شد. پس از آن نوبت به بابل رسید که طبق عقاید یهود مصداق همان پیشگویی‌هاست.

مورخین یونان از حمله سوم کورش برای اصلاح حدود ماد خبر می‌دهند که باید متوجه شمال باشد. زیرا ماد در شمال پارس واقع است که حدود آن به کوه‌های شمال متصل به دریای سیاه می‌رسید که بعدها به قفقاز معروف شد. در این سفر کورش به رودی رسید که اطراف آن اردو زد و بعدها به نام او خوانده شد. کورش با اقوامی کوهستانی روبرو شد که از دست یاجوج و ماجوج شکایت بردند. متاسفانه مورخین به تدوین حوادث این لشکر کشی اعتنا نکرده‌اند.

اما در خصوص مطابقت احوال ذوالقرنین با کورش می‌گوییم که در قرآن آمده:
(إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ)!

یعنی او به قدرت و توانایی اداره کشور بخشیدیم. از سبک قرآن بر می‌آید که می‌خواهد امر خارق العاده‌ای را نشان دهد و بگوید این اعطای حکومت عنایت و موهبت خاص خداوندی است. چنانچه در سوره یوسف آمده: «كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ»^۱. یعنی خداوند یوسف را به طریقی عجیب به تاج و تخت مصر رساند و لازم می‌آید که ذوالقرنین نیز در شرایط غیر عادی به پادشاهی رسیده باشد.

زندگی کورش نیز چنین است چرا که با تولد وی جدش دستور قتل وی را صادر کرد اما مامور قتل از این کار سر باز زد و کورش در طبیعت بزرگ شد و بعدها سرزمین ماد را تسخیر کرد.

(وَأَتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا)^۳

یعنی هر گونه وسایل کار و موفقیت در دسترس او نهادیم. کورش که تا دیروز چوپان گمنامی بود پس از چندی همه گونه وسایل بدون جنگ برایش فراهم شد. قرآن برای ذوالقرنین سه کار بزرگ بر می‌شمرد که نخستین آن رفتن به مغرب الشمس بود. در تورات نیز چنین تعبیری آمده است:

۱- سوره کهف، آیه ۸۴.

۲- سوره یوسف، آیات ۲۱ و ۵۶.

۳- سوره کهف، آیه ۸۴.

«بندگانم را از سرزمینی که خورشید در آنجا بر می‌آید و سرزمینی که خورشید در آن فرو می‌رود نجات می‌دهم»^۱ که مقصود مصر و بابل است که برای فلسطین حکم مغرب و مشرق دارد.

(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ)^۲

نخستین جنگ کورش در لیدی بود که در جنوب آسیای صغیر است. پایتختش سارد و پادشاهش کرزوس نام داشت. پس از اینکه کرزوس به شهر پتریا حمله‌ور شد به گفته هرودوت کورش ظرف چهار روز پتریا و سارد را فتح کرد. وی در ادامه تا به ساحل دریا رفت و دید که خورشید در دریا فرو می‌رود. گویا کورش از سارد به نقطه‌ای از سواحل دریای اژه نزدیک ازمیر کنونی می‌رسد و می‌بیند که دریا به صورت چشمه‌ای بخود گرفته و آب آن نیز از گل و لای ساحل تیره رنگ به نظر می‌رسد و گویا در هنگام غروب، آفتاب در آن فرو می‌رود.

دومین کار وی حرکت به سمت مشرق بود. هرودوت و کتزیاس حرکت وی را به طرف مشرق برای خواباندن شورش قبائل وحشی پس از حمله به بابل ذکر کرده‌اند.

(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا)^۳

این قوم از قبائل کوچ نشین بودند که پناهگاهی برای حفظ خود از آفتاب نداشتند که باید از قبائل باکتریا و گدروزیا باشند. کورش تا شهر بلخ پیش رفت که خورشید از پس کوههای بلند آن سر بر می‌آورد. و گیدروسیان همان سرزمین مکران و بلوچستان کنونی است.

کار سوم حمله به منطقه کوهستانی در شمال و جلوگیری از خرابکاری یاجوج و ماجوج و بنای سد است.

(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا)^۴

۱- کتاب مقدس، سفر زکریا ۸:۷.

۲- سوره کهف، آیه ۸۶.

۳- سوره کهف، آیه ۹۰.

۴- سوره کهف، آیه ۹۳.

مقصود از دو سد دو دیواره است که به شکل کوهی بلند در قفقاز است. قبائل شمالی برای غارت جنوبی‌ها هیچ راهی جز عبور از این تنگه نداشتند. قومی که ذوالقرنین آنها را یافت احتمال دارد که کوشی‌ها باشند که داریوش آنان را کوسیا می‌نامد.

اوصاف اخلاقی ذوالقرنین نخست عدل و رعیت نوازی است. خداوند به ذوالقرنین گفت می‌توان این قوم را مجازات کنی یا اینکه آنها را ببخشی. ذوالقرنین گفت من میل به ستمگری ندارم و کسی که ظلم کند سزای او ظلم است و عذابی شدید خواهد دید و کسی که ایمان آورد و عمل نیک به جای آورد سزای او نیکی است. کورش نیز از گناهان سابق مغلوبین چشم پوشید.

به گفته هروودت سپاهیان کورش جز با سپاهیان دشمن با کسی با شمشیر روبرو نشدند. وی پس از گرفتار کردن کرزوس او را بر آتش نشانند تا بدو و مردم بفهماند که خدایان خود ساخته هیچ کمکی به وی نمی‌کند و چون مردم این حقیقت را دیدند او را از آتش نجات داد.

ذوالقرنین گفت: «وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا»^۱ یعنی اگر کسی نیکی کرد در برابر او به بدی رفتار نخواهد شد. مورخین نوشته‌اند که کورش با همه به نیکی و داد رفتار کرد و مالیات سنگین از مردم نگرفت و آسایش برای مردم پدید آورد. کسانی که از اخلاق کورش نوشته‌اند با او هم وطن و هم مذهب نبوده‌اند و نیز روابط دوستانه نداشته‌اند و این دلیلی بر شهرت محاسن وی است.

آخرین و مهمترین وصف ذوالقرنین یکتا پرستی اوست. کورش نیز به گواهی تورات فرستاده خدا و مسیح اوست و مسلم است که یهود به کسی که بت پرست است معتقد نیستند پس باید وی مومن باشد. و یهودیان با وجود تعصبشان به بزرگواری وی اعتراف کرده‌اند.

با توجه به شواهد تاریخی باید پذیرفت که کورش زرتشتی بوده است. چرا که در کتیبه‌های داریوش همه پیشرفت‌های پادشاه مرهون عنایت اهورا مزداست. و همه می‌دانند

۱- سوره کهف، آیه ۸۸.

که اهورا مزدا خدای زرتشت است. از آنجا که مسلم است داریوش زرتشتی بوده و دیگر اینکه هیچ مورخی نگفته که داریوش دین تازه‌ای برگزیده، متوجه می‌شویم که همان دین کورش را داشته است. و از آنجا که پس از مرگ کورش شورش‌هایی به پا خواست می‌توان گفت که این شورش‌ها به سرکردگی پیروان ادیان پیشین بوده است.

داریوش گوید: خدای بزرگ است اهورا مزدا که آسمان را آفرید و این زمین را آفرید. در کتیبه دیگر گوید: داریوش شاه گوید اهورا مزدا او را به فضل خود پادشاهی داد. داریوش تنها پس از هشت سال به شاهی می‌رسد و این گفته‌ها گویا گفته‌های خود کورش است. قرآن برای سد ذوالقرنین ویژگی‌هایی را بر می‌شمرد یکی اینکه سد میان دو دیوار طبیعی ساخته شده و دیگر اینکه بیشتر مصالح آن آهن بوده است و به همین خاطر دیوار چین نمی‌تواند گزینه مناسبی باشد چرا که در دره کوهستانی ساخته نشده و مصالح آن نیز از آهن نبوده است.

یاجوج و ماجوج دو واژه عبری نیستند و یونانیان آنان را گوگ و ماگوگ می‌خواندند. این اقوام در اروپا مجار و در آسیا تاتار نامیده می‌شوند. یونانیان در آن زمان آنان را سیت می‌نامیدند و در کتیبه داریوش نیز به همین نام آمده است. اینان همان مغولان بودند که چینی‌ها ایشان را مگوک و منچوک و یونانیان نیز آنان را میگاگ می‌خواندند که بسیار به ماجوج نزدیک است. در تاریخ چین نیز قبیله‌ای به نام «یوئه چی» وجود دارد که ظاهراً همان یاجوج است.

سد در محلی میان دریای خزر و سیاه در میان کوه‌های قفقاز قرار دارد. این کوه‌ها مثل یک دیوار طبیعی شمال و جنوب را قطع می‌کند و تنها یک راه در تنگه این کوه‌ها وجود دارد که آن را داریال می‌خوانند. تنگه مذکور میان ولادی قفقاز و تفلیس واقع است. بقایای دیواری آهنی در این نواحی وجود دارد که همان سد کورش است. در این سد نیز همانند سد ذوالقرنین آهن زیادی دیده می‌شود. ارمنیان این سد را پهاک گورایی یا کاپان گورایی می‌نامند که به معنی دربند و گذرگاه کورش است. زیرا «کور» قسمتی از نام کورش است. گرجی‌ها این سد را دروازه آهنین و ترکها نیز آن را دامر کاپو(قاپو) خوانده‌اند.

یوسف مورخ و سیاح یهودی در قرن اول از این سد نام می‌برد و پروکوپئوس نیز در قرن ششم میلادی آن را دیده است. رودی نیز در نزدیکی این سد است که آن را کُر یا سائرس می‌نامند که از نام کورش گرفته شده است.

البته گذرگاه دیگری نیز به نام دربند یا باب الابواب وجود دارد که نمی‌تواند سد ذوالقرنین باشد زیرا از طرفی این گذرگاه میان کوه و دریا واقع است و دیگر اینکه از سنگ ساخته شده است. هر چند یوسف و پروکوپئوس بنای سد داریال را به اسکندر نسبت داده‌اند اما باید گفت که ایشان فریب شهرت عمومی اسکندر را خورده و یا به اشتباه افتاده‌اند!

۱- نک: آزاد، ابوالکلام، ۱۳۷۵، کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، ص ۱۶۸-۲۸۸.

پایه‌های دیدگاه ابوالکلام

- باید دانست که اصل نظریه جناب آزاد بر این گفته‌ها استوار است:
- ۱- با توجه به شان نزول آیات، معلوم می‌شود که پرسش از سوی یهودیان یا به اشاره ایشان بوده است.
 - ۲- نام ذوالقرنین از سوی یهودیان مطرح شده و پیش از این وی را بدین نام می‌شناخته‌اند.
 - ۳- شواهدی از کتاب تورات موجود است که نشان می‌دهد کورش هخامنشی همان ذوالقرنین است از جمله اینکه در روای کتاب دانیال وی به صورت قوچی است که تعبیرش نماینده پادشاهان ماد و پارس یعنی همان کورش است. یا در کتاب اشعیا و یرمیاه وی ناجی یهود و برآورنده خشنودی خداوند است و در جایی دیگر وی عقاب شرق نامیده شده است .
 - ۴- می‌توان گفت مدارای کورش با یهود نیز به خاطر همین پیشگویی‌ها بوده است .
 - ۵- کورش از پیروان راستین زرتشت، پیامبر ایرانی بوده است. زیرا یهودیان به بت پرستان و بی‌دینان علاقه‌ای نشان نمی‌داده‌اند .
 - ۶- حتی اگر اسفار تورات ساختگی باشد باز هم آنچه برای ما مهم است همان عقیده‌ی قومی یهود در مورد کورش است که وی را ذوالقرنین و عقاب شرق و ناجی خود می‌دانند .
 - ۷- سنگ نگاره‌ای در نزدیکی دشت مرغاب است که مردی با شاخ‌های قوچ بر آن ترسیم شده است. پیش‌تر بالای سر آن، سنگ نبشته‌ای به خط میخی بدین معنی موجود بوده

«من کورش هخامنشی هستم». شاخ‌های سنگ نگاره یاد آور رویای دانیال نبی و بالهای او نیز یاد آور بالهای عقاب شرق است.

۸- بررسی‌های تاریخی نشان از همسانی فتوحات کورش و ذوالقرنین در سه منطقه غرب، شرق و شمال دارد و فتح بابل نیز بر اساس همان رویای دانیال نبی انجام گرفته است.

۹- سدی آهنین در گذرگاه تاریخی داریال وجود دارد که در زبان ارمنی پهاک گورایی و کابان گورایی یعنی گذرگاه کورش خوانده می‌شود. این سد برای جلوگیری از تهاجم مغولان - که همان یاجوج و ماجوج هستند - بنا شده است.

۱۰- آیات قرآنی نیز با شخصیت کورش هماهنگی دارد.

(إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ)^۱

کورش نیز به صورتی عجیب همچون حضرت یوسف به پادشاهی می‌رسد و این نمی‌شود مگر اینکه لطفی از جانب خداوند باشد.

(وَأَتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا)^۲.

همه گونه وسایل حکمرانی برای وی آماده شد و همه کشورها و حکومت‌ها بدون جنگ به فرمان او گردن نهادند.

(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ)^۳.

نخستین کار بزرگ وی حرکت به سمت مغرب و نبرد با پادشاه لیدیه بود که به فتح سارد انجامید و بعد از آن تا سواحل دریای اژه می‌تازد و در آنجا می‌بیند که گویا خورشید در سینه دریا جای می‌گیرد.

(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا)^۴.

۱- سوره کهف، آیه ۸۴.

۲- همان.

۳- سوره کهف، آیه ۸۶.

۴- سوره کهف، آیه ۹۰.

حرکت دوم وی به سوی مشرق جهت خوابانیدن شورش‌هایی است که قبل از فتح بابل صورت گرفت.

(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ)^۱.

کورش در پایان برای جلوگیری از تهاجم قوم یاجوج و ماجوج که همان مغولان باشند به طرف شمال لشکرکشی می‌کند و برای جلوگیری از ورود آنان در تنگه داریال سدی آهنین بر سر راه آنان می‌سازد. از سوی دیگر مورخین بزرگ برای وی اوصافی از جمله عدالت، رعیت‌نوازی و چشم‌پوشی از گناهان مغلوبین بر شمرده‌اند. از آنجا که یهودیان نیز به شخصی که یکتا پرست نباشد اعتنایی نمی‌کنند می‌توان وی را از پیروان زرتشت پنداشت.

۱- سوره کهف، آیه ۹۳.

فصل پنجم

نقد و نظر

بررسی گفته‌های ابوالکلام

پس از آشنایی با سیر نظریه جناب ابوالکلام، نوبت به نقد گفته‌های ایشان می‌رسد تا به سستی این دیدگاه پی ببریم. نگارنده براین باور است که گفته‌های ایشان هیچ ترجیحی بر دیگر گفته‌ها ندارد و بیشتر بر پایه گمان و پژوهش‌های سطحی است و چیزی بیش از گمان هم نتیجه نمی‌دهد هر چند که در پایان خواهیم دید که این گمان نیز نادرست می‌باشد. البته همانگونه که گفته شد نویسنده در این باره تنها نیست و بزرگانی چون دکتر شاپور شهبازی^۱ مورخ شهیر و باستان شناس بزرگ با وی هم عقیده می‌باشد.^۲

شان نزول آیات

جناب ابوالکلام برای اینکه ثابت کند کورش در میان یهودیان به ذوالقرنین شهرت داشته روایاتی را بیان می‌کند که نشان می‌دهد پرسش از سوی یهودیان یا به اشاره ایشان

۱- استاد علیرضا شاپور شهبازی (۱۳۲۱-۱۳۸۵) در سال ۱۳۵۲ موفق به اخذ دکترای باستان شناسی ایران از دانشگاه لندن شد. وی پس از بازگشت به ایران ریاست بخش تاریخ موزه ملی ایران، تدریس در دانشگاه تهران، تدریس در موسسه آسیایی شیراز، بنیانگذاری و ریاست بنیاد هخامنشی تخت جمشید و نیز رهبری حفاری‌های تخت جمشید را بر عهده گرفت. سپس به آمریکا رفت و در دانشگاه کلمبیا به تدریس پرداخت. در سال ۵۹ به آلمان غربی رفت و در سال ۱۳۶۲ مفتخر به دریافت مدرک فوق دکترای تاریخ نگاری ایران باستان شد. وی سپس به تدریس در دانشگاه هاروارد و اورگن شرقی پرداخت. از ایشان نزدیک هفده کتاب و بیش از دویست مقاله به زبانهای فارسی، انگلیسی، و آلمانی بر جای مانده است (نک: رضا زاده، سالار، ۱۳۸۸، مجله کتاب ماه؛ تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۳۳، ص ۱۱۱). مقالات بسیاری از ایشان در دانشنامه ایرانیکا درج شده است و کتاب کورش بزرگ ایشان که در آن دیدگاه ابوالکلام را به نقد کشیده بود در سال ۱۳۴۹ به عنوان کتاب سال انتخاب شد.

۲- شاپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۲۵۵.

بوده و شناخت ایشان از ذوالقرنین نیز برخاسته از اسفار تورات است. اما باید دانست که به فرض پذیرش این مطلب نیز ارتباطی میان این پرسش‌ها و اسفار ادعایی ایشان ندارد.

جناب ابوالکلام بر این باور است که اگر مفسرین به تورات مراجعه می‌کردند گمشده خود را در آن می‌یافتند. اما در پاسخ باید گفت که بنابر روایات، علمای یهود سه پرسش برای مشرکین مطرح ساختند تا آنها از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بپرسند. که در سوره کهف هر سه مورد بیان شده است نخست اصحاب کهف، دیگری داستان موسی و عالم و سوم داستان ذوالقرنین. اما پرسش این است که اگر پرسش‌ها از سوی علمای یهود بوده باید منبع پرسش‌ها هم تورات یا انجیل باشد؟

پاسخ این است که هیچ ملازمه‌ای در کار نیست برای نمونه داستان اصحاب کهف نه در تورات آمده و نه در انجیل و اصلاً این داستان مربوط به حوالی سالهای دویست و پنجاه میلادی است. همچنان است داستان موسی و عالم.

علمای یهود سه پرسش مطرح کردند که دو تای آن در تورات و انجیل کنونی وجود ندارد پس چه لزومی دارد که پرسش سوم (یعنی داستان ذوالقرنین) در آن باشد. ناگفته نماند که در برخی روایات تنها از دو داستان یاد شده، یکی اصحاب کهف و دیگری ذوالقرنین که به هر حال اشکال همچنان به جای خود باقی می‌ماند.

جناب آزاد برای اثبات اینکه پرسش یهودیان برخاسته از تورات بوده است به روایتی از قرطبی استناد و بعدها نیز دوباره بر مضمون آن تاکید می‌کند. روایتی که با وجود اشکالات فراوان هیچ اعتباری ندارد. متن روایت چنین است: یهود به حضرت گفتند: درباره پیغمبری که خداوند جز یک بار در تورات از او نام نیاورده است به ما خبری بازگوی. حضرت گفت: کدام پیغمبر؟ گفتند: ذوالقرنین!

اما اشکالات روایت چنین است: اولاً در این روایت ذوالقرنین پیامبر معرفی شده در حالی که اکثر مفسرین وی را پیامبر نمی‌دانند. دوم اینکه اگر منظور کلمه «ذوالقرنین» است که دوبار در کتاب دانیال ذکر شده است و اگر مقصود کلمه کورش باشد آنهم بیش از بیست

بار در تورات آمده است.^۱ سوم اینکه کورش در تمام کتیبه‌هایش تنها به پادشاهی خود اشاره می‌کند نه به پیامبری و چیزی مانند آن. همچنین هیچ یک از جانشینان وی و یا مورخین و نویسندگان به پیامبری وی اشاره‌ای نکرده‌اند. نکته دیگر اینکه اگر کورش و ذوالقرنین یکی باشند چگونه ممکن است بگوییم تنها یکبار نام او در تورات آمده است. به دیگر سخن روایتی که ابوالکلام بدان استناد کرده است هیچ گاه خواسته ایشان را ثابت نمی‌کند بلکه دلیلی بر این است که کورش و ذوالقرنین دو شخصیت جداگانه هستند. بنا بر این روایت از ذوالقرنین تنها یک بار در تورات نام برده شده است و این یعنی قوچ دو شاخی که در رویای دانیال آمده نیز غیر از ذوالقرنین قرآنی است چرا که از واژه «قوچ دو شاخ» دوبار در کتاب دانیال یاد شده است. اصلاً در تورات چیزی درباره پیامبری کورش نیامده است و هیچ گاه یهود وی را به عنوان پیامبر ندانسته است.

همانطور که گفته شد ما قصد نداریم شان نزول آیات را انکار کنیم اما این پرسش هیچ ربطی به اسفار تورات یا لااقل به اسفار تورات کنونی ندارد و اصلاً کورش نزد ایشان بدین نام مشهور نبوده است زیرا در تورات نشانی از وجود این لقب برای کورش نیست. بله در سفر دانیال نبی اشاره به قوچی شده است که تعبیرش همه‌ی پادشاهان مادی و پارسی است نه کورش به تنهایی که بزودی در بخش آینده روشن می‌شود. نکته‌ی بسیار مهم این است که چگونه کورش به ذوالقرنین معروف بوده در حالی که «قاموس الکتاب المقدس» که بیش از یکصد سال از چاپ اول آن می‌گذرد اسکندر مقدونی را ذوالقرنین می‌داند. در زیر به چند نمونه اشاره می‌شود:

(الف) فی ایام اسکندر ذی القرنین کان ربع اهالیها یهوداً^۲.

(ب) کتب العهد الجديد باليونانية و کان شاع هذه اللغة بین یهود الشتات بعد فتوحات اسکندر ذی القرنین و الرومانيين^۳.

۱- کتاب مقدس، فاضل خان همدانی، کتاب دوم تواریخ ایام ص ۸۸۳ و کتاب عزرا آیات ص ۸۸۴، بندهای ۱ تا ۴ و

...

۲- عبد الملک، بطرس و دیگران، ۱۹۸۱، قاموس الکتاب المقدس، ص ۷۵۲.

۳- همان، ص ۷۶۳.

ج) وافتتح اسکندر ذوالقرنین!

حال چگونه است که شهرت کورش از بین رفته و شخصیت مقابل وی بدین نام مشهور شده است؟ پاسخش را ما نمی‌دانیم. اما یک پرسش جا دارد و آن اینکه آیا غیر از این است که کتاب قاموس، عقیده یهود را بر اساس تورات و تاریخ این قوم بیان می‌کند؟

عقیده قوم یهود

جناب ابوالکلام در این بخش سعی دارد بگوید که عقیده یهود بر اساس اسفار تورات این است که کورش در رویای دانیال همچو قوچی بوده که بعدها آنان را از اسارت نجات داده است. اما پیش از بررسی این رویا لازم است درباره وثاقت کتاب دانیال بحث شود.

اعتبار کتاب دانیال

پیش از گفت و گو درباره کتاب دانیال باید دید وثاقت کتاب تورات به چه اندازه است و آیا می‌توان بدان اسستناد کرد؟

نگارنده گوید استدلال به کتاب تورات و بیان شاهد از آن به دلیل تحریف‌های فراوانی که در آن صورت گرفته بیش از گمان چیزی از آن حاصل نمی‌شود و باید قرآن یا روایتی آن مطلب را تایید کند. چگونه می‌توان به این کتاب استناد جست در حالی که (نعوذ بالله) پیامبران را شرابخوار، زنا کار، از اولاد زنا زادگان، بت پرست و معرفی و انواع تهمت‌ها را نثار ایشان می‌کند^۱. البته تنها به نگاشته‌هایی از آن می‌توان استناد نمود که مطابق قرآن و سنت قطعی باشد و باقی یا باطل است یا تنها گمان آور. چرا که از سویی انتساب آن

۱- همان، ص ۸۳۰.

۲- فاضل خان همدانی سفر ۱ فصل ۱ بند ۲۵ تا ۳۱. سفر ۱ فصل ۳۵ بند ۲۲. سفر خروج فصل ۳۲ بند ۱ تا ۹. سفر خروج فصل ۳۲ بند ۲۵. کتاب دوم سموئیل فصل ۱۸ بند ۲۴. و صفحات ۵۹۸ بند ۲۴. ص ۵۹۵ بند ۱۳. ص ۶۶۱ بند ۱ و ۲ و دیگر فصل‌ها.

نوشته‌ها به پیامبران یهودی مسلم نیست و از سوی دیگر ایشان استادان چیره دست تحریف بوده‌اند چنانچه قرآن کریم در شانسان می‌فرماید *يُحَرِّقُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ*^۱.

پیش از بحث درباره مندرجات کتاب دانیال چند نکته از جناب پیروز سیار مترجم تازه‌ترین برگردان تورات و انجیل آورده می‌شود که تاییدی بر گفته‌های ماست.

۱- ابتدای کتاب دانیال به زبان عبری است و اما در ۴/۲ زبان کتاب به ناگاه تبدیل به آرامی می‌شود و تا انتهای فصل هفتم ادامه می‌یابد. فصل‌های آخر کتاب دوباره عبری می‌شود.^۲

۲- «تاریخ تالیف کتاب را گواهی روشنی که در فصل ۱۱ آمده است، مشخص می‌سازد. جنگ‌های سلوکیان و لاگوسیان و بخشی از سلطنت آنتیوخوس اپیفانس در این فصل نقل شده است پس این کتاب در طول دوران آزارگری آنتیوخوس اپیفانس و پیش از مرگ او تالیف شده است، حتی پیش از پیروزی شورش مکابیان، یعنی میان ۱۶۷ و ۱۶۴ ق م»^۳.
۳- «این کتاب از آن روی تالیف شده تا ایمان یهودیانی را که تحت آزار آنتیوخوس قرار داشتند تقویت کند»^۴.

۴- «پاره‌ای از نشانه‌ها حاکی از آنند که مولف از رویدادها بس دور بوده. بلشصر پسر نبونید بوده و نه نبوکد نصر، آنچنان که در متن آمده، و هرگز عنوان پادشاهی نداشته است. داریوش مادی از نظر مورخان ناشناخته است و برای او میان آخرین پادشاه کلدانی و کورش پارسی که پیش از آن مادها را شکست داده بود جایی نیست»^۵.

۵- «کتاب دانیال ارائه‌گر جریان راستین پیشگویی پیامبر گونه نیست»^۶.

۶- «این کتاب به دست نویسنده‌ای که خود را در پس نامی مستعار پنهان داشته تصنیف و بلافاصله تحریر شده است»^۷.

۱- نساء ۴۶ و مائده ۱۳ و ۴۱

۲- نک: سیار، پیروز، کتابهایی از عهد عتیق، ص ۶۳۸.

۳- همان، ص ۶۳۸.

۴- همان، ص ۶۴۰.

۵- همان، ص ۶۳۹.

۶- همان، ص ۶۴۱.

۷- همان.

داریوش مادی کیست؟

فصل ششم کتاب دانیال دربردارنده داستانی است که نشان از ساختگی بودن این کتاب است. پیش از نقل داستان باید بدانیم داریوش مادی کیست؟

در فصل پنجم کتاب دانیال چنین آمده است که بلشصر آخرین پادشاه بابلی میهمانی بزرگی تدارک دید و بدون هیچ ترسی در ظرف‌های خانه خدا که از اورشلیم به غنیمت گرفته بودند شراب ریخته و به همراه دیگر میهمانان به شرابخواری پرداخت. در همین هنگام دستی از غیب نمودار شد و بر دیوار کاخ چیزی نوشت. ترس به جان حضار افتاد و رنگ از صورت پادشاه پرید. کسی جز دانیال نتوانست نوشته‌ها را تعبیر کند. دانیال به پادشاه گفت به خاطر گناهایی که انجام داده‌ای پایان پادشاهی‌ات فرا رسیده و تاج و تخت به دست مادها و پارس‌ها می‌افتد. اتفاقاً در همان شب بلشصر کشته می‌شود و مملکتش به داریوش مادی شصت و دو ساله می‌رسد! وی بر اساس فصل نهم همین کتاب فرزند «احشویروش» است.^۱

جای هیچ شکی نیست که کورش هخامنشی پس از فتح بابل پسرش کمبوجیه را به جای خود در بابل گمارد.^۲ استاد شاهپور شهبازی در این باره می‌نویسد: «کمبوجیه تا جولای ۵۳۰ پ.م به نمایندگی از سوی پدر بر بابل زمین فرمانروایی داشت».^۳

دانشمندان یهودی هنگامی که نوشته‌های مورخین و سنگ نبشته‌های باستانی را با کتاب دانیال مقایسه کردند گرفتار سردرگمی شدند. از سویی بابل به دست کورش فتح شده و از سوی دیگر داریوش مادی پس از آخرین پادشاه بابل بر تخت نشسته است. در نتیجه مجبور شدند که داریوش مادی را نماینده کورش در بابل معرفی کنند. اما مشکل این بود که در سپاه کورش شخصی به نام داریوش مادی نبوده که بخواهد نماینده کورش

۱- نک: دانیال، فصل پنجم.

۲- نک: همان، فصل نهم.

۳- داندامایف، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۷۶.

۴- شاهپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۳۰۷ و نیز نک: ص ۳۲۶.

باشد. در نتیجه هر کس شخصی را پیشنهاد داد. برای نمونه مستر هاکس نویسنده قاموس کتاب مقدس گوید داریوش مادی همان آستیاگ آخرین پادشاه مادی است.^۱ اما آستیاگ پدر بزرگ مادری کورش، داریوش نام نداشت. نویسنده مذکور برای حل این مشکل گوید داریوش علم شخص و آستیاگ لقب معروف وی بوده است. سینسلوس نیز داریوش را آستیاگ می‌داند. در منابعی مانند «طلموط» و «مدرش» داریوش پدر زن کورش نامیده شده است.^۲ اما اشکال دیگری که نویسنده قاموس متوجه آن نبوده این است که پدر آستیاگ احشویروش نام نداشته است. و آستیاگ نیز پدر زن کورش نبوده است. هر چند در برخی نقل‌ها وی دختر آستیاگ را به زنی گرفته است^۳ که اگر چنین باشد یعنی کورش با خاله خود ازدواج کرده است. البته اگر بپذیریم که مادرش ماندانه دختر آستیاگ بوده است.

نویسنده قاموس الکتاب المقدس به دو نظریه دیگر اشاره می‌کند او گوید برخی گفته‌اند که داریوش مادی همان کیاکسار دایی کورش است. و برخی گفته‌اند مراد گوبریاس است.^۴ اما دیدگاه نخست دارای همان دو اشکال پیشین است، از سویی کیاکسار، داریوش نام ندارد و از سوی دیگر پدر کیاکسار آستیاگ است نه احشویروش. اشکال دیگر این است که بنا بر نقل گزنفون کیاکسار پیش از به پادشاهی رسیدن کورش می‌میرد و تاج و تخت وی بدون هیچ جنگی به کورش می‌رسد.

اما درباره دیدگاه دوم باید گفت که مراد از این گوبریاس کیست؟ «جان وایتکومب» بر این است که گوبریاس همان «گئوبروه» فرمانروای «گوتیوم» است که احتمالاً همان کسی است که بر اساس سالنامه نبونید محرک کورش برای حمله به بابل بوده است.^۵ اما این دیدگاه نیز علاوه بر دو اشکال پیشین، اشکال دیگری دارد. بر اساس سالنامه نبونید، در بیست مهر، اوگبرو (همان گبریاس) و لشکر کورش بی کارزار به بابل آمدند.^۶ کورش پس از ورود به بابل

۱- نک: هاکس، ۱۳۷۷، قاموس کتاب مقدس، ص ۳۶۴.

۲- نک: نوروزی، ایمان، ۱۳۸۸، پژوهشی در بازشناسی هویت داریوش در روایت حضرت دانیال نبی(ع) ص ۸۳.

۳- نک: وکیلی، ۱۳۹۲، کورش رهایی بخش، ص ۲۱۵.

۴- نک: عبد الملک، بطرس و دیگران، ۱۹۸۱، قاموس الکتاب المقدس، ص ۳۵۶.

۵- نک: نوروزی، ایمان، ۱۳۸۸، پژوهشی در بازشناسی هویت داریوش در روایت حضرت دانیال نبی(ع)، ص ۸۳.

۶- ارفعی، عبدالمجید، ۱۳۸۹، فرمان کورش بزرگ، ص ۱۴.

اوگبرو را به فرمانداری بابل می‌گمارد.^۱ اما این شخص درست هشت روز بعد از ورود کورش به بابل می‌میرد و به تاج و تخت نمی‌رسد.^۲

برخی نیز همانند «کالوین»، «اوشر»، «جان گیل»، «کیل» و «دلیچ» معتقدند که وی همان «هوخشتره» پادشاه ماد است.^۳ اما هوخشتره نه داریوش نام داشته و نه بر بابل پادشاهی کرده است.

برخی همانند استاد محمد قائمی بر این باورند که وی همان داریوش هخامنشی بوده است. اما غافل از اینکه آغاز حکومت داریوش مادی بر بابل در سن شصت و دو سالگی بوده است. که اگر داریوش هخامنشی در شصت و دو سالگی به حکومت بابل رسیده باشد باید مرگ وی در نود سالگی باشد. در حالیکه وی بیش از شصت و دو سال عمر نکرد.

اما برخی همانند «راولی»^۴، هینتس، و تعداد زیادی از دانشمندان بر این باورند که داریوش مادی همان کورش هخامنشی است که برای نخستین بار بابل را فتح کرد.^۵ وی ثبت واژه‌ی داریوش را اشتباه نسخه برداران می‌داند چرا که کورش و داریوش در زبان عبری بسیار شبیه یکدیگر نوشته می‌شوند.^۶

اما کورش از پارس‌ها بوده است، نسبت مادی به وی چگونه ارزیابی می‌شود؟ در پاسخ باید گفت که در سالنامه نبونید نیز کورش مادی لقب گرفته است^۷ و این چیز شگفت‌آوری نیست. پرسش دیگر این است که بندی از کتاب دانیال دلالت بر دوگانگی شخصیت کورش

۱- همان، ص ۱۵.

۲- وکیلی، شروین، ۱۳۹۲، کورش رهایی بخش، ص ۲۷۹ و نیز نک: شاهپورشهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۳۰۶.

۳- نک: نوروزی، ایمان، ۱۳۸۸، پژوهشی در بازشناسی هویت داریوش در روایت حضرت دانیال نبی(ع)، ص ۸۳.

۴- طبق نوشته‌های ت.سی. میچل، روالی بر این بود که داریوش مادی شخصی خیالی و ساخته و پرداخته ذهن نویسندگان دورانی است که اطلاعاتی درباره اوایل دوره هخامنشی نداشته است. (نک: کرتیس، جان، ۱۳۹۳، بین النهرین و ایران در دوران هخامنشی، ص ۱۱۲، مقاله تاریخ هخامنشی و کتاب دانیال به قلم ت.سی. میچل).

۵- نک: موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، تاریخ جامع ایران، ج ۱، ص ۵۰۱ و ۵۰۲.

۶- نوروزی، ایمان، ۱۳۸۸، پژوهشی در بازشناسی هویت داریوش در روایت حضرت دانیال نبی(ع)، ص ۸۲.

۷- تئوگنیس و سیمونیدس و سایر شاعران یونانی نیز ایرانیان را اهل ماد خوانده‌اند. منابع مصری و سایر منابع نیز ایرانیان را ماد خوانده‌اند(داندامایف، محمد، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۲۸).

و داریوش مادی دارد آنجا که می‌گوید: «پس دانیال در زمان سلطنت داریوش و سلطنت کورش پارسی کامکار شد».^۱ آقای نوروزی گوید: «ترجمه صحیح این جمله در زبان عبری چنین است: «پس دانیال در زمان سلطنت داریوش که همان کورش پارسی است کامکار شد».^۲

ت.سی. میچل نیز گوید احتمال دارد حرف ربط به معنای «یعنی و به این معنا که» نیز باشد که در این صورت داریوش لقبی برای کورش می‌شود. و همچنین طبق نوشته‌های دینون کورش در چهل سالگی به پادشاهی رسید^۳ و در هنگام فتح بابل در ۵۳۹ ق.م وی تقریباً شصت سال داشت که با نوشته‌های کتاب دانیال که می‌گوید داریوش مادی در شصت و دو سالگی بابل را فتح کرد نزدیک می‌شود.^۴

نگارنده در تایید گفته‌های ایشان گوید در پایان فصل ششم کتاب دانیال آمده است که: «داریوش ملک به تمامی قومها و امتهای و زبانهای که بهمگی زمین ساکن بودند نوشت».^۵ معلوم است صدور فرمان‌های حکومتی به تمامی نقاط امپراتوری، خارج از محدوده اختیارات فرماندار بابل بوده است بلکه این فرمان باید از جانب کسی باشد که قدرت پادشاهی را در دست داشته باشد.

ناگفته نماند که در فصل نهم کتاب دانیال، داریوش فرزند احشوروش است که با نام پدر کورش در تضاد است. خلاصه اینکه داریوش مادی کورش باشد یا یکی از فرمانداران وی خیلی تفاوتی در نتیجه‌گیری ما از کتاب دانیال ندارد. نتیجه‌ای که بستگی به بررسی فصل ششم کتاب دارد.

۱- نک: کتاب مقدس، سفر دانیال، فصل ششم، بند ۲۸.

۲- نوروزی، ایمان، ۱۳۸۸، ص ۸۳.

۳- هر چند داندمایف در این باره تردید دارد (نک: داندمایف، محمد، ا.، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۱۶).

۴- نک: کرتیس، جان، ۱۳۹۳، بین النهرین و ایران در دوران هخامنشی، ص ۱۱۳، مقاله تاریخ هخامنشی و کتاب دانیال به قلم ت.سی. میچل).

۵- کتاب دانیال، فصل ششم، بند ۲۵.

بررسی فصل ششم کتاب دانیال

در این فصل چنین آمده است که پس از به تخت نشستن داریوش مادی در بابل وی صد و بیست نفر را به فرمانداری شهرها گمارد و سه نفر را به ریاست فرمانداران نصب کرد که دانیال یکی از آنان بود. از آنجا که دانیال برتر از دیگران بود، داریوش بر آن شد که دانیال را بر تمامی مملکت نصب کند. اما هنگامی که صاحب منصبان از این تصمیم آگاه شدند بر آن شدند که دانیال را از پیش رو بردارند. آنان نزد داریوش رفته و از وی خواستند حکمی را صادر کند مبنی بر اینکه هیچ کس طی سی روز آینده به جز درخواست از پادشاه حق ندارد هیچ درخواستی از خدا یا دیگران داشته باشد. داریوش نیز بنا به خواسته ایشان فرمانی را نوشت و امضا کرد.

دانیال بدون توجه به فرمان شاه روزانه سه بار به درگاه خداوند دعا و نیایش می‌کرد. بدخواهان و دشمنان دانیال بدین بهانه از وی نزد پادشاه شکایت کردند و پادشاه علی‌رغم میل باطنی و به ناچار دانیال را در قفس شیران انداخت اما وی جان بدر برد. ادامه داستان را عینا از تورات می‌آوریم: «و مَلِک فرمود که تا آن مردمانی که شکایت از دانیال آورده بودند آورده شوند و به شیرخانه انداخته شدند خود ایشان و پسران ایشان و زنان ایشان و هنوز به فرشِ شیرخانه نرسیده شیران بر ایشان مسلط شدند و تمامی استخوانهای ایشان را شکستند!».

اما دلیل ساختگی بودن این فصل علاوه بر مشکوک بودن فرمانداری داریوش مادی این است که کورش هخامنشی با آن سیاست و کیاست یکی از مهمترین ممالک خویش را به دست چنین فرماندار نادانی نمی‌دهد که چنین فرمانی را صادر کند. آیا خنده دار نیست که مردم خواسته‌های خود را در طول سی روز از هیچ خدا یا شخص دیگری نخواهند و تنها از پادشاه درخواست کنند.

در زمان پادشاهی کورش معابد بابلی بدون لحظه‌ای توقف همچنان پذیرای مردم بود. کورش با حمایت از خدایان بابلی برای خود پایگاهی بلند در میان آن مردم ساخت. آیا این

نبونید نبود که با بی‌توجهی به خدای بابل موجب سقوط خود گشت. حال چگونه نایب کورش می‌تواند به مردم بابل بگوید دیگر هیچ درخواستی از خدایان خویش نکنند.

و اما نکته دیگری که نشانگر سفاکی و خونخواری داریوش مادی است اعدام خانواده دشمنان دانیال است. داریوش همه‌ی پسران و زنان توطئه‌گران را طعمه شیران می‌کند. آیا باید باور کنیم که نایب کورش بر بابل چنین شخص دیوانه‌ای بوده است؟

نکته دیگر این که دانیال نبی(ع) هیچ کاری برای نجات این بیچارگان انجام نمی‌دهد. متن تورات نیز به گونه‌ای است که کشتار این بیچارگان نوعی پیروزی قلمداد شده است و گر نه باید اشاره‌ای به ناراحتی دانیال می‌شد.

نکته دیگر در بی‌اعتباری این کتاب این است که مرتب گوید بلشصر پسر نبوکد نصر است در حالیکه وی پسر نبونید است و حتی نبوکد نصر پدر بزرگ وی نیز نبوده است که توجیهی برای آن درست کنیم. هر چند نویسندگان القاموس الکتاب المقدس معتقدند که نبوکد نصر پدر بزرگ مادری وی است.^۱ در حالیکه نبونید یکی از سرکردگان قبایل آرامی ساکن بابل بود که در اصل از خاندانهای پادشاهی هم نبود.^۲ وی از خانواده‌ای مذهبی و مادرش کاهن معبد سین بود که با کمک روحانیون بابل به پادشاهی رسید.^۳ وی حتی در سالنامه نیز خود را پسر نبوکد نصر نمی‌داند.^۴ او در معرفی خود گوید: «پسر نبو پلاسی ایقیبی، شخصیت فرزانه، ستاینده خدایان بزرگ».^۵ یا گوید خدایان بدو گفتند هر چند که خون شاهان در رگهایت نیست ولی بر این کشور فرمانروایی کن.^۶

۱- نک: عبد الملک، بطرس و دیگران، ۱۹۸۱، قاموس الکتاب المقدس، ص ۲۰۸، مدخل بیلشاصر.

۲- داندامایف گوید در منابع تاریخی از پدر وی با عنوان شاهزاده و فرماندار نام برده شده است که به احتمال قوی رهبر یکی از طوایف آرامی ساکن بابل بوده است(داندامایف، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۵۵).

۳- نک: موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، تاریخ جامع ایران، ج ۱ ص ۵۳۳.

۴- نک: همان.

۵- مرادی غیاث آبادی، رضا، ۱۳۹۰، تمدن هخامنشی، ص ۲۴، بندهای ۱-۷ از منشور نبونید.

۶- داندامایف، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۵۶.

البته اگر کسی اصراری بر صحت نگاشته‌های کتاب دانیال داشته باشد باید گفت که این فصل از کتاب هیچ به سود نظریه کورش و ذوالقرنین نخواهد بود. چرا که بنا بر آنچه گذشت داریوش مادی یا خود کورش است یا یکی از فرمانداران سفاک و خونریز وی که هیچ بویی از انسانیت نبرده است. فرمانداری که طلب حاجات را از درگاه خداوند ممنوع و متخلفین را خوراک شیران می‌کند. فرمانداری سست اراده که مجبور می‌شود پیامبری را طعمه درندگان کند. حال اشکال این است که چگونه ممکن است ذوالقرنین قرآنی چنین شخصی را حاکم بر مردم قرار دهد؟

در نتیجه دو راه پیش روی ماست یکی اینکه داریوش مادی را خود کورش یا فرماندار وی بدانیم که در نتیجه نمی‌توان وی را ذوالقرنین دانست. چرا که ذوالقرنین چنین شخصی را حاکم بر مردم قرار نمی‌دهد و یا اینکه این داستان را از اصل ساختگی بدانیم که نتیجه‌اش بی‌اعتباری کل کتاب دانیال می‌شود. در نتیجه استناد به رویای دانیال نیز ضعیف‌تر می‌گردد.

بازگشت به استدلال جناب آزاد

جناب آزاد سپس گوید: رویای دانیال نبی که در بردارنده‌ی خبر آزادی یهود است در سال سوم پادشاهی بیلش‌فر واقع شده. در باب هشتم در این خصوص می‌گوید: «در سال سوم از جلوس پادشاه بیلش‌فر، من در شهر سوس هیرا در نواحی عیلام در کنار رود اولایی بودم. برای بار دوم رویایی به نظر من رسید، در این رویا دیدم که قوچی در کنار رود ایستاده و دو شاخ بلند دارد این دو شاخ یکی از طرف پشت او خم شده بود قوچ با دو شاخ خود غرب و شرق و جنوب را شخم می‌کرد و هیچ حیوانی نبود که در برابر او ایستادگی کند. بنابراین هر چه می‌خواست می‌کرد در همین حال که من در فکر انجام کار این قوچ بودم متوجه شدم که یک بز کوهی از طرف مغرب درحالی‌که زمین را با شاخ خود می‌کند پیش آمد میان پیشانی این بز یک شاخ بزرگ و عجیب کاملاً پیدا بود. کم کم بز کوهی به قوچ دو شاخ (ذوالقرنین) نزدیک شد و سپس خشمناک بر او تاخت و در این حمله دو شاخ او

را شکست و قوچ ذوالقرنین در برابر او از مقاومت عاجز ماند کسی هم نبود که قوچ را از چنگالش رهایی دهد^۱.

آنگاه از همین کتاب از قول دانیال نبی می‌گوید: فرشته‌ای (که باید او را جبرائیل خواند) بر او نازل شد و رویای دانیال را بدین نحو تفسیر کرد: قوچ ذوالقرنین نماینده‌ی اتحاد دو کشور ماد و پارس است. یک نفر پادشاه قوی بر این دو کشور حکمرانی می‌کند به طوریکه هیچ دولتی قادر به مقاومت در برابر او نخواهد بود. اما بز کوهی یک شاخ که بعد از قوچ پیدا شده مقصود از آن مملکت یونان است و شاخ برجسته‌ی میان پیشانی او دلالت بر اولین پادشاه آن سرزمین می‌کند^۲.

نگارنده با مراجعه به کتاب تورات با تعجب دید که متن ترجمه اصلا با ترجمه تورات یکی نیست و بلکه زوایدی در ترجمه هست که بیشتر به تفسیر می‌ماند البته اگر نگوییم سهو قلم یا تحریف بوده است. اما به هر صورت در به اشتباه انداختن خواننده بسیار موثر است و جز با مراجعه به تورات هیچ کس از این اشتباه رهایی پیدا نمی‌کند.

حال ما متن تعبیر خواب دانیال را از کتاب تورات نقل می‌کنیم تا خواننده خود به داوری بنشیند. در کتاب دانیال چنین آمده است: «قوچ صاحب دو شاخی که دیدی مُلوک مداین و فارس است و بز نر نمودار پادشاه یونان است و شاخ بزرگی که در میان چشمانش می‌باشد مَلِک اولین است»^۳.

اما آنچه از مقایسه این دو متن بدست می‌آید بدین شرح است:

۱- قوچ دو شاخ پادشاهان ماد و پارس است. یعنی تمام پادشاهان مادی و هخامنشی نه نماینده اتحاد دو کشور ماد و پارس که کورش به تنهایی باشد. و اتفاقاً جناب شبلی نعمانی با استناد به همین روایا، داریوش بزرگ را ذوالقرنین می‌داند^۴. پروفیسور طاهر

۱- فاضل خان همدانی، ۱۳۸۸، کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، سفر دانیال، بند ۸-۱.

۲- آزاد، ابوالکلام، ۱۳۷۵، کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، ص ۱۸۰.

۳- فاضل خان همدانی، ۱۳۸۸، دانیال فصل ۸، بند ۲۰.

۴- الدروزه ۱۴۲۱، التفسیر الحدیث، ج ۵، ص ۹۸.

رضوی نیز گوید: «این پادشاه میدیا و ایران همان داریوش است»^۱. مولوی محمد علی نیز در ترجمه تفسیر قرآن که در سال ۱۹۱۷ به چاپ رسید برخلاف ابوالکلام معتقد بود که داریوش بزرگ ذوالقرنین است.^۲

۲- چنانچه در ادامه تعبیر آمده قوچ دو شاخ که تعبیرش پادشاهان مداین و پارس است در پایان با ضربات بز نر از پای در می‌آید. معلوم است که آنکه در مقابل بز نر (یعنی اسکندر مقدونی) شکست خورد داریوش سوم بود نه کورش. آقای «ریتز» با استناد به همین نکته داریوش سوم را ذوالقرنین دانسته است.^۳ و اینکه گفته شود منظور از قوچ کورش است و سپس گفت آن قوچ داریوش سوم است خلاف ظاهر است. و اگر هم چنین استعمالی جایز باشد باز هم گفته ما تایید می‌شود زیرا کورش و داریوش سوم هر دو تعبیر این رویا هستند. پس دلیلی وجود ندارد که کورش را آن قوچ دو شاخ بدانیم بلکه همه پادشاهان مداین و پارس به صورت قوچ دوشاخ نمودار شده‌اند نه کورش به تنهایی. نکته دیگر اینکه تورات فتوحات آن قوچ را بدین صورت بیان می‌کند: «و آن قوچ را به سمت مغربی و شمالی و جنوبی شاخ زنان دیدم»^۴ در حالی که در کتاب ابوالکلام اینگونه آمده است: «قوچ با دو شاخ خود غرب و شرق و جنوب را شخم می‌کرد»^۵.

حال که دو متن را از دیده گذرانید باید گفت اگر در متن تورات دقت کنیم هیچ خبری از فتوحات شرق نیست در حالی که سفر دوم ذوالقرنین قرآنی به طرف شرق بوده است یعنی اگر این رویا واقعی هم باشد باز هم این قوچ به طرف شرق نرفته است و ذوالقرنین قرآنی نیست. البته شما دیدید که این مشکل در کتاب حل شده است که جز با مراجعه به تورات کسی بدان آگاه نمی‌شود. ناگفته نماند که در تفسیر المیزان جهات سه گانه به

۱- رضوی، طاهر، ۱۳۷۹، پارسیان اهل کتابند، ص ۲۰۱.

۲- نک: بهرامی، عسکر، ۱۳۹۰، کورش و ذوالقرنین، ص ۵۵. و نیز بدره‌ای فریدون، کورش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق، پیشگفتار، ص ح.

۳- مساح، رضوان، ۱۳۸۸، ذوالقرنین ها و بررسی واژه ذوالقرنین از دیدگاه زبانشناسی تاریخی، ص ۷.

۴- فاضل خان همدانی، ۱۳۸۸، کتاب مقدس، کتاب دانیال ۸-۴.

۵- آزاد، ابوالکلام، ۱۳۷۵، کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، ص ۱۷۹.

درستی همانند تورات ثبت شده است. اما توجه نشده است که قوچ دوشاخ به سمت مشرق نمی رود.

نکته دیگر اینکه اگر به متن مترجم نگاه کنیم هیچ خبری از فتوحات شمال نیست در حالی که جناب ابوالکلام بر این باورند که سد ذوالقرنین در شمال بنا شده است. جناب ابوالکلام در ادامه گوید: «در رویای دانیال آمده است که قوچ با شاخ خود زمین مشرق^۱ و مغرب و جنوب را می‌کند. در اینجا باید برای این پادشاه در سه جهت فتوحات مهم روی داده باشد. وضع فتوحات کورش با این پیشگویی مطابقت دارد^۲». بر اساس تورات حمله قوچ دو شاخ به ترتیب به طرف مغربی، شمالی و جنوبی است. در حالیکه حرکت ذوالقرنین به ترتیب به طرف مغرب، مشرق و مکان نامعلومی است که سد را در آن بنا کرده است.

اما پرسش اساسی این است که دلیل شهرت کورش نزد یهودیان فتوحات شرق و غرب اوست یا آزاد کردن آنان از بندگی و اسارت؟ چنانچه در قاموس الکتاب المقدس مشهورترین فتح کورش را فتح بابل بر می‌شمرد^۳. با این حال هیچ اشاره‌ای در قرآن بدین مطلب نشده است در حالی که جا داشت پاسخ قرآن بر اساس دانسته‌های یهودیان باشد. دیگر اینکه قرآن، ذوالقرنین را شخص واحدی می‌داند در حالیکه تورات قوچ دو شاخ را ملوک مداین و پارس می‌داند و در پایان اینکه در تورات خبری از جریان سد سازی کورش نیست. پس آگاهی یهودیان از این رخداد از کجا بوده است؟

جناب ابوالکلام با ادعای شهرت کورش به ذوالقرنین به تورات استناد می‌جوید در حالیکه این کتاب پاسخی برای پرسش‌های ما ندارد. چگونه ممکن است بگوییم عقیده قوم یهود در مورد کورش این بوده که او ذوالقرنین است در حالیکه علمای اهل کتاب اسکندر مقدونی را ذوالقرنین معرفی و چندین بار در کتاب قاموس الکتاب المقدس بر این امر تاکید می‌کنند.

۱- در تورات سخنی از مشرق نیست.

۲- آزاد، ابوالکلام، ۱۳۷۵، کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، ص ۱۸۱.

۳- عبد الملک، بطرس و دیگران، ۱۹۸۱، قاموس الکتاب المقدس، ص ۷۹۶.

در گام بعدی جناب ابوالکلام آیاتی دیگر از تورات را بدین مضامین می‌آورند. که خداوند او را به سوی بابل فرا خوانده یا اینکه او را عقاب شرق نامیده است. البته هدف ایشان ایجاد ارتباط میان این آیات و مجسمه‌ای است که در دشت مرغاب قرار دارد که چندی است به اشتباه مجسمه کورش خوانده می‌شود. اما نه این آیات و نه آن مجسمه هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند که به زودی روشن خواهد شد.

ابوالکلام گوید هر چند این اسفار ساختگی باشند باز هم اشکالی در استناد به اسفار تورات وجود ندارد زیرا تنها عقیده قومی و ملی یهود در این باره مهم است. اما نگارنده گوید شما با استناد به اسفار تورات می‌خواهید عقیده قومی و ملی یهود را ثابت کنید و اگر این اسفار ساختگی باشد و پس از زمان کورش و دانیال ساخته شده باشد این عقیده نیز در آن زمان وجود نداشته که بخواهند مجسمه را از روی آن رویا بسازند (دقت شود). چرا که عقیده‌ی قومی یهود در جایی ثابت نشده است بلکه تنها مدرکش همین اسفار تورات است و نمی‌توان گفت که این تحریفات نیز جزء عقاید یهودیان دو هزار و پانصد سال پیش است. به دیگر سخن باید پیش از ساختِ نگاره‌ی انسان بالدار، کورش در میان یهودیان به ذوالقرنین معروف بوده باشد. و این نگاره نیز بر اساس همان رویا ساخته شده باشد. حال اگر این رویا و این بخش از تورات بعد از زمان ساخته شدن آن سنگ نگاره باشد چگونه می‌توان گفت این سنگ نگاره بر اساس رویای دانیال ساخته شده است. مثال دیگر برای روشن شدن بحث، سرگذشت برخی از پیامبران یهود مانند داوود یا سلیمان (علیهما السلام) است که در تورات (نعوذ بالله) متهم به گناهکاری شده‌اند. حال عقیده قومی یهود درباره این دو پیامبر مربوط به یهودیان هم عصر آن دو است یا مربوط به بعد از به نگارش در آمدن این بخش‌های دروغین تورات. در نتیجه اگر این بخش از تورات ساختگی باشد این باور مربوط به بعد از دانیال و بعد از ساخته شدن آن سنگ نگاره است. و نباید فراموش کرد که برای یافتن ذوالقرنین حقیقی باورهای یهودیان اگر مستند به گفتار پیامبرشان نباشد هیچ ارزشی ندارد و گرنه همین یهودیان بر این باورند که اسکندر نیز ذوالقرنین است.

البته در این اسفار نیز به ذوالقرنین بودن کورش اشاره‌ای نشده است که اگر چنین باشد باید گفت عقیده یهود نسبت به اسکندر هم «قَرَن» یعنی تک شاخ است!^۱ و هنگامی که اسکندر به شرق حمله کرد یهودیان به او بشارت دادند که تو بر اساس کتاب دانیال نبی می‌توانی این قوچ دوشاخ را به راحتی از پای در آوری چنانچه نویسنده کتاب قاموس نیز چنین گوید.^۲ چگونه است که تورات او را شاخ بز نر معرفی می‌کند اما علمای اهل کتاب او را اسکندر ذوالقرنین می‌خوانند و چه بهتر بود او را تک شاخ یا بزرگ شاخ یا چیزی مانند آن می‌نامیدند.

وقتی این مطلب دانسته شود که لقب ذوالقرنین به شهادت قاموس الکتاب المقدس برای کورش نیست دیگر تمامی استدلالهای ایشان باطل می‌شود زیرا بر پایه‌ی این فرض نویسنده به گفتار خود ادامه می‌دهد. مگر اینکه گفته شود نویسنده قاموس نیز بر اساس شهرت عمومی چنین لقبی را به اسکندر داده است که در آن صورت نیز ادله فراوان دیگری بر بطلان دیدگاه ابوالکلام وجود دارد.

جناب آزاد وقتی می‌بیند که به طور قطعی نمی‌توان کتاب دانیال را به پیامبر بنی اسرائیل نسبت داد گوید: «اینکه پیشگویی‌ها قبل از وقوع حوادث بوده یا بعد از آن نوشته شده است، تاثیری در بحث ما ندارد... آنچه که مورد نظر ماست و می‌خواهیم نظر خواننده را بدان جلب کنیم عقیده قومی و ملی یهود در این مساله است. واضح است که اسفار یسعیه و یرمیه و دانیال از کتب الهامی و آسمانی یهود است و عموماً عقیده دارند آنچه در این کتب آمده پیشگوئی است که توسط انبیاء قوم مدت‌ها قبل از حوادث آورده شده و بعداً حوادث روزگار کلمه به کلمه آنرا ثابت و مسلم نموده است».^۳

۱- فاضل خان همدانی، ۱۳۸۸، کتاب مقدس، دانیال فصل ۸ بند ۲۱.

۲- «یوسفون می‌نویسد که چون اسکندر به بیت المقدس رفت. «یادوع» کاهن بزرگ او را خشنود ساخت. و همانا قبل از آنکه بدانجا شود یادوع را در رویا دیده بود که خود به هیکل شده قربانیها تقریب می‌نماید و چون نبوات دانیال را در حق خود شنید بدان لحاظ در حق یهودیان یهودیه و بابل رفت التفات نمود» (هاکس، ۱۳۷۷، قاموس کتاب مقدس، مدخل اسکندر، ص ۵۷).

۳- آزاد، ابوالکلام، ۱۳۷۵، کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، ص ۱۹۴.

نگارنده بر این گفته دو اشکال دارد نخست اینکه اگر این اسفار ساختگی باشد و بر اساس حقیقت نباشد چگونه خداوند در قرآن در پاسخ به پرسش یهودیان داستان ذوالقرنین را بیان می‌کند. جا داشت که خداوند در پاسخ بدین پرسش می‌گفت که یهود به دروغ شخصی را ذوالقرنین می‌خوانند و برایش داستانی ساخته‌اند که هیچ حقیقتی ندارد. همانطور که در جای جای قرآن خلاف گویی‌های یهود و مانند ایشان تذکر داده شده است. و دیگر اینکه استشهد ایشان به تورات گزینشی است بدین معنا که تنها به پیشگویی‌هایی استناد می‌کنند که دیدگاهشان را تایید کند اما درباره پیشگویی‌هایی که به ضرر ایشان است بحثی نمی‌شود. پیشگویی‌های کتاب مقدس درباره‌ی فتح بابل چهره‌ی ترسناکی از کورش ارائه می‌کند و بدین خاطر کورش نمی‌تواند گزینه خوبی برای ذوالقرنین باشد. چرا که چهره ذوالقرنین قرآنی با چهره کورش در تورات متفاوت است.

تورات و فتح بابل

فتح بابل در تورات چنین ترسیم شده است: سپاهیان کورش که ویرانگر خوانده شده‌اند به بابل حمله ور می‌شوند و تمامی حیوانات، مردان و جوانان، کودکان و حتی جنین‌های در شکم مادران را نابود می‌کنند. سپاهیان کورش پس از قتل و عام مردم به غارت شهر می‌پردازند. معروفترین بت‌های بابل یعنی مردوک، بعل، نبو و دیگر بت‌ها خورد شده و نابود می‌شوند. در یک روز همه زنان بابل بیوه و داغدار مرگ فرزندان‌شان می‌شوند. برج و باروی بابل فرو می‌ریزد و شهر طعمه آتش می‌گردد. در این هنگام هر کس که می‌تواند از شهر فرار می‌کند و شهر بابل برای همیشه نابود می‌شود. حتی حیوانات اهلی نیز از آنجا فرار می‌کنند و تنها حیوانات وحشی در آن سامان لانه می‌کنند.

چند نمونه از این پیشگویی‌ها در کتاب اشعیا و ارمیا بدین شرح است:

۱- سفر اشعیا

الف) وحیی که اشعیا درباره بابل دید این چنین است: «(۱۷) اینک من بضد ایشان مداین را که نقره را بحساب نمی‌آورند و از طلا محظوظ نمی‌شوند برخوادم انگيخت (۱۸) و

کمان‌های ایشان جوانان را شَقّ نمایند و ثمره‌ی شکم را ترحم نخواهند نمود و چشم ایشان بر کودکان دریغ نخواهد کرد (۱۹) و بابل که زینت ممالک و رونق و شوکت کلدانیان است مثلِ سرنگون کردنِ خدا سدوم و غموره را خواهد شد (۲۰) ابدا مسکون نشده قرن بقرن آباد نخواهد شد اعراب در آنجا خیمه نخواهند زد و شبانان در آنجا نخواهند خوابانید (۲۱) نهایت گریه‌های دشتی در آنجا خواهند خوابید و خانه‌های ایشان از بوم و میثوم پر خواهند بود و در آنجا بچه‌های شترمرغ ساکن و غولان در آنجا رقص کنان خواهند شد (۲۲) و گفتارها در قصرهای ایشان و شغال در هیاکل زیبایشان همدیگر را جواب خواهند داد و ورود زمانش هم نزدیک است و ایامش طول نخواهد کشید»^۱.

ب) در همین کتاب درباره نسل کشی بابلیان چنین آمده است: «(۲۱) از برای پسرانش بسبب جرم آبی ایشان قتل را آماده سازید مبدا که برخیزند و وارث زمین شده روی جهان معمور را از شهرها پر سازند (۲۲) زیرا خداوند لشکرها می‌فرماید که بر خلاف ایشان برخاسته از بابل اسم و بقیه و اولاد و احفاد را منقرض می‌سازم فرمان خداوند این است (۲۳) و آن را میراث خاریشته‌ها و تالابها می‌سازم بلکه خداوند لشکرها می‌فرماید که آن را به جاروب هلاکت خواهم روفت (۲۴) خداوند لشکرها سوگند یاد نموده می‌فرماید به یقین بنه‌جی که قصد نمودم همچنین بوقوع خواهد پیوست و بطوری که تقدیر نمودم همچنان به ثبوت خواهد رسید»^۲.

ج) «کسی را از طرف شمال انگیزانیدم که خواهد آمد و از مطلع آفتاب اسم مرا خواهد خواند و بر سروران مثل کاه گل و مانند کوزه‌گری که گل را پا می‌زند هجوم خواهد آورد»^۳.

د) «خداوند در حق مسح کرده‌ی خود کورش چنین می‌فرماید چونکه من او را به قصد اینکه طوائف از حضورش مغلوب شوند بدست راستش را گرفتم پس کمرگاه ملوک را

۱- فاضل خان همدانی، ۱۳۸۸، کتاب مقدس، کتاب اشعیه، ص ۱۲۲۳، فصل سیزدهم بند ۱۷-۲۲.

۲- همان، ص ۱۲۲۴-۱۲۲۵، فصل ۱۴، بند ۲۱-۲۴.

۳- همان، ص ۱۲۶۶، فصل ۴۱، بند ۲۵.

حل کرده درهای دو مصرای را پیش رویش مفتوح خواهم کرد که دروازه‌ها بسته نگردند خداوند چنین می‌فرماید که معمول مصر و تجارت حَبَش و اهل سبا که مردمان بلند قداند بتو عبور نموده از آن تو خواهند بود و ترا تابع شده در زنجیرها خواهند گذشت و پیش تو خم شده و به تو التماس نموده تمامی ایشان خجل و شرمسار خواهند شد صنعتگرانِ بت‌ها معا برسوایی خواهند رفت....!»^۱

ه) «[معبود] بیل [نام] خمیده و نبو منحنی شده بتهای آنها از برای جانوران و بهائم باراند بارگیرهای شما از برای خسته شدگان ثقیل است»^۲.

ح) ای دختر کلدانیان! «پس این دو یعنی بی اولادی و بیوه‌گی بناگهان در یک روز بتو مستولی خواهند شد»^۳.

۲) کتاب ارمیا

الف) «(۱۲) و خداوند می‌فرماید می شود بعد از تمام شدن هفتاد سال که من پیدایش بابل و بقومش و بولایت کلدانیان مکافات گناه ایشان را خواهم آورد و آن را بخرابیهای دائمی مبدل خواهم ساخت (۱۳) و به این زمین همگی تهدیداتی که بر ضدش گفتم یعنی هرچه که در این کتابی که یرمیا پیغمبر بر ضد همگی طوائف مرقوم ساخته خواهم آورد»^۴.

ب) «(۱) کلامی که خداوند درباره‌ی بابل و زمین کلدانیان بواسطه‌ی یرمیا پیغمبر فرمود این است (۲) که در میان طوائف بیان کرده بشنوانید و علم را برپا نموده اصفا نمائید و اخفا ننموده بگوئید که بابل مسخر شد بیل شرمنده و مردوک شکسته بتهایش خجل و اصنامش منکسر گردیده‌اند (۳) زیرا که بر او از طرف شمال قومی برمی‌آید که زمینش

۱- همان، ص ۱۲۶۴-۱۲۶۵، فصل ۴۱، بندهای ۱ و ۱۴ و ۱۶.

۲- همان، ص ۱۲۷۵، فصل ۴۶، بند ۱.

۳- همان، ص ۱۲۷۶، فصل ۴۷، بند ۹.

۴- همان، ص ۱۳۵۶، کتاب ارمیا، فصل ۲۵، بندهای ۱۲-۱۳.

را بحدّی ویران می‌گرداند که احدی در آن ساکن نخواهد ماند و از انسان و بهائم کوچیده خواهند رفت»^۱.

ج) «(۲۲) آواز جنگ و شکستگی عظیم در زمین مسموع است (۲۳) پتکِ تمامی زمین چگونه مقطوع و منکسر است در میان طوائف بابل چگونه ویران گردیده است (۲۴) ای بابل از برایت دام گستردم بخداوند مجادله نمودی (۲۵) خداوند جَبّه خانه‌ی خود را گشود اسلحه‌ی خشمش را بیرون آورده است زیرا که مصلحت خداوند خدای لشکرهای در زمین کلدانیان همین است (۲۶) بر او از اقصای حدود بیایید انبارهایش را بگشائید او را مثل دسته‌ها لگدکوب نمائید و او را بحدّی احترام نمائید که از برایش بقیه نماند (۲۷) تمامی گاوانش را بقتل رسانید که به مسلخ فرود آیند وای بر ایشان زیرا که روز ایشان و زمان بازدید ایشان آمده است (۲۸) آواز فراریان و فارغ شده‌گان از زمین بابل مسموع است که تا انتقام خداوند خدای ما و انتقام هیکلش را در صیّون اخبار نمایند ...»^۲.

د) «(۱) خداوند چنین می‌فرماید که اینک بر بابل و بر کسانی که در میان مقاومت کنندگانم ساکن‌اند باد مهلکی را بر می‌انگیزانم (۲) و بر بابل پاروب کنندگانی را که پاروبش کرده زمینش را خالی میگردانند می‌فرستم که ایشان در روز بلایش از اطراف بر آن احاطه نمایند (۳) یعنی بر ضد تیراندازی که کمان خود را زه می‌کند و بر ضد کسی که از زره خود فخر مینماید پس بجوانانش رحمت ننموده تمامی لشکرش را بالکل احترام نمائید (۴) مجروحان در زمین کلدانیان و زخمیان در کوچهایش خواهند افتاد»^۳.

ه) «خداوند میفرماید که از طرف شمال بر آن خراب کنندگان می‌آیند چنان که مقتولان اسرائیل از بابلیان افتادند همچنان تمامی مقتولان آن ولایت در بابل خواهند افتاد»^۴.

۱- همان، ص ۱۴۱۰، فصل ۵۰، بند ۱-۳.

۲- همان، ص ۱۴۱۲، فصل ۵۰، بند ۲۲-۲۸ و نیز نک: ادامه همین فصل.

۳- همان، ص ۱۴۱۴، فصل ۵۱، بند ۱-۴.

۴- همان، ص ۱۴۱۸، فصل ۵۱، بند ۴۸-۴۹.

و) «و یرمیه تمامی بلایایی که بابل بایست بیاید بر طوماری نوشت یعنی تمامی این کلماتی که بر ضد بابل مرقوماند و یرمیه بسرایاه فرمود که بمحض رسیدنت بابل تمامی این کلمات را ملاحظه نموده بخوان و بگو که تو ای خداوند بر ضد این مکان امر فرمودی که من آنرا بحدی استیصال مینمایم که از انسان و بهائم نفسی در آن ساکن نشده ویرانی ابدی خواهد شد»!

همانطور که در آخرین نمونه از کتاب ارمیا دیده شد این پیشگویی‌ها تنها بیان آرزوهای یهودیان نبود بلکه ارمیا به همه‌ی گفته‌های بالا ایمان داشت و آنها را در طوماری نوشت و به یکی از شاگردان خود سپرد تا به بنی اسرائیل برساند.

حال پرسش از جناب آزاد این است که چه مقدار از این پیشگویی‌های گفته شده در حمله کورش به بابل بوقوع پیوست، پیشگویی‌هایی که به طور مکرر خداوند در تورات وعده کرده است که بوقوع می‌پیوندد.

پاسخ این است که با توجه به گزارش‌های تاریخی، سپاهیان کورش پس از نبردی اندک وارد بابل شدند. پادشاه بابل دستگیر و کورش به جای وی بر تخت نشست اما نه قتل عامی صورت گرفت و نه شهر به آتش کشیده شد. بر خلاف تورات مسیح خداوند که مامور بود باعث خواری و شرمساری مردوک و بت‌های بابل باشد، بتها را احترام نهاد و بیش از پیش به ایشان و معابدشان رسیدگی کرد. بابل نیز نابود نشد و تا زمان جانشینان کورش از مهمترین ممالک تحت نفوذ پادشاهی هخامنشی بود.

جای هیچ شکی نیست که این پیشگویی‌ها به نام پیامبران بزرگ بنی اسرائیل ساخته و پرداخته شده است و به همین جهت پیشگویی‌های دیگر انبیای یهود نیز مورد شک و تردید قرار می‌گیرد. بالطبع استناد به روای دانیال نیز بیش از پیش ضعیف‌تر می‌گردد.^۱

۱- همان، ص ۱۴۱۹، فصل ۵۱ بندهای ۶۰-۶۲.

۲- ناگفته نماند که طبق روایت بروسوس مورخ بابلی برخورد و روش کورش نسبت به پایتخت تسخیر شده کم و بیش خصمانه است. و هرودوت و گزنفون نیز از مقاومت سخت بابلی‌ها گفت و گو می‌کنند (داندامایف، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۶۶).

جناب ابوالکلام در جایی گوید: باید در علل اینکه کورش با یهود مدارا کرد بحث کنیم. آیا این پیشگویی‌ها یکی از آن علل نبوده است؟

در پاسخ باید گفت به یقین چنین نبوده است. زیرا اگر کورش همان ذوالقرنین قرآن باشد هیچ زبنده نیست که بگوییم مدارای وی با یهود به خاطر این پیشگویی‌ها بوده است چرا که ذوالقرنین قرآنی شخصیتی بسیار والا دارد و بعید است که شخصیتی چون او قومی که تحت اسارت بوده‌اند را تنها به خاطر پیشگویی پیامبری مورد لطف قرار داده باشد. چنانچه ایشان سد را به درخواست آن قوم بینوا و درمانده بدون هیچ دستمزدی ساخت.

استاد شاهپور شهبازی درباره این رویا می‌نویسد: «اما درباره رویای دانیال و مقصود از آن باید گفت که تعبیر راستین این تمثیل، چنان نیست که پای کورش را به میان بکشد، و بیش از آنچه که اهمیت فردی را برساند، بازگوی ارزش مظاهر و نمایشگرهای دینی است. گذشته از این رابطه‌ای که مولانا آزاد میان «ذوالقرنین» و «رویای دانیال» و «مژده آزادی یهودیان» دریافته است، بر سند کهن و قابل اعتمادی استوار نیست»^۱.

۱- شاهپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۲۵۶.

سنگ نگاره انسان بالدار



در این بخش جناب ابوالکلام به مجسمه‌ای اشاره می‌کند که ما چکیده‌ای از گفتار ایشان را می‌آوریم. ایشان گوید مجسمه‌ای سنگی در نزدیکی استخر نزدیک پنجاه میلی سواحل رودخانه مرغاب واقع است که با خواندن خط میخی بالای مجسمه شکی در انتساب مجسمه به کورش باقی نماند. تندیس مذکور به قامت یک بشر معمولی است و در دو طرف او دو بال مانند بالهای عقاب و بر روی سر او دو شاخ به صورت شاخ قوچ وجود دارد. این مجسمه مسلماً ثابت می‌کند که تصور ذوالقرنین فقط درباره‌ی کورش در عامه پیدا شده و از این خیال نیز مجسمه ساز پیکر او را با دو شاخ ساخته است. قوچی که در رویای دانیال نبی آمده مثل قوچ‌های معمولی دو شاخ دارد ولی شاخ آن مثل سایر قوچ‌ها قرار نداشته بلکه یکی از آنها رو به جلو و دیگری رو به عقب است و همین تصویر را در مجسمه فوق می‌بینیم. دو بال مجسمه هم گویای همان تصویری است که در سفر یسعیاہ از قول او به نام عقاب شرق ذکر شده است. آنجا که می‌گوید: عقاب شرق را فرا خواندم، این مرد را که

خوشنودی مرا حاصل می‌نماید! از همین جاست که مجسمه به مرغ شهرت یافته و رودخانه‌ای هم از کنار آن می‌گذرد که به همین مناسبت مرغاب نامیده می‌شود.

نگارنده بر این است که این نگاره نه بر اساس اسفار تورات و نه بر اساس عقیده یهود ساخته شده است. و اما این مجسمه نیز احتمال دارد از آن کورش باشد هر چند از این انتساب نیز اطمینان کامل حاصل نمی‌شود.^۱ زیرا اطلاع ما از کتیبه‌ی گمشده بالای مجسمه تنها از طریق مورخین و جهانگردان است که برخی آن را در کتاب های خود آورده‌اند. مانند تصویر زیر



۱- متن تورات چنین است «مرغ درنده از مشرق و مرد تدبیر مرا از مکان بعیده میخوانم» (فاضل خان همدانی، کتاب مقدس، ص ۱۲۷۵، کتاب اشعیا، فصل ۴۶، بند ۱۱).

۲- نگ: بریان، پی یر، ۱۳۸۲، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، ج ۱، ص ۲۲۵.

و برخی نیز مجسمه را بدون کتیبه ترسیم نموده‌اند مانند سفرنامه‌ی دیو لافوا که در آن خبری از کتیبه نیست!^۱ با اینکه طبق گفته دکتر بهرام فره‌وشی، مادام دیو لافوا و همسرش نیز این نوشته را دیده‌اند و در سفرنامه خود آن را گزارش داده‌اند.^۲



دیولافوا، ۱۸۸۷، ص ۳۷۳.

اما روشن نیست که چرا در سفرنامه، این نگاره بدون کتیبه نقش شده است. و همچنین خبری از شکستگی بالای مجسمه نیست. درحالیکه نویسنده، ستون دیگری که همین کتیبه بر روی آن قرار دارد را با ظرافتی مثال زدن نقش کرده است.

۱- La Perse, la Chaldée et la Susiane 1881-1882. 1887. Jane Dieulafoy ص ۳۷۳

۲- نک: فره‌وشی، ۱۳۷۹، ایرانویچ، ص ۶۵.



دیولافوا، ۱۸۸۷، ص ۳۷۲.

در نگاه اول ممکن است خواننده تحت تاثیر گفته‌های جناب ابوالکلام قرار گیرد اما باید دانست که این مجسمه برداشتی از مجسمه‌های مصری است چنانچه این نکته از دید بسیاری از نویسندگان نیز مخفی نمانده است.^۱ برای نمونه جکسون می‌نویسد: «پادشاه تاج شگرفی بر سر دارد که اثرات نفوذ هنر مصری در آن هویداست».^۲ البته برخی مانند گیرشمن^۳ فردریک زاره و کریستین سن معتقدند که این نگاره یک فرشته است.^۴ پیرنیا در حاشیه عکس چنین نوشته است: «بعضی تصور می‌کردند که این حجاری مجسمه

۱- پیرنیا، حسن، ۱۳۹۲، ایران باستان از آغاز تا صدر اسلام، ج ۱ ص ۱۲۳.

۲- جکسن، ابراهام، ویلیامز، ۱۳۶۹، سفرنامه جکسن ایران در گذشته و حال، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، ص ۳۲۸.

۳- گیرشمن، رومن، ۱۳۹۰، هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ترجمه عیسی بهنام، ص ۱۳۲.

۴- همان.

کوروش است، ولی حالا این عقیده قوت یافته که خواسته‌اند مَلکی را بنمایند^۱. حتی کسانی که آن را از آن کوروش دانسته‌اند نیز اذعان دارند که تاج مجسمه برگرفته از هنر مصری است^۲. البته هرتسفلد انتساب سنگ نگاره را به کوروش پنداشتی کاملاً غلط می‌داند^۳.

برخی از محققین مانند دکتر عیسی بهنام^۴، به طور کلی وجود کتیبه را منکر شده‌اند. استاد بهنام در این باره گوید: من شخصا مدت یک هفته این سنگ را در محل خود بررسی نمودم و به این نتیجه رسیدم که امکان نداشته است که کتیبه‌ای بالای این سنگ وجود داشته باشد. بنظر من این طور رسید که یکی از مسافران انگلیسی در قرن ۱۸ این محل را بازدید کرده است و کتیبه‌ای را که هنوز روی یکی از جرزهای سنگی در این محل بخط میخی موجود است در کتابی منتشر نموده نقاشی کرده است و ضمناً فرشته بالداری را هم که روی جرز دیگری بوده رسم نموده است. دانشمند دیگری که هیچوقت به ایران مسافرت نکرده و «دوبوا» نام دارد و فرانسوی است کتاب نویسنده انگلیسی را خوانده و معلوم نیست به چه علت در کتاب خود آن کتیبه را بالای آن فرشته بالداری قرار داده است. بعداً دیگران کتاب دوبوا را خوانده‌اند و وقتی به پاسارگاد آمده‌اند دیده‌اند که آن کتیبه بالای آن فرشته

۱- پیرنیا، حسن، ۱۳۶۲، ایران باستان، ص ۴۷۲.

۲- سامی، پاسارگاد، ص ۷۵.

۳- عرفان منش، جلیل، ۱۳۸۹، کورش و بازیابی هویت ملی، ص ۲۰۹، پاورقی شماره ۱.

۴- دکتر عیسی بهنام، باستان شناس معاصر، از بنیانگذاران رشته باستان شناسی دانشگاه تهران و از پایه گذاران موزه مردم شناسی در ۱۳۰۸ ش، در نخستین گروه دانشجویان رشته باستان شناسی به فرانسه اعزام شد و در مدت هشت سال اقامت خود در فرانسه، به اخذ درجه لیسانس از دانشکده ادبیات در رشته باستان شناسی پیش از تاریخ و به درجه دیپلم از مؤسسه هنر و باستان شناسی توفیق یافت. در ۱۳۱۶ ش، وزارت فرهنگ او را برای افتتاح موزه ایران باستان به ایران فراخواند. در ۱۳۱۸ ش، به همراه علی سامی، مأمور کاوش در تخت جمشید شد و از همین سال تا ۱۳۲۵ ش، موزه دار ایران باستان بود در ۱۳۱۹ ش، به خدمت وزارت فرهنگ در آمد و به جای اشمیت، ریاست هیئت علمی تخت جمشید را بر عهده گرفت. در ۱۳۲۰ ش، به تدریس در دانشگاه تهران پرداخت و رشته باستان شناسی را پایه گذاری کرد. در ۱۳۳۳ ش، با اخذ درجه معادل دکتری از شورای دانشگاه تهران، به دانشیاری دانشکده ادبیات و پس از آن به استادی ارتقا یافت وی پس از ۲۳ سال تدریس در دانشگاه در نهم آذرماه ۱۳۶۳، در تهران درگذشت. بهنام از چهره‌های سرشناس بین المللی در باستان شناسی و هنر ایران به شمار می آمد و نشانهای علمی بسیاری از دانشگاههای معتبر بین المللی دریافت کرد. وی بیشتر وقت خود را به تألیف و ترجمه کتابهای معتبری در زمینه ایران شناسی گذرانید اما بیشتر آثار وی به صورت مقاله تدوین شده است. (برای اطلاعات بیشتر نگ: دانشنامه جهان اسلام ج ۵، ص ۴-۵، مدخل بهنام عیسی، نوشته سوسن فرهنگی).

نیست»^۱! ایشان در نشریه «هنر و مردم» نیز در زیر عکس انسان بالدار چنین نوشته‌اند «نقش فرشته بالدار در پارسه گرد که اشتباها به عنوان کورش بزرگ وانمود شده است»^۲. در تاریخ پیرنیا نیز آمده که «بعضی این کتیبه را به بنایی که در اینجا بوده مربوط می‌دارند نه به صورت مزبور»^۳. البته اثبات اینکه جدا شدن قسمت بالای مجسمه مربوط به چند سال پیش است کار مشکلی نیست زیرا آخرین کسی که گزارش دیدن کتیبه را می‌دهد دیولافوا در سال ۱۸۸۲ یعنی حدود ۱۳۵ سال پیش است حال با توجه به این زمان، متخصصان به راحتی می‌توانند تعیین کنند که جدا شدن این قسمت در چه زمانی بوده است هر چند که استاد بهنام به عنوان متخصصی باستان شناس با یک هفته مطالعه مستقیم بر روی این مجسمه وجود این کتیبه را انکار می‌کند. یعنی زمانی که از ناپدید شدن آن قطعه کمتر از نود سال می‌گذشته و بالطبع در آن زمان تشخیص وجود آن قطعه خیلی آسان‌تر بوده است. از سوی دیگر ستون سالم دیگری نیز در همان محل وجود دارد که همین کتیبه عینا بر آن نوشته شده است^۴ اما اثری از مجسمه دیده نمی‌شود. آیا این بدان معناست نوشتن نام اشخاص بر روی ستون‌ها دلیل بر انتساب این نگاره‌ها به آن اسامی نیست؟ (صرف یک احتمال).

هر چند نتایج مطالعه استاد بهنام اهمیت دارد اما این را هم نمی‌توان منکر شد که برخی از سفرنامه نویسان تصریح کرده‌اند که به چشم خود کتیبه را بالای سر مجسمه دیده‌اند^۵.

این نگاره از آن کورش باشد هیچ اهمیتی ندارد چرا که اصلا این نقش ارتباطی با اسفار مورد ادعای جناب آزاد ندارد چنانچه بزودی می‌آید. دیگر اینکه یک رودخانه را تنها به

۱- بازارگاد، بهاء الدین، ۱۳۴۷، تاریخ فلسفه و مذاهب جهان، کتاب دوم، ص ۱۵۲-۱۵۳.

۲- بهنام، عیسی، ۱۳۴۷، نشریه هنر و مردم، ص ۳.

۳- پیرنیا، ۱۳۹۲، ص ۱۲۳. در نسخه سال ۱۳۶۲ آمده که: محققین تصور می‌کنند که متعلق به بنایی بوده که آن نیز از میان رفته (پیرنیا، ۱۳۶۲، ص ۱۵۶۶).

۴- نگ: جکسن، ابراهام، و. ویلیامز، ۱۳۶۹، سفرنامه جکسن ایران در گذشته و حال، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، ص ۳۲۸.

۵- فلاندن، اوژن، ۲۵۳۵، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نور صادقی، ص ۲۶۴.

خاطر یک مجسمه آن هم با آن فاصله مرغاب نامیدن خیلی بعید است و گمانی بیش نیست. و خواندن این مجسمه به مرغ هم اگر صحیح باشد نیز دلیل بر این است که کسی آن را به نام کورش نمی‌شناخته است.

دوم اینکه این شاخ‌ها هیچ شباهتی به شاخ قوچ ندارد. تا جایی که نگارنده اطلاع دارد شاخ قوچ معمولاً به صورت نیم دایره است. حتی در طرحی که از سفر دانیال درباره نبرد قوچ و بز تک شاخ کشیده‌اند نیز قوچی با شاخ‌های معمولی دیده می‌شود.



نکته دیگری که عدم ارتباط این شاخ را با شاخ‌های قوچ تایید می‌کند این است که در نقوش خدایان مصری علاوه بر داشتن چنین تاجی، شاخی همانند قوچ نیز بر سر دارند.



خدایی که علاوه بر تاج، شاخ قوچ نیز دارد

سوم اینکه بنا بر نص تورات قوچ دو شاخ تمام ملوک مداین و پارس است و نه کورش به تنهایی. پرسش این است چرا دیگر پادشاهان هخامنشی چنین طرحی از خود به جا نگذاشته‌اند؟

و چهارم اینکه شاخ‌های مجسمه به اندازه‌ی یکدیگرند در حالی که در تورات یکی از شاخ‌ها بلندتر است «اینک قوچی در برابر آن نهر ایستاد که صاحب دو شاخ بود و شاخ‌های بلند اما یکی از دیگری بلندتر و بلندتریش آخر بر آمد»^۱.

پنجم اینکه وضع ظاهری مجسمه با لباس بلند و چسبیده به بدن و آستین‌های کوتاه هیچ شباهتی به ظاهر شاهان هخامنشی ندارد. و هیچ نمونه‌ی دیگری از آن در پاسارگاد و تخت جمشید دیده نشده است.^۲

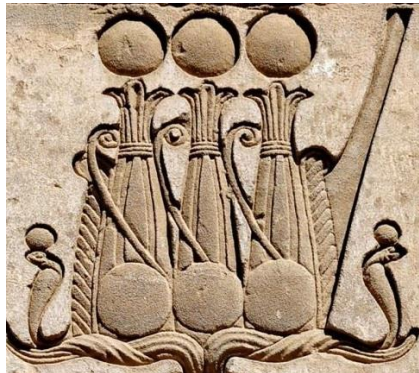
ششم اینکه اشیایی که شبیه گلدان بالای شاخ‌ها قرار دارد نماد چیست؟

۱- فاضل خان همدانی، ۱۳۸۸، کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، کتاب دانیال، فصل ۸.

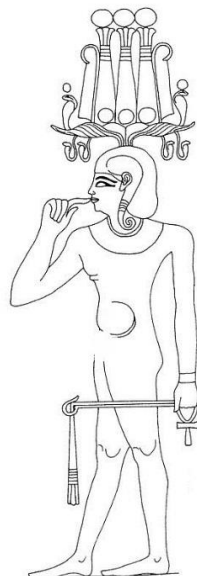
۲- نک: سامی، علی، پاسارگاد، ص ۷۳.



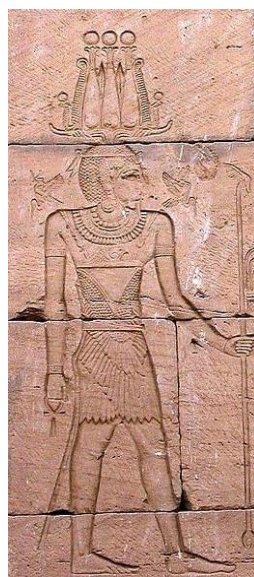
و نیز سه دایره‌ای که در زیر گلدان‌ها و بالای گلدان‌هاست- هرچند سه دایره روی گلدان‌ها الان وجود ندارد اما در نقاشی جهانگردان ثبت شده است- و همچنین دو ماری که بغل گلدانها وجود دارد بر اساس کدام بخش از خواب دانیال یا عقیده یهود است؟
حال این تاج را با تاج خدایان مصری مقایسه کنید تا معلوم شود ماخذ این اثر، خواب دانیال بوده است یا هنر مصری؟



تاج یکی از خدایان مصری



خدای مصری 'heka



<https://commons.wikimedia.org/wiki/Category:Heka#/media/File:Heka.jpg-۱>



آیا این همه تشابه اتفاقی است؟



دیگر اینکه بالهای سنگ نگاره همانند بالهای خدایان و پادشاهان بین النهرینی و مصری است.



سمت راست بخشی از نقش برجسته کاخ شمال غربی آشور ناصر پال دوم در نمرود، دوران امپراتوری آشور^۳ و سمت چپ نمرود.

۱- خدای پزوزو (بلک، جرمی، گرین آنتونی، ۱۳۸۵، فرهنگنامه خدایان دیوان و نمادهای بین النهرین باستان، ترجمه بهنام متین، ص ۲۴۶).

۲- تندیس نو آشوری که دیو شیردال نامیده شده است (همان، ص ۲۹).

۳- برای دیدن تصاویر مشابه نک: مجید زاده، یوسف، تاریخ و تمدن بین النهرین، ج ۳، بخش تصاویر، تصویر شماره ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹.

جناب آزاد گوید: این شاخ‌ها بر اساس خواب دانیال نبی است حال سوال این است که دهها پیکره از خدایان و پادشاهان مصری و نیز نگاره‌ی هارپوکراتس یونانی با همان تاج نیز بر اساس رویای دانیال نبی است. آیا می‌توان باور کرد که این همه شباهت اتفاقی باشد. تاج مجسمه در شباهت کامل با تاج خدایان مصری است و هیچ تفاوتی با آنها ندارد. اگر چه از این نگاره از آن کورش باشد باز هم به طور قطع تاج آن را بر اساس پیکره‌ی خدایان مصری ساخته و هیچ ارتباطی به تورات و رویای دانیال نبی ندارد. نباید فراموش کرد که کمبوجیه و داریوش بر مصر تسلط داشته‌اند و پزشک و مشاور کمبوجیه «وجاهورسنت» مصری بود و دیگر اینکه داریوش در ساخت و سازهای خود از استادکاران مصری نیز استفاده کرده است. چنانچه برای ساخت کاخ شوش از مصر نقره و آبنوس آورده است و تزیین کنندگان دیوارهای کاخ و زرگران و استادانی که بر روی چوب کار می‌کردند نیز از مصر به خدمت گرفته شدند!

استاد شهبازی نیز در این باره گوید: «نقش کمی برجسته بالدار «بنای دروازه» در پاسارگاد، رخسار کورش را نشان می‌دهد، اما بر سر وی تاجی است مصری، که بر دو مار پیچان استوار شده، و هیچگونه بستگی و رابطه‌ای با دو شاخ قوچ ندارد و بالهای آن نقش نماینده «فرّشاهی» می‌باشد»^۱. ایشان در ادامه گوید: «مولانا آزاد را استاد سامی به پاسارگاد دعوت کرده بودند، اما وی بیمار شد و بدانجا نتوانست رفت. و هرگز آن نقش را ندید، بنابراین تعبیر نادرستی از آن کرد و نتیجه‌هایی گرفت که پذیرفتنش بی‌اندازه دشوار است»^۳.

دیوید استروناخ می‌نویسد: «هرتسفلد در نخستین بازدید از پاسارگار به روشنی دریافت که نقش برجسته‌ی برجای مانده در دروازه کاخ R برگرفته از نقش موجود بالدار و نگهبان جادویی دروازه‌ها در سنت باستانی میان رودان (و به ویژه دوره‌ی آشور نو) بوده است. به

۱- نک: لوکوک، پی یر، ۱۳۸۹، کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، ص ۲۸۳-۲۸۴، کتیبه DSf، بندهای ۱۱ و ۱۳.

۲- شاهپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۲۵۶.

۳- همان.

دیگر سخن باید گفت که او هرگز این دیدگاه آشکارا اشتباه را که این شخصیت بالدار با تاج خدایی و بالهای فوق صمیمی‌اش می‌تواند تصویری از کورش باشد، نپذیرفت.^۱

آیا شاخ نگاره انسان بالدار همانند شاخ قوچ رویای دانیال است؟

جناب ابوالکلام در بیان همانندی شاخ‌های مجسمه و شاخ قوچی که در رویای دانیال نبی (علیه السلام) دیده شد گوید: «قوچی که در رویای دانیال نبی آمده مثل قوچهایی معمولی دو شاخ دارد ولی شاخ آن مثل سایر قوچها قرار نداشته بلکه یکی از آنها رو به جلو و دیگری پشت آن رو به عقب بوده و عین این تصور را در مجسمه فوق می‌بینیم».^۲

نگارنده گوید این سخن چند اشکال دارد نخست اینکه در این نگاره اصلاً یکی از دوشاخ از دیگری بلندتر نیست و دیگر اینکه در تورات چیزی درباره‌ی جلو یا عقب بودن شاخها گفته نشده است. متن رویای دانیال چنین است: «اینک قوچی را در برابر آن نهر می‌ایستاد که صاحب دو شاخ بود و شاخهایش بلند اما یکی از دیگری بلندتر و بلندتریش آخراً بر آمد».^۳

همانطور که دیده می‌شود هیچ اشاره‌ای به شاخی در سمت عقب نشده است. نگارنده بر این است که ابوالکلام از عبارت «و بلندتریش آخراً بر آمد» گمان کرده یعنی یکی از شاخ‌ها رو به جلو و دیگری که بلند تر است رو به عقب است.

در حقیقت عبارت ترجمه فارسی کمی نیازمند دقت است که رجوع به دیگر ترجمه‌ها ما را به حقیقت می‌رساند. وصف شاخها در ترجمه عربی تورات چنین است: «و الواحد اعلى

۱- دریایی تورج، ۱۳۹۳، کورش بزرگ پادشاه باستانی ایران، ترجمه آذردخت جلیلیان، ص ۵۱، مقاله کورش و پاسارگاد، به قلم دیوید استروناخ.

۲- آزاد، ابوالکلام، ۱۳۷۵، کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، ص ۱۹۸.

۳- فاضل خان همدانی، ۱۳۸۸، کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، ص ۱۵۵۶-۱۵۵۷، سفر دانیال، فصل هشتم بند ۳.

من الآخر و الاعلى طالع اخيرا^۱! در ترجمه عربی دیگری نیز چنین آمده: «انما احدهما اطول من الآخر مع ان الاطول نبت بعد الاول»^۲.

همانطور که دیده می شود شاخ بلندتر پس از شاخ کوتاه روید نه اینکه یکی در جلو و دیگری در پشت سر آن و رو به عقب باشد.

نکته دیگر اینکه نقش‌های بسیاری از خدایان، پادشاهان، موجودات اساطیری و حتی پیامبران در میان اقوام مختلف به جا مانده است که آنها را با دو شاخ همانند این نگاره ترسیم کرده‌اند و حتی نقوش بسیاری از خدایان مصری، بین النهرینی و یونانی با شاخ قوچ ترسیم شده است.



دخدای یونانی با شاخ قوچ

نکته مهم این است که به فرض، این مجسمه از آن کورش باشد. چگونه می توان ثابت کرد که این نقش بر اساس پیشگویی دانیال ساخته شده است؟ و چگونه می توان ثابت کرد که یهودیان عصر پیامبر نیز با توجه به سفر دانیال سوالات خود را مطرح کرده‌اند؟ به دیگر سخن اگر واقعا این نقش از آن کورش باشد نیز فایده بخش نیست چرا که این نقش نیز

۱- کتاب المقدس، العهد القديم، ۱۹۸۰، ص ۱۲۷۷، دارالکتب المقدس.

۲- التورات و الانجیل، arabic bible.

یکی از صدها نقش به یادگار مانده از دوران باستان است که دو شاخ بر سر دارد اما چگونه می‌توان با روایتی از تورات که این همه اشکال در آن وجود دارد ثابت کرد که وی همان ذوالقرنین قرآنی است. ذوالقرنین بودن یا دوشاخ داشتن به تنهایی کفایت نمی‌کند بلکه باید دیگر مشخصات را نیز داشته باشد. هر چند که در انتساب این نقش به کورش نیز چنانچه گذشت حرفهای زیادی وجود دارد.

آیا کورش به گونه‌ای شگفت انگیز به پادشاهی رسید؟

جناب ابوالکلام در تفسیر آیه «انا مکننا له فی الارض و آتیناه من کل شیء سببا»^۱ گوید: «یکی از اسلوب‌های قرآنی این است که موفقیت‌های بزرگ را مستقیماً به خداوند نسبت می‌دهد تا این نکته را گوشزد کند که این امر بزرگ بر خلاف موازین طبیعی و تنها با عنایت خاص خداوند انجام گرفته است. چنانچه در سوره یوسف می‌فرماید «و کذلک مکننا لیوسف فی الارض»^۲ چرا که یوسف نیز به طریقی عجیب به پادشاهی مصر رسید و خداوند او را از زندان به پادشاهی رسانید. پس ذوالقرنین نیز باید همانند یوسف در شرایط غیر عادی و مشکل به تاج و تخت برسد. زندگی کورش از این جهت نیز همانند ذوالقرنین است چرا که وی به محض تولد مورد کینه توزی پدر بزرگ مادری خود قرار گرفت و دستور قتل کورش را صادر کرد اما مامور قتل از این دستور سر باز زد و از او نگهداری کرد. وی در کنار جوانانی گمنام در کوه و دشت پرورش یافت. اما به صورت بی‌سابقه‌ای احوالش تغییر و به سرعت پیشرفت کرد. کشور ماد در برابرش زانو زد و معلوم است که سیر حوادث یک زندگی عادی هرگز چنین نیست و همه اینها امری غیر عادی و عجیب به شمار می‌رود».

نگارنده گوید ایشان برای هماهنگ سازی میان شخصیت کورش و آیات قرآنی تنها روایتی را ذکر کرده که با تفسیر خود هماهنگی ایجاد کند و گرنه درباره زندگی کورش روایات متفاوتی وجود دارد و معلوم نیست به چه علت وی روایت هروودت را ترجیح می‌دهد.

۱- کهف، ۸۴.

۲- سوره یوسف، آیات ۲۱ و ۵۶.

پیش از بررسی این روایت باید دید که اصل روایت هرودوت چگونه است. چرا که در روایت چیزهایی است که مانع از پذیرش آن می‌شود. هر چند جناب ابوالکلام از آوردن آن جزئیات پرهیز کرده است.

هرودوت گوید: «بعد از سیاگزار، فرزند او آستیاز پادشاهی رسید و او را دختری بود که ماندان نام داشت. شبی در خواب دید که این دختر آنقدر ادرار کرد که شهر او در آن غرق شد و حتی سراسر آسیا از آن پوشیده شد. پس این خواب را با دسته‌ای از مغان که کار آنها تعبیر خواب بود در میان نهاد و وقتی بوسیله این مغان از معنای واقعی خواب خود مطلع شد ترس و هراسی شدید او را فراگرفت. مدتی بعد، وقتی این دختر بسن بلوغ رسید، از ترس وقوع تعبیر خواب، او را بعقد ازدواج یکی از افراد ماد که شایسته همسری او بوده باشد نداد و او را بیکی از اهالی پارس که کامبیز نام داشت سپرد، چه او کامبیز را در عین حال که مردی آرامش طلب و از خانواده‌ای اصیل تشخیص داده بود از لحاظ مقام در ردیف یکی از افراد متوسط ماد میدانست.

در نخستین سالی که ماندان با کامبیز میزیست، آستیاز بار دیگر خواب دید که از رحم دخترش شاخی از مو روئیده که سراسر آسیا را فراگرفت. پس آنچه در خواب دیده بود با خوابگزاران خود در میان نهاد و آنگاه ماندان را که وضع - حملش نزدیک بود از نزد پارس‌ها فراخواند. همینکه او از راه رسید بر او سخت نظارت کرد تا فرزندی را که از او متولد می‌شود بعد از تولد نابود کند، زیرا مغان خوابگزار با تعبیر خواب او اعلام کرده بودند که فرزند دختر او در سلطنت جانشین او خواهد شد.

همینکه کوروش متولد شد، یکی از خویشان خود را که هارپاگ نام داشت طلب کرد. و طفل را به او سپردند. او به خانه خود رفت و آنچه آستیاز باو گفته بود برای زوجه خود نقل کرد. زن او پرسید: «کنون تو چه تصمیم داری و چه می‌خواهی بکنی؟» هارپاگ پاسخ داد: «قصد من آنست که از اوامر پادشاه اطاعت نکنم و صلاح من در اینست که این طفل از بین برود، ولی بهتر آنست که قاتل یکی از کسان آستیاز باشد، نه از کسان من.»

هارپاگ یکی از گاوچرانان آستیاز را طلب کرد. که میترا داتس نام داشت. گاوچران بنزد او حاضر شد، هارپاگ باو گفت: «آستیاز بتو امر میکند این طفل را بگیری و در دورافتاده‌ترین

نقاط کوهستان رها کنی تا هرچه زودتر درگذرد. و نیز بمن امر کرده است که بتو بگویم چنانچه او را نکشی یا او را بنحوی از مرگ نجات دهی، خود با بدترین وضع بقتل خواهی رسید. بمن امر شده است که رها کردن طفل را در کوهستان نظارت کنم.»

گاوچران طفل را در آغوش گرفت و به باغ خود مراجعت کرد. اتفاقاً زن او طفلی بدنیا آورده بود. زن، نخستین سؤالی که از شوهر خود کرد این بود که به چه دلیل هارپاگ او را احضار کرده بود. پس گاوچران پاسخ داد: «ای زن، هارپاگ امر کرد که این طفل را با خود ببرم و در یکی از نقاط کوهستانی که حیوانات وحشی در آن بیشتر است قرار دهم. من تصور کردم آن طفل به یکی از خدمتگزاران هارپاگ متعلق است ولی ضمن راه خدمتگزاری که همراه من تا خارج شهر آمد و طفل را بمن تسلیم گفت این طفل پسری است که از ماندن دختر آستیاز و کامبیز فرزند کوروش بدنیا آمده است و آستیاز فرمان قتل او را داده است»

وقتی زن آن نوزاد زیبا را مشاهده کرد گریست التماس کرد که او را در کوهستان رها نکند. شوهر معترض بود که اگر او امر هارپاگ را اجرا نکند خود با فجیع‌ترین مرگ روبرو خواهد شد. زن باو چنین گفت: «من نیز طفلی زائیده‌ام که مرده بدنیا آمده است؛ اگر قرار است طفلی را در کوهستان رها شده مشاهده کنند، آن طفل مرده را ببر و در کوهستان رها کن، و ما طفل دختر آستیاز را مانند طفل خودمان بزرگ خواهیم کرد.»

گاوچران طفلی را که برای کشتن به‌همراه آورده بود به زن خود واگذار کرد و طفل خود را که مرده بود برگرفت و در سبد طفل زنده قرار داد و در دور افتاده‌ترین نقاط کوهستان رها کرد. و طفل دیگر که بعدها کوروش نام گرفت در دامن زن گاوچران بزرگ شد.

وقتی طفل به سن دهسالگی رسید، واقعه‌ای روی داد که راز او را فاش کرد. او در دهکده‌ای که محل اسطبل گاووان بود با اطفال دیگری که با او هم‌سال بودند در جاده به بازی مشغول بود. این اطفال در ضمن بازی پسر گاوچران را بعنوان پادشاه خود انتخاب کرده بودند.

و بدین ترتیب پسر گاوچران برای هرکس وظیفه‌ای تعیین کرد. یکی از اطفالی که فرزند یکی از مردان معتبر ماد بنام آرتمبارس بود. چون حاضر نشد کار واگذار شده را انجام دهد، کوروش به دیگر اطفال امر کرد او را بگیرند. پس او را گرفتند و کوروش چند ضربت شلاق بر او نواخت. طفل از رفتار کوروش به پدرش شکایت کرد. پدر با فرزند خود بحضور آستیاز

شتافت و مدعی شد که باو اهانتی شدید شده است وقتی آستیائز سخن آرتمبارس را شنید کسی را بدنبال گاوچران و فرزندش فرستاد و وقتی هردو بحضور او رسیدند به کوروش گفت: «تو چگونه جرأت کردی با فرزند مردی که در اینجا حاضر است چنین بی‌احترامی کنی؟» کوروش پاسخ داد: «ای پادشاه، اگر من با او چنین کرده‌ام عملی موافق حق و عدالت کرده‌ام. بچه‌های دهکده در ضمن بازی مرا پادشاه خود انتخاب کرده ولی در موقعی که دیگر اطفال اوامر مرا اجرا میکردند، او بدان وقعی نمیگذارد و چون از اطاعت امر من خودداری کرد بمجازات خود رسید.

هنگام سخن گفتن کوروش تردیدی درباره او بخاطر آستیائز خطور کرد، زیرا خطوط سیمای طفل در نظرش با خطوط سیمای خود شبیه آمد، جوابی که به پادشاه داده بود به جواب یک فرد آزاد شباهت داشت، و از طرفی سن او با فاصله زمانی که طفل ماندن در کوهستان رها شده بود تطبیق میکرد. آستیائز که از این علائم در شگفت بود ولی کوشید که حال عادی بخود گیرد. و چون قصد کرد از گاوچران در خلوت تحقیق کند به آرتمبارس چنین گفت:

«آرتمبارس، من ترتیب کار را طوری خواهم داد که تو و فرزندت هردو راضی شوید.» پس آرتمبارس را مرخص وقتی خود با گاوچران تنها ماند از او پرسید این طفل را از کجا بدست آورده و چه کسی او را به وی واگذار کرده است. میترا داتس ناگزیر حقیقت را آنچنان که بود فاش کرد و سرگذشت واقعی را بدرستی از آغاز بیان کرد.

همینکه حقیقت فاش شد، آستیائز امر کرد هارپاگ را بحضور آورند. چون هارپاگ حاضر شد از او پرسید: «طفلی که از دختر من دنیا آمده بود چگونه بقتل رساندی؟» چون هارپاگ گاوچران را در حضور پادشاه مشاهده کرد چاره را در آن دید که از دروغ بپرهیزد. هارپاگ پاسخ داد: «ای پادشاه، وقتی طفل را بمن دادند، من در اندیشه شدم و در فکر بودم که چگونه میتوانم بدون اینکه خطائی نسبت بتو مرتکب شوم رضایت خاطر ترا فراهم کنم و در عین حال در نظر شخص خودت و دخترت مردی جنایتکار محسوب نشوم. پس من چنین کردم که شرح میدهم: گاوچرانی را که اکنون در اینجا حاضر است احضار کردم و طفل را به او سپردم و به او گفتم که تو امر کرده‌ای او را بقتل رساند. وقتی او امر مرا اجراء

کرد و طفل را در کوهستان گذاشت، من جمعی از معتمدترین خود را برای نظارت فرستادم و از طریق آنها جسد را مشاهده کردم و بوسیله همان‌ها آنرا دفن کردم.

آستیائز از سخنان آندو چنین نتیجه گرفت که آنچه روی داده مصلحت بوده است و گفت: «من از رفتاری که با این طفل شده بود بسیار اندوهگین بودم و نمیتوانستم عداوت دختر خود را متحمل شوم. اکنون قصد دارم بپاس سالم ماندن این طفل قربانی و ضیافتی بافتخار خداوندان ترتیب دهم، تو نیز در این ضیافت حاضر شو.»

هارپاگ سجده کرد و به خانه خود رفت و با شتاب یگانه فرزند خود را که در حدود سیزده سال داشت روانه دربار آستیائز کرد و باو توصیه کرد هرآنچه آستیائز دستور داد اجرا کند. اما آستیائز، همینکه فرزند هارپاگ بنزد او رسید امر کرد او را کشتند و بدنش را قطعه قطعه کردند؛ قسمتی از گوشت او را کباب کردند و با قسمت دیگر آن آبگوشتی مهیا کردند و مجموع این طعام را با دقتی خاص آماده پذیرائی کردند. در برابر هارپاگ تمام گوشت بدن فرزندش باستثنای دست و پا و سر مقتول را قرار دادند. دست و پا و سر او را در سبیدی در کناری نهادند و سرپوشی بر آن قرار دادند. وقتی هارپاگ از غذا سیر شد آستیائز از او پرسید که آیا از طعام راضی است. هارپاگ پاسخ داد که بسیار راضی است.

در این موقع کسانی که از قبل مأمور این کار شده بودند دست و پا و سر طفل مقتول را حاضر کردند و آنرا در برابر هارپاگ قرار دادند و باو اشاره کردند که سرپوش آنرا کنار زند و هرآنچه مایل است از آن برگیرد. هارپاگ اطاعت کرد، سرپوش را بکناری زد و چشمش به بقایای اندام فرزندش افتاد. این بود مجازاتی که آستیائز در حق هارپاگ اجرا کرد!

و اما اشکالات روایت هرودوت چنین است: اولاً گوید: آستیائز دختر خود را را به یکی از اهالی پارس که کامبیز نام داشت سپرد، چه او کامبیز را از لحاظ مقام در ردیف یکی از افراد متوسط ماد میدانست. در حالیکه کمبوجیه پادشاه آنشان بود و کورش در کتیه خود بدین اصل و نسب افتخار می‌کند چگونه ممکن است پادشاه ایالتی همچو آنشان همانند

مردی از طبقه متوسط ماد باشد. کورش در استوانه بابل در معرفی خویش گوید: «پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه انشان»^۱.

دکتر وکیلی در رد روایت هرودوت گوید: «روایت هرودوت درباره تبارنامه کورش از چندین نظر ناپذیرفتنی است. این که پدربزرگی به خاطر رویایی در صدد کشتن نوه‌اش برآید، و مادر و پدر آن نوه در این مورد هیچ مقاومتی به خرج ندهند، و چوپانی با این شکل معجزه آسا کودک را نجات دهد، و پدر بزرگ پس از ده سال از دیدن نوه شادمان شود ولی همزمان پسر کسی را که با بی‌دقتی‌اش جان او را نجات داده بکشد و به خورد پدرش دهد، بیشتر به روایت‌های تراژیک یونانی شباهت دارد که رخدادهایی از نوع قتل‌های خانوادگی و پختن و خوردن پسران و پدران در آن زیاد دیده می‌شود. گذشته از ساختار جذاب، چندی‌آور، عمیقاً یونانی و به همین دلیل تردید برانگیز داستان هرودوت، دلایل دیگری هم می‌توان برای جدی نگرفتن سخنانش ارایه کرد. مهم‌ترین دلیل، آن است که هرودوت آشکارا روایت‌های متفاوتی را برای برساختن داستان کورش با هم در آمیخته و در این میان اشتباه‌های زیادی هم مرتکب شده است»^۲.

استاد شهبازی نیز در این باره گوید: «در بررسی نوشته هرودوتوس می‌بینیم کسانی که به وی گفته بودند کمبوجیه مرد گمنامی بوده است، آگاهی درستی نداشتند، زیرا که وی پادشاه پارس و خود یک شاهزاده بشمار می‌رفته است. خوابهای اشتوویگو[همان آستیاژ]، دلیل برگزیدن کمبوجیه به دامادی، زنده ماندن معجزه آسای کورش همه و همه نادرست است. لیکن این هرودوتوس نیست که چنین افسانه‌ای ساخته است، بلکه ایرانیان برای بلند کردن نام کورش و نشان دادن اینکه او برتر از آفریدگان دیگر است چنین افسانه‌ای را، که بیخ و بُنش از روزگاران کهن در میان مردم بیشتر کشورها شناخته شده بود، برای کورش آورده بودند، و هرودوتوس نیز از آن آگاهی یافت و هر چه را که شنود برای آیندگان باز گفت»^۳.

۱- لوکوک، پی‌یر، ۱۳۸۹، کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، ص ۲۱۲، کتیبه CB بند ۷.

۲- وکیلی، شروین، ۱۳۹۲، کورش رهایی بخش، ص ۱۳۵.

۳- شاهپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۵۸.

نکته دیگری که شادروان شهبازی در رد روایت هرودوت بیان می‌کند این است که بنا به گفته «دینون» کورش در چهل سالگی به تخت نشست. پس تولد وی در حدود ۵۹۰ پیش از میلاد است و در این هنگام هوخستره پادشاه ماد بود و نه پدر بزرگ مادری کورش! هینتس نیز بر همین اساس اصل ازدواج کمبوجیه با ماندانه را رد می‌کند.^۱

اما روایت دیگری که با متن کتیبه مخالف است روایت کتزیاس است. وی مورخ و طبیب دربار داریوش دوم و اردشیر دوم به مدت هفده سال بوده است.^۲

در این روایت کورش پسر مرد راهزنی به نام آترداتیس و مادر بزچرانی به نام وارگسته است. کورش برای کمک، خود را به پیشکار شاه می‌رساند و آنان کورش را به رفتگری می‌گمارند. وی کم کم پیشرفت می‌کند. و بعدها با وساطت نزد مشعل دار پادشاه به جمع مشعل داران می‌پیوندد. سپس در مقام جام گردانی زیر دست «ارتم بر» به کار پرداخت و چون در کار خود چیره دست بود نظر پادشاه را به خود جلب کرد. به همین خاطر به پیشنهاد پادشاه، «ارتم بر» وی را به فرزندی پذیرفت. پس از مرگ پدرخوانده‌ی کورش، پادشاه همه اموال وی را به فرزند خوانده‌اش [یعنی کورش] داد که مایه‌ی توانایی و شهرت وی شد.^۳ اما روایات گزنفون خالی از این عجایب و غرایب است و به حقیقت نزدیکتر.^۴ گزنفون تنها گوید که پدر کورش، کمبوجیه بود و مادرش ماندان و دیگر چیزی بر این نمی‌افزاید. دیودوروس نیز همانند گزنفون بدون ذکر این شگفتی‌ها وی را فرزند کمبوجیه می‌داند که شاهانه زیر دست پدرش تربیت شد.^۵

پس همانطور که گفته شد به حکومت رسیدن کورش آنچنان هم عجیب و غریب نبوده است بلکه وی در خاندانی پادشاهی به دنیا آمد که پدرش پادشاه انشان بود و نکته‌ی دیگر

۱- نک: همان ص ۶۴-۶۵.

۲- نک: موسوی بجنوردی، ۱۳۹۳، تاریخ جامع ایران، ج ۱ ص ۵۱۳.

۳- نک: قدیانی، عباس، ۱۳۸۷، فرهنگ جامع تاریخ ایران، ج ۲ ص ۶۸۹.

۴- نک: شاهپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۷۱-۷۴. درباره خطاهای روایت کتزیاس نک: همان، ص ۹۱ به بعد.

۵- نک: همان، ص ۹۶.

۶- نک: همان، ص ۱۰۲.

اینکه به نقل هرودوت پادشاه ماد پسری نیز نداشت در نتیجه تصاحب قدرت برای کورش آسانتر بود.

طبق مندرجات «کورش نامه» ی گزنفون نیز کورش در آرامش کامل در دربار پدربزرگ خویش با دیگر کودکان به بازی مشغول بوده است برای نمونه دایی کورش در معرفی دختر خویش به کورش برای ازدواج گوید:

«کورش، این دختر من است و تمنایم این است که او را به زنی بپذیری. پدرت نیز دختر پدرم را به زنی گرفت و تو از بطن او به دنیا آمدی. این دختر همان طفلی است که چون تو کودک بودی با او بازی می کردی!»^۱ و این یعنی کورش از کودکی در قصر شاهی بوده و مانند دیگران ایام کودکی خود را با هم بازی های خود سپری کرده است.

از دیگر سو طبق روایت گزنفون هیچ درگیری میان کورش و پدربزرگش رخ نداد. بلکه کورش در جنگی به وی کمک شتافت و پس از آن «سیاکزار» دایی کورش به حکومت مادها رسید. کورش باز هم در مقابل دشمنان پادشاه جدید ماد به نبرد پرداخت. سیاکزار به پاس خدمات کورش، دختر خویش را به عقد وی در آورد و کورش نیز پس از مرگ دایی خود به پادشاهی رسید چرا که وی شوهر تنها فرزند پادشاه ماد بود.^۲

سد داریال

جناب ابوالکلام ابتدا از قول مورخین یونانی جریان حرکت او را برای اصلاح اوضاع حدود ماد به سوی شمال نقل می کند و در ادامه با اجتهادات خود می گوید که در کنار رود گر که بعدها به نام کورش نامگذاری شد^۳ اردو زد سپس به طرف تنگه داریال حرکت نمود و با درخواست مردم آنجا سدی را برای جلوگیری از هجوم یاجوج و ماجوج بنا نهاد. یاجوج و ماجوج که یونانی ها آنان را گوگ و ماگوگ می نامند باید همان مغولان باشند. زیرا منابع چینی به ما می گوید که اصل این کلمه منگوک یا منچوک بوده که به ماجوج بسیار نزدیک

۱- گزنفون، ۱۳۸۶، کوروش نامه، ترجمه رضا مشایخی، ص ۲۵۸.

۲- نک: گزنفون، ۱۳۸۶، کوروش نامه، ترجمه رضا مشایخی.

۳- هرچند برخی نام رود کورا را برگرفته از نام کورش می دانند اما باید دانست که این نظر همه دانشمندان نیست.

است. اتفاقاً آثاری از یک دیوار آهنین در تنگه داریال موجود است که در کتب ارمنی از قدیم پهاک گورایی و کاپان گورایی - به معنی دروازه کورش - خوانده شده است. در منابع گرجی آن را دروازه‌ی آهنین و در منابع ترکی آن را دمیر قاپو یعنی در آهنین خوانده‌اند. نگارنده گوید اولاً درباره اینکه یاجوج و ماجوج همان مغولان باشند استاد شهبازی می‌گوید: «یاجوج و ماجوج نیز از یوئه چی، که قومی بودند در مرزهای باختری چین، و در سده دوم ق.م رو به سوی خاور سرازیر شدند نمی‌آید، و ماجوج هم با مغول هیچ پیوندی ندارد»^۱.

دوم اینکه بیشتر این گفته‌ها ناشی از پژوهش‌های سطحی و مصادره به مطلوب است زیرا مورخین قدیم از این واقعه‌ی بزرگ هیچ خبری نمی‌دهند و در تورات نیز از بنای سد یاد نشده است.

دیگر اینکه کورش بعد از فتح همدان برای حمله به حکومت لیدی تا ارمنستان^۲ پیش رفته است و از آنجا به طرف سارد حرکت کرده و تنها یک بار دیگر در تاریخ آمده که او به طرف شمال آن هم شمال شرق ایران برای جنگ با داهه‌ها^۳ رفته بوده که به گفته‌ی برخی در همان جنگ کشته شده است. حال باید گفت که این لشکر کشی در چه زمانی بوده است؟ اگر در زمان حرکت به ارمنستان بوده که با فتوحات ذوالقرنین در قرآن هماهنگ نیست چرا که ساخت سد بعد از سفر غرب و شرق است و اگر کسی بگوید کورش بعد از سفر مشرق دوباره به طرف شمال آمده و به سد سازی پرداخته است نیز مشکل است زیرا بر خلاف گزارش مورخان است.

اما نکته‌ی دیگری که باید بدان توجه شود این است که اصلاً مولف بر چه اساسی این همه لشکر کشی و فتوحات کورش را تنها در سه حرکت خلاصه نموده است. در حالیکه کارهای کورش هر کدام مهم و بزرگ بوده است. آیا بنای یک سد مهمتر است یا رهایی انسان‌های بیشمار از یوغ اسارت و بندگی و باز گردانی آنان به کشورشان و باز سازی بنای

۱- شاهپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۲۵۶.

۲- البته بنا به گزارش گزنفون که اعتبار چندانی نیز ندارد.

۳- یا ماساگت‌ها یا دربیک‌ها یا دیگر اقوام باستانی.

مقدس یهودیان. اگر نگوییم بزرگتر، حداقل همسان سد سازی بوده است. دیگر اینکه آیا پیروزی بر دولت مادی و ایجاد حکومت هخامنشی کار کوچکی بود؟ بر اساس آیات قرآنی ذوالقرنین سه کار بزرگ انجام داده است و بیش از آن چیزی نگفته است. در حالیکه کارهای کورش بیش از سه بوده است از جمله حرکت به سوی همدان و منقرض نمودن حکومت مادها و تشکیل حکومت هخامنشی. دوم لشکرکشی به سارد و تسخیر آن. سوم لشکرکشی به طرف مشرق. چهارم لشکرکشی به سوی بابل و آزاد سازی یهودیان^۱. پنجم جنگ با داهه‌ها در شمال شرق ایران. همانطور که می‌بینید کارهای کورش حداقل پنج مورد بوده است که اگر بنا به عقیده جناب ابوالکلام سد سازی را هم بر آن بیفزاییم به شش می‌رسد. و این نیز دلیل دیگری بر عدم تطابق کورش با ذوالقرنین است.

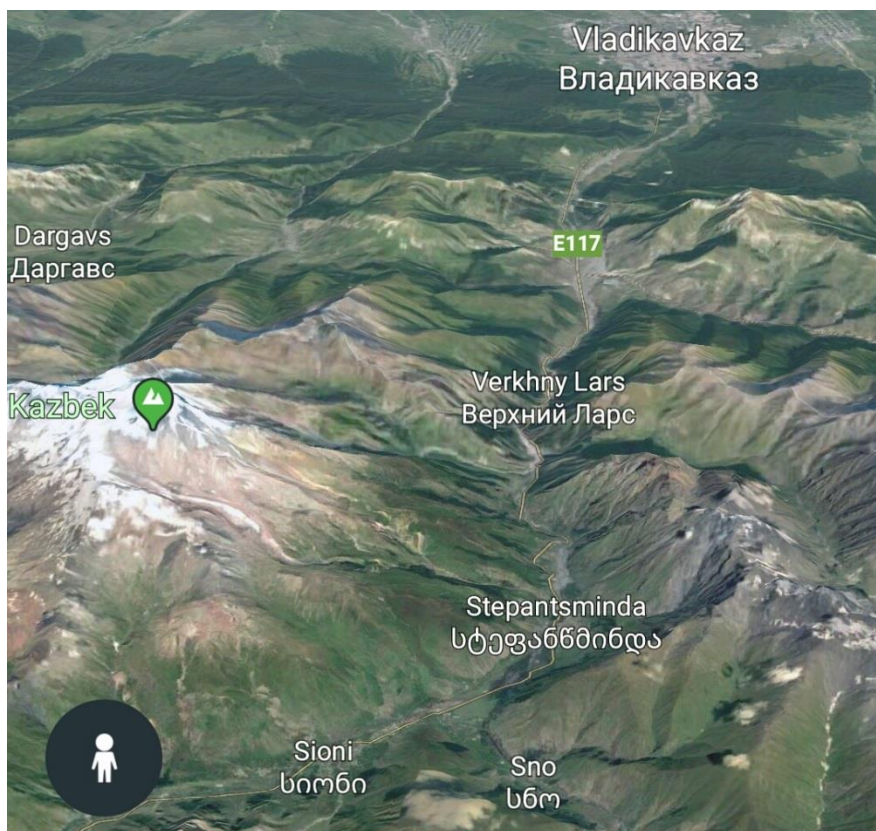
جناب ابوالکلام گوید نسبت این سد به اسکندر واهی است و نسبت آن به جانشینانش نیز دلیل تاریخی ندارد. نگارنده گوید چه دلیل تاریخی وجود دارد که سد داریال ساخته‌ی کورش باشد؟ با اینکه دو تن از مورخین قدیمی یعنی پروکوپئوس و یوسف یهودی گفته‌اند سد داریال ساخته اسکندر است. آیا شهادت دو مورخ دلیل تاریخی نیست.

یا اینکه گوید: دلیل نسبت دادن سد داریال به اسکندر به خاطر شهرت اسکندر یا یک اشتباه تاریخی است. در جواب گوییم از کجا معلوم که خواندن این سد به پهاک گورایی از سوی ارمنیان نیز به خاطر شهرت کورش یا یک اشتباه تاریخی نبوده است. هرچند به زودی خواهد آمد که پهاک گورایی نام گذرگاه دربند است. یا درجای دیگر گوید برخی از این گذرگاه نام برده‌اند و آن را به اسکندر نسبت داده‌اند. ما می‌گوییم حد اقل دو نفر از مورخین آن را به اسکندر نسبت داده‌اند اما هیچ کس آن را کورش نسبت نداده است.

۱- ناگفته نماند بر اساس نوشته‌های یوسف یهودی بسیاری از بابلیان تصمیم گرفتند در بابل بمانند و املاکشان را از دست ندهند(داندامایف، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۸۸).

سد ذوالقرنین در داریال نیست

نگارنده سخن دیگری دارد که هیچ یک از اشکالات گذشته بر آن وارد نیست. نگارنده بر این است که کورش یا اسکندر یا هر کس دیگر در میان تنگه داریال، دربندی ساخته باشد یا نباشد هیچ فرقی نمی‌کند زیرا اصلاً در این تنگه آنچنان سدی با آن خصوصیات قرآنی وجود نداشته است. شاید کسی بگوید این همان پاک کردن صورت مسئله است. اما باید گفت در ادامه دلایلی ذکر می‌شود که گفته‌ی ما را تایید می‌کند.



تنگه داریال که از «استپانتس میندا» آغاز و به «ولادی قفقاز» پایان می‌پذیرد.

باید دانست که ذوالقرنین میان آن دو کوه دروازه یا چیزی مانند آن را بنا نکرد بلکه به سد سازی پرداخت و آنچه از کلمه سد فهمیده می‌شود سازه‌ای محکم بدون درب یا

منفذ است. حتی در قرآن آمده که مردم به ذوالقرنین گفتند که برای ما سد بساز اما ذوالقرنین در پاسخ گفت: برایتان «رَدَم» می‌سازم.^۱

ابن منظور در تعریف «رَدَم» گوید: رَدَم یعنی بستن در یا سوراخ یا مدخلی یا مانند آن، به صورت کامل.^۲ برخی از لغویین گویند رَدَم از سد محکمتر و بزرگتر است.^۳ نکته دیگر اینکه بر اساس آیات قرآنی با ساخت این سد آمد و شد از میان تنگه پایان پذیرفت.

حال آیا می‌توان گفت که به مسیری که سالها بلکه قرن‌ها بوسیله سدی محکم بسته شده و هیچ راه عبوری نداشته است دروازه یا گذرگاه گویند؟ گرجی‌ها آن را «داریه لیس خئوبا» به معنی دروازه آلان خوانند یا ارمنی‌ها آن را پهاک گورایی می‌نامند که به معنی دروازه گوراست یا ترکان آن را دمیر قاپو یعنی در آهنی خوانند. البته به زودی خواهد آمد که این دو نام از آن دربند است نه تنگه داریال. حتی در کتیبه شاهپور و کرتیر که به خط پهلوی است این تنگه «ببا آلان» و «ترعا آلان» به معنی در آلان خوانده شده است.^۴ و همه‌ی اینها یعنی همیشه میان این تنگه دربند و قلعه وجود داشته و به طور کلی مانند سد ذوالقرنین مسدود نبوده است و در مواردی پادشاهان به ترمیم و بازسازی آن پرداخته‌اند. در زیر به چند نمونه‌ی تاریخی اشاره می‌شود که نشان می‌دهد این تنگه محل رفت و آمد بوده و برخی از پادشاهان اقدام به بازگشایی این گذرگاه کرده‌اند.

- در سده نخست پیش از میلاد (۷۴ پ.م) آلانها از گذرگاه داریال در رشته کوه‌های قفقاز گذشته و به قفقاز سرازیر شدند.^۵

- در زمان اشک هجدهم حدود سال ۳۵ میلادی سد داریال برای ورود سکاها باز شد.^۶

۱- سوره کهف، آیه ۹۵.

۲- الردم: سدک بابا کله او ثلمه او مدخلا او نحو ذلک. (ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، ۱۴۰۵ ه.ق، لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۳۶).

۳- همان، و نیز مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۷۴. و نیز طریحی، فخرالدین، ۱۳۹۵ ه.ق، مجمع البحرين، ج ۶، ص ۷۱ و نیز الزبیدی، السید محمد الحسینی، ۱۴۱۴، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۶، ص ۲۸۲.

۴- عریان، سعید، ۱۳۹۲، راهنمای کتیبه‌های ایران میانه - پهلوی پارسی، ص ۷۰، بند ۲، و کتیبه کرتیر، ص ۱۹۲، بند ۱۲.

۵- زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷، آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز، ص ۲۲.

۶- پیرنیا، حسن، ۱۳۸۶، ایران باستان، ج ۳، ص ۲۱۷۶.

- در حدود سال ۷۲ م هنگامی که ارمنیان با رومیان و ایرانیان سرگرم پیکار بودند آلانها بارها به ارمنستان تاختند.^۱
- لانگ در کتاب گرجی‌ها می‌نویسد «کتیبه‌ای از «وسپاسیانوس» به تاریخ ۷۵ میلادی و مکشوف در حوالی «متسخته» نشان می‌دهد که رومیان مهندسانی را به آنجا می‌فرستادند تا علیه سکاها، سارمات‌ها و دیگر غارتگران برج و بارو بسازند و راه مهمی را که از طریق کوه‌های قفقاز و گردنه داریال («دروازه آلان‌ها») می‌گذشت تقویت کنند.^۲
- در سال ۱۲۳ میلادی بار دیگر آلان‌ها از داریال گذشتند و آذربایجان را غارت کردند.^۳
- در زمان اشک بیست و پنجم (۱۴۸-۱۳۰) نیز آلان‌ها از داریال گذر نموده و به آذربایجان تاختند.^۴
- آگاتانگوس می‌نویسد: «وقتی خسرو شاه ارمنستان خواست از اردشیر بابکان (حکومت ۲۲۶-۲۴۱ میلادی) انتقام بگیرد دروازه‌ی آلان و دروازه‌ی چور را گشود تا هون‌ها مناطق شمالی ایران را غارت کنند».^۵
- در سال ۳۶۳ م در زمان شاپور دوم در پی صلحی به مدت سی سال ممالک قفقاز از دست روم بیرون شد و رومیان به طور رسمی پذیرفتند که در مرمت دروازه داریال با ایرانیان همکاری کنند.^۶

۱- موسوی بجنوردی، سید کاظم، ۱۳۸۱، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۵.

۲- لانگ، ۱۳۹۰، گرجی‌ها، ترجمه رقیه بهزادی، ص ۱۱۰.

۳- رضایی، عبد العظیم، ۱۳۷۱، تاریخ ده هزار ساله ایران، ج ۱، ص ۲۹۵.

۴- همان، ص ۲۹۶ و نیز موسوی بجنوردی، سید کاظم، ۱۳۷۴، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۵۷۷، مدخل آلان، به قلم محمد آصف فکرت.

۵- علی بابایی درمنی، علی، ۱۳۹۲، بررسی گذرگاه‌های قفقاز در دوره باستان و دلایل اهمیت یافتن گذرگاه لازیکا در واپسین رقابت‌های ایران ساسانی و بیزانس، ص ۱۱۸.

۶- میر سلیم، سید مصطفی، ۱۳۷۵، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۵۲، مدخل باب اللان. به قلم حسین قرچانلو و نیز موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۶، مدخل باب آلان به قلم عنایت الله رضا.

- نولدکه در شرح جنگ بهرام پنجم (بهرام گور حکومت از سال ۴۲۰ میلادی) با رومیان و مسیحیان و پیمان صلح میان ایران و روم می‌نویسد: رومیان پذیرفتند تا همه ساله مبلغی را به عنوان کمک برای مراقبت از گذرگاه داریال بپردازند!

- فیروز (حکومت ۴۵۹-۴۸۴ میلادی) در مقابل بازگشایی دربند بوسیله «واچه» فرمانروای آرآن، دروازه‌ی داریال را بر روی سپاهیان هون‌ها گشود. هون‌ها به آرآن سرازیر شدند و پس از یک سال غارت، واچه به درخواست فیروز گردن نهاد.^۲

- قباد (۵۳۱-۴۸۷ م) پسر فیروز گذرگاه داریال را از هون‌ها پس گرفت و آنها را به عقب راند.^۳

- در سال ۵۱۵ م نیز ساییرها از معبر داریال به پونت نفوذ کردند.^۴

- همچنین در سال ۵۳۲ میلادی نیز انوشیروان به شرط پرداخت هزینه‌های نگهداری استحکامات قفقاز توسط بیزانسی‌ها قرارداد صلح را پذیرفت.^۵

- فردوسی نیز در شاهنامه به بازسازی این گذرگاه به دست انوشیروان (پایان حکومت ۵۷۹) در ابیاتی چنین سروده است (البته اگر مراد همان مرز الان باشد و نه باب‌الابواب).

ز دریا به راه الانان کشید یکی مرز ویران و بیکار دید
به آزادگان گفت ننگ است این که ویران بود بوم ایران زمین^۶
این دو بیت در میان ابیات مربوط به تجاوز و غارت در آرآن یا همان آلان است که انوشیروان جلوی آن را گرفت و به بازسازی مرزها پرداخت.

۱- موسوی ججنوردی، ۱۳۸۱، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۶، مدخل باب آلان به قلم عنایت الله رضا.
۲- علی بابایی درمنی، علی، ۱۳۹۲، بررسی گذرگاه‌های قفقاز در دوره باستان و دلایل اهمیت یافتن گذرگاه لازیکا در واپسین رقابت‌های ایران ساسانی و بیزانس، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۳- همان، ص ۱۲۰.

۴- مارکوارت، یوزف، ۱۳۷۳، ایرانشهر، ترجمه مریم میر احمدی، ص ۱۳۰ و ۲۰۴.

۵- انوشه، حسن، ۱۳۷۵، دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، ص ۱۵۰. ابیات ۳۴۵-۳۴۶.

۶- فردوسی، ۱۳۸۶، شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق، ج ۷، ص ۱۱۳-۱۱۴.

- همچنین وی در بیان اعزام نیرو از سوی خسرو پرویز برای نگهبانی از مرزهای ایران زمین در شمال چنین سروده است:

ز لشکر ده و دو هزار دگر دلاور سواران پرخاشخ
 بخواند و بسی هدیه‌ها دادشان به راه الانان فرستادشان
 بدیشان سپرد آن در باختر بدان تا ز دشمن نیاید گذر^۱

همانطور که معلوم است پادشاه ساسانی لشکری بزرگ برای نگهبانی از این گذرگاه اعزام می‌کند و آن را «درِ باختر» می‌خواند و سپاهیان را فرمان می‌دهد که تمام توانایی خود را به کار گیرند تا مبادا دشمن از این تنگه گذر و ایران را صحنه تاخت و تاز خود کند.

در منابع اسلامی نیز به بازسازی و ترمیم گذرگاههای دربند و داریال به دست شاهان ساسانی اشاره شده است. طبری گوید: فیروز در ناحیه صول [گذرگاه دربند] و الان [گذرگاه داریال] بنایی از سنگ ساخت تا نگذارد آن اقوام [اقوام ماوراء قفقاز] بر بلاد او دست یازند. شاه قباد پسر فیروز پس از پدر در آنجا بناهایی بسیار ساخت.^۲ اما در این میان سهم انوشیروان بیشتر است. منابع بسیاری به ساخت شهرها و دربندهای متعددی از جمله گذرگاه داریال بدست او اشاره می‌کنند.^۳

- رویدادنامه‌های گرجی موید آنند که به سرزمین گرجستان بارها از سوی کوه نشینان شمال قفقاز، از طریق این گذرگاه حمله شده است. گروهی از گرجیان برای جلوگیری از هجوم کوچ نشینان در نقاط مختلف این گذرگاه استحکامات و برج‌هایی تعبیه کرده بودند.^۴

۱- همان، ج ۸، ص ۲۴۰، ابیات ۳۱۴۷-۳۱۴۹.

۲- علی بابایی درمنی، علی، ۱۳۹۲، بررسی گذرگاه‌های قفقاز در دوره باستان و دلایل اهمیت یافتن گذرگاه لازیکا در واپسین رقابت های ایران ساسانی و بیزانس، ص ۱۱۹.

۳- ابن الفقیه الهمدانی، ۱۴۱۶، البلدان، ص ۵۸۴. الحموی ۱۳۹۹، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۶۱. البلاذری، ۱۹۵۶ م، فتوح البلدان، ج ۱، ص ۲۳۱-۲۳۲. ابن الأثیر، ۱۳۸۶هـ.ق، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۱۴ و نیز ص ۴۴۰-۴۴۱.

۴- میر سلیم، سید مصطفی، ۱۳۷۵، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۵۲، مدخل باب اللان. به قلم حسین قرچانلو.

این بود پاره‌ای از متونی که با خواندن آن‌ها به این نتیجه می‌رسیم که این گذرگاه حداقل در قرن اول پیش از میلاد به بعد محل رفت و آمد بوده است.

مسلمانان و عبور از داریال

داریال در منابع اسلامی باب اللان یا در الان خوانده شده است^۱ که برگرفته از نام ساکنین آن منطقه بوده است. دانشنامه جهان اسلام چندین و چند بار از عبور مسلمانان از داریال خبر می‌دهد. که عین متن را به دلیل اهمیت در زیر آوردیم:

«در [سال] ۲۲، در آغاز فتوحات اسلامی، خلیفه دوم، سراقه بن عمرو را به دربند فرستاد. او پس از فتح دربند، حذیفه بن اسید غفاری را به کوهستان اللان گسیل کرد (طبری، ج ۴، ص ۱۵۷؛ ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹). در ۴۲ در زمان خلافت معاویه (متوفی ۶۰)، مسلمانان در روم و اللان جنگهایی کردند (طبری، ج ۵، ص ۱۷۲). در ۱۰۵، جرّاح بن عبدالله حکمی از باب اللان گذشت (یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱۵)، و چند قلعه را در سرزمین بَلَنْجَر (در پشت باب اللان) گشود و غنایم بسیاری به دست آورد (طبری، ج ۷، ص ۲۱؛ ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۲۵؛ نویری، ج ۲۱، ص ۴۰۳). به نوشته ابن اثیر، در ۱۰۶، جرّاح بن عبدالله به باب اللان و ناحیه اللان لشکر کشید و مردم آن ناحیه تن به صلح و پرداخت جزیه دادند (ج ۵، ص ۱۳۴). در ۱۱۰، مَسْلَمَةُ بن عبدالملک، به قصد جنگ با ترکان، از دربند اللان گذشت و خاقان ترک با لشکر خود به مقابله او رفت، اما به سبب بارش باران، خاقان از جنگ منصرف شد و مسلمة هم از راهی که آمده بود برگشت (طبری، ج ۷، ص ۵۴؛ ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۵۵). در ۱۱۲، خزرها و ترکان با هم متحد شدند و از باب اللان به اردبیل رفتند (طبری، ج ۷، ص ۷۰؛ ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۵۹). در ۱۱۴، مروان بن محمد، والی ارمنستان، به قصد جنگ با خزران، از محل معروف به باب اللان وارد سرزمین خزرها شد (بلاذری، ص ۲۹۲)، اما خزرها درخواست صلح کردند (ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۷۸). در ۱۱۷، مروان بن محمد دو سپاه به نواحی شمال ارمنستان فرستاد که یکی از آن دو، قلعه اللان را گشود (طبری، ج

۱- همان.

۷، ص ۹۹). در ۱۱۹، مروان برای جنگ با خزرها، از باب اللّان گذشت و تا بلنجر و سمندر (در شمال کوههای قفقاز)، یعنی سرزمین خزرها و ترکان، پیش رفت (ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۱۵). در ۱۴۱، در زمان خلافت منصور، یزیدبن اسید سلمی به ولایت ارمنیه رسید. او باب اللّان را گشود و مأمورانی از اهل دیوان برآن گماشت (بلاذری، ص ۲۹۵)!

دکتر عنایت الله رضا گوید هشام بن عبدالملک در ۱۱۱ هجری جراح بن عبدالله حکمی را به مقام حاکم ارمنیه منصوب کرد و اندکی بعد در صدد حمله به خزران برآمد و چنین به نظر می‌رسد که وی از طریق تنگه داریال به سرزمین خزران رسیده باشد.^۱ یزید بن اسید سلمی در آغاز، باب آلان (داریال) را گشود و مأمورانی بر آنجا گماشت.^۳ و به قصد پیش‌گیری از حمله آلانها لشکری از عرب‌ها را در گذرگاه داریال مستقر ساخت.^۴ آنچنان که در رویدادنامه‌های گرجی آمده است ارتش خاقان خزر در سده دوم هجری به تفلیس حمله ور شد و پس از غارت آن نواحی با غنایم جنگی و اسیران از گذرگاه داریال گذر کرد.^۵

در میانه سده پنجم هجری در آخرین سال پادشاهی طغرل بیک آلان‌ها از گذرگاه داریال گذشتند و به خاک آران درآمدند.^۶

داریال از نگاه جغرافی دانان

حال خوب است که ببینیم جغرافی‌دانان و مورخین سده‌های آغازین میلادی این گذرگاه را چگونه توصیف نموده‌اند.

۱- همان.

۲- نگ: رضا، عنایت الله، آران، ص ۴۱۳.

۳- همان، ص ۴۸۱ و نیز ص ۴۲۵.

۴- همان، ص ۴۲۷.

۵- همان، ص ۴۳۱-۴۳۲.

۶- همان، ص ۵۲۱.

پلینی بزرگ (۷۹-۲۳ میلادی) طبیعی دان رومی پس از ذکر سرزمین آلان‌ها در وصف این دروازه گوید: پس از این ملل دروازه‌های قفقاز که بسیاری در نتیجه‌ی اشتباه دروازه‌های کاسپین^۱ می‌نامند. این یک عارضه طبیعی بسیار بزرگ است که ناگهان سلسله‌ی کوه‌ها را قطع می‌کند. در آنجا دره‌ایی است که تیرهای آهن کوب دارد. در پایین دره‌ها آبی روان است که بوی نفرت انگیز می‌دهد. در این طرف، روی یک تخته سنگی دژی هست به نام کومانیا که برای جلوگیری از عبور ملل بی‌شمار ساخته‌اند.^۲

پروکوپیوس (معاصر انوشیروان) گوید: اسکندر چون به اهمیت معبر مذکور پی برده بود، دروازه‌های محکمی در آنجا احداث نمود و قلعه بزرگی نیز برای نگهبانی آن ساخت.^۳

همانطور که دیده شد هیچکدام از این بزرگان به وجود سدی بزرگ با آهن و مس و دیگر مشخصات قرآنی اشاره نمی‌کنند. بلکه پلینی به صراحت می‌گوید این دروازه، دره‌های بزرگی دارد که آن دره‌ها آهن کوب هستند. آیا ممکن است چنان سد بزرگی در آن تنگه وجود داشته باشد اما این مورخین آن را پنهان کرده باشند؟

باید پذیرفت که سد ذوالقرنین تنها دیواری آهنین و بلند بوده است و نه دروازه یا دربند که نیاز به نگهبانی داشته باشد زیرا اگر قرار بر ساخت دیواری به صورت دربند بود که عده‌ای آن را نگهبان باشند دیگر چه نیازی به استفاده از آهن بود اصلاً سدی که بنا بر نص قرآن کسی قدرت سوراخ کردن آن را ندارد و آنقدر بلند است که نمی‌توان از آن بالا آمد چه نیازی به نگهبان داشته است؟

همانطور که دیده شد حداقل از قرن اول پیش از میلاد این گذرگاه محل آمد و شد بوده است و همیشه اقوام مهاجم از این گذرگاه برای عبور خود استفاده و همسایگان را غارت می‌کردند و هرگاه پادشاهی نیرومند به تخت می‌نشست تهاجم آنان کم می‌شد. اما پرسش این است که اگر این سد همان سد ذوالقرنین بوده است چرا با اینکه از آهن ساخته شده بود بیش از پنج قرن دوام نیاورد؟ البته اگر کسی اسکندر را همان ذوالقرنین بداند این

۱- یعنی همان دربند خزر.

۲- رئیس نیا، رحیم، ۱۳۸۹، آذربایجان در مسیر تاریخ ایران، از آغاز تا اسلام، ج ۲، ص ۶۱۵.

۳- همان، ص ۶۱۶.

اشکال بزرگتر می‌شود چرا که در این صورت عمر این سد به سه قرن هم نمی‌رسد و بعد از آن دیگر کاربردی ندارد و بازیچه دست قدرتمندان می‌شود در حالیکه قرآن در وصف آن گوید نه کسی قدرت سوراخ نمودن آن را داشت و نه یارای بالا آمدن از آن. چگونه است که گذرگاه دربند با اینکه از سنگ ساخته شده هنوز پا بر جاست اما آن سد آهنین نابود شد و هیچ مورخی خبر از ویرانی چنین سد با ارزشی نمی‌دهد. از عجایب دیگر اینکه در میان همین تنگه داریال هنوز هم بقایای دیوارهای سنگی قابل مشاهده است. و این یعنی استحکام این سد و این دیوارهای سنگی یکی بوده است و هر دو رو به ویرانی است.

سد ذوالقرنین در منابع اسلامی

در میان کتب اسلامی نیز اشاره‌ای به وجود سدی در شمال شده است که در برخی از آنها آمده که همان سد ذوالقرنین است و شاید کسی خیال کند این همان سد مورد نظر جناب ابوالکلام در گذرگاه داریال است و مویدی برای دیدگاه ایشان بداند. از جمله در تاریخ طبری، البدایه و النهایه، الروض المعطار و معجم البلدان دو روایت متفاوت نقل شده که یکی در سال ۲۲ در زمان خلیفه دوم است و دیگری در زمان الوائق بالله (۲۳۲-۲۲۷ه ق) اما اشکال روایت اول این است که چنانچه در روایت آمده سد ذوالقرنین بعد از شهر بلنجر است و شهر بلنجر نیز پشت کوه‌های قفقاز و بعد از شهر دربند است.^۱ اما روایت دوم بدین گونه است که ابن خردادبه گوید: خلیفه الوائق بالله در خواب دید که سد ذوالقرنین شکافته شده است پس عده‌ای را با سلام الترجمان بدان سوی فرستاد و ایشان به تفلیس رفته و از آنجا به سریر و سپس به الان و بعد به خزران و با پیمودن راهی طولانی به آنجا رسیده و سد را مشاهده نمودند. برخی از بزرگان^۲ شاید به خاطر نام‌هایی چون تفلیس، الان، سریر و خزر، این سد را همان دربند داریال پنداشته‌اند.

۱- موسوی بجنوردی، سید کاظم، ۱۳۸۱، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۵.

۲- بهرامی، عسکر، ۱۳۹۰، کورش و ذوالقرنین، ص ۴۶.

خواننده با مراجعه به این روایت که در کتب مختلف آمده است به این نتیجه می‌رسد که راوی این سفر هیچگاه چنین سدی را در داریال ندیده است یا اگر هم چنین سدی را دیده به جایی غیر از داریال رفته است چنانچه دخویه (۹-۱۳۸۶) خاورشناس هلندی پس از بررسی گزارش ابن خردادبه به این نتیجه رسیده است که این سفر به چین بوده است!

نگارنده گوید به ناچار باید گفته‌ی دخویه را پذیرفت زیرا گزارش آنان هیچ ربطی به داریال ندارد. راوی گوید از سامرا به تفلیس و از آنجا به سریر و آلان و خزران رفتیم و بعد از خزران حدود هفتاد روز راه را پیمودیم و به سد رسیدیم. اشکال این است که اگر قرار بود به داریال بروند از تفلیس یک سره به آنجا می‌رفتند و مسافت میان تفلیس و داریال هم حدود پنج روز راه است^۲ نه هفتاد روز.

دیگر اینکه راوی گوید از راه خراسان باز گشته‌اند یعنی به فرض بعد از دیدن سد داریال، از آن گذشته و تمام دریای خزر را دور زده‌اند و بعد از هشت ماه به سمرقند رسیده و از آنجا به بخارا و ترمذ و سپس به نیشابور رفتند و از آنجا نیز به سامرا بازگشتند.

نمی‌توان باور کرد که ایشان سفر بازگشت را اینگونه دور کرده باشند. و دیگر اینکه راوی در مورد سد به بیان نکاتی می‌پردازد که هیچ مشابهتی با تنگه داریال ندارد. مثلاً گوید این دو کوه فاقد هرگونه پوشش گیاهی است در حالیکه داریال منطقه‌ای برفگیر و حاصلخیز و با پوشش گیاهی فراوان است. یا در الروض المعطار آمده است که در پایین این سد گودالی حفر شده که از بس عمیق است مانند شب سیاه است^۳. در حالیکه در میان تنگه داریال رودخانه‌ای خروشان به نام «تِرک» با دبی سی متر مکعب در هر ثانیه در جریان است که هر گودالی را پر می‌کند و دیگر اینکه سرچشمه آب آنقدر بالاست که هیچ گاه نمی‌توان چنان گودالی حفر کرد. البته نکات دیگری را نیز نوشته‌اند که بیشتر به داستانهای هزار و

۱- رئیس نیا، رحیم، ۱۳۸۹، آذربایجان در مسیر تاریخ ایران، از آغاز تا اسلام، ج ۲، ص ۶۲۰.

۲- موسوی بجنوردی، سید کاظم، ۱۳۸۱، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۵.

۳- محمد بن عبدالمنعم، ۱۹۸۴، الروض المعطار ص ۳۱۰. ذهبی، شمس الدین، ۱۴۰۹، تاریخ الاسلام، ج ۳ ص ۳۴۵. ابن کثیر، ۱۴۰۸، البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۴۰.

یک شب می‌ماند مانند اینکه قفل بزرگی بر این دروازه است که کلید آن یک ذراع و نیم است و قفل در فاصله بیست و پنج ذراعی قرار دارد. صاحب معجم البلدان نوشته است که سد دارای دو لنگه است مانند درب خانه و ارتفاع هر لنگه پنجاه ذراع است.^۱ در البدایه و النهایه آمده که طول قفل آن هفت ذراع بوده و عرض دو لنگه در، صد ذراع در صد زراع بوده است و یا اینکه طول قامت یاجوج و ماجوج یک وجب و نیم بوده است و دیگر اینکه عده‌ای همیشه مشغول نگهبانی از این سد هستند.^۲ البته نکته‌ای را که می‌خواهیم استفاده نماییم این است که این سفر به داریال نبوده است و چنین سدی نمی‌تواند سد ذوالقرنین باشد زیرا با ظاهر آیات قرآنی سازگاری ندارد. زیرا ذوالقرنین سد ساخت نه دروازه با درهای چند ده متری. چنانچه ثعالبی نیز چنین دروازه‌ای را سد ذوالقرنین نمی‌داند.^۳ البته جناب حموی بعد از بیان این داستان گوید اطمینان به صحت این داستان ندارم.^۴

اما جناب مسعودی در گزارشی واقع بینانه تنگه داریال را اینگونه توصیف می‌کند که با تواریخ دیگر نیز سازگار است: «ما بین مملکت آلان و جبل قبیخ بر یک دره بزرگ قلعه و پلی هست که قلعه را قلعه اللان گویند و در آنجا مردانی نهاده که قوم الان را از وصول به جبل قبیخ مانع شوند که جز بر این پل و از زیر قلعه راه ندارد».^۵

جناب ابن حزم نکته‌ای را بیان می‌کند که جای تامل دارد و اصلاً به نفع نظریه جناب ابوالکلام نیست و آن این است که ارسطو در کتاب حیوان و بطلمیوس در کتاب جغرافیا از یاجوج و ماجوج سخن می‌گویند و مکان سد را در اقصی نقاط شمال می‌دانند.^۶

۱- حموی، یاقوت، ۱۳۹۹، معجم البلدان، ص ۶۰.

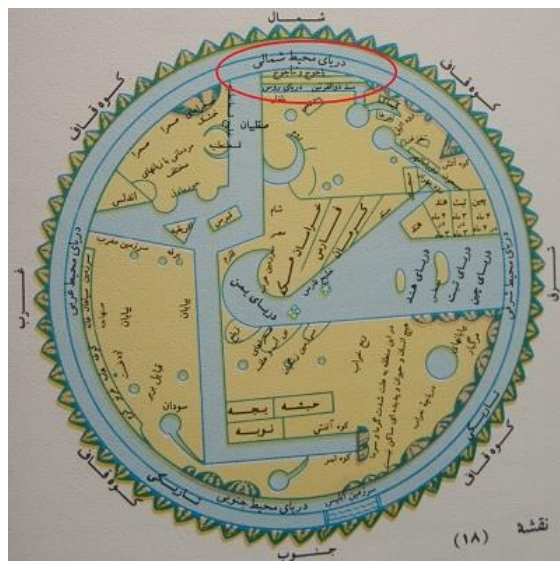
۲- ابن کثیر، ۱۴۰۸، البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۴۰.

۳- احمد بن محمد همدان، البلدان، ۱۴۱۶، مقدمه، ص ۲۱ به نقل از تاریخ غرر السیر، ص ۴۴۰.

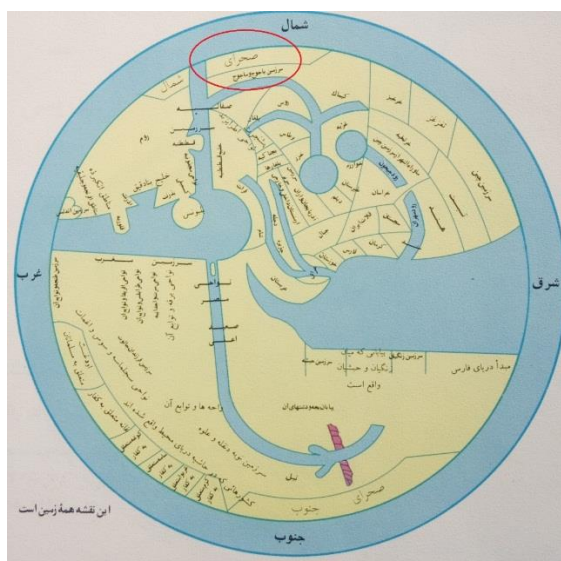
۴- حموی، یاقوت، ۱۳۹۹، معجم البلدان، ص ۲۰۰.

۵- مسعودی، ج ۲، ص ۲۱۶ و نیز حموی، یاقوت، ۱۳۹۹، معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۴۶.

۶- ابن حزم، ۱۳۱۷، الفصل فی الملل و الاواء و النحل، ج ۱، ص ۱۲۰.



سد ذوالقرنین در اقصی نقاط شمال از یکی از جغرافیدانان گمنام اسلامی^۱



سرزمین یاجوج و ماجوج در اقصی نقاط شمال در نقشه ابن حوقل (۳۶۷ ه.ق.)^۲

۱- مونس، حسین، ۱۳۸۵، اطلس تاریخ اسلام، مترجم آذرتاش آذرنوش، ص ۱۰.

۲- همان، ص ۳.

این دو گزارش خیلی مهم‌اند چرا که ارسطو حدود ۱۴۵ سال بعد از مرگ کورش به دنیا آمده است اما مکان سد را همانند ابوالکلام در میان داریال نمی‌داند و نیز بطلمیوس جغرافیدان (۱۵۰ میلادی) از وجود سد یاجوج و ماجوج در میان داریال بی‌خبر است. و این نیز دلیلی بر این است که اصلاً در میان این تنگه سدی نبوده و گرنه با آن اهمیت از چشم جغرافی‌دانان مخفی نمی‌ماند.

سد ذوالقرنین در میان ارمنیه و آذربایجان؟

از جمله روایاتی که ممکن است به نفع دیدگاه ابوالکلام باشد این است که طبق روایتی که به ابن عباس و ضحاک منسوب است این دو، مکان سد را در ارمنیه و آذربایجان می‌دانند که نزدیک به محل پیشنهادی جناب آزاد است. آنچه از ابن عباس روایت شده این است که دو کوهی که ذوالقرنین در میان آن سد را بنا نهاد در ارمنیه و آذربایجان قرار دارد! و از ضحاک نیز همین روایت شده است.^۱

اما علاوه بر اینکه مکان دقیق این گفته نیز معلوم نیست باید دانست که این قول تنها یکی از احتمالات است و اقوال دیگری نیز در مسئله وجود دارد و حتی برخی به صراحت قول منسوب به ابن عباس را رد کرده‌اند و نظر دیگری را پذیرفته‌اند اما اقوال در مسئله:

۱- قول ابن عباس و ضحاک که گذشت.

۱- النحاس، ۱۴۰۹، معانی القرآن، ج ۴ ص ۲۹۳. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۱۶، ص ۲۱. سیوطی جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۴، ص ۲۴۹. ثعلبی، ۱۴۲۲ - ۲۰۰۲ م، الكشف والبیان عن تفسیر القرآن (تفسیر الثعلبی) ج ۶، ص ۱۹۳.

۲- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۱۶، ص ۳۳.

۲- دو کوه در انتهای شمال در مرز ترک که بیضاوی و کاشانی و دیگران بدین قول اشاره کرده‌اند^۱ و برخی نیز همانند ابی السعود^۲ و محمد بن سلیمان الحلبي الريحاي^۳ قول ابن عباس را رد کرده‌اند و این قول را پذیرفته‌اند.

۳- پشت دریای روم بین دو کوه که انتهای آن دو کوه به بحر محیط می‌رسد^۴.

۴- پشت دربند و خزران^۵.

۵- در جایی از شمال شرق که تعیین آن مشکل است^۱.

۶- منطقه‌ای در شمال بر اساس روایت سلام ترجمان که دخویه آن را شهری واقع در شرق استان سن کیانگ می‌داند^۶.

۷- دربند (باب الابوب) روایتی در حیات القلوب آمده است که حضرت علی علیه السلام بنای دربند را به ذوالقرنین نسبت می‌دهد^۸ و عباسقلی آقا باکیخانوف هم سعی در اثبات این نظر داشت^۹.

از دیگر چیزهایی که می‌تواند خود قولی در مسئله باشد نقشه‌های به جامانده از جغرافیدانان اسلامی است که برخی مکان سد در نقاطی از شمال شرق ایران مشخص کرده‌اند که به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- کاشانی، ملافتح الله، ۱۴۲۳، زبدة التفاسیر، ج ۴، ص ۱۴۶. بیضاوی، عبد الله بن محمد الشیرازی، ۱۴۱۸ - ۱۹۹۸ م، أنوار التنزیل وأسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، ج ۳، ص ۲۹۲.

۲- ابی السعود، تفسیر أبی السعود، ج ۵، ص ۲۴۴.

۳- محمد بن سلیمان الحلبي الريحاي، ۱۴۰۷ ه ق - ۱۹۸۶ م - ۱۳۶۵ ش، نخبة الالکی شرح بدأ الأمالی، ص ۶۶.

۴- طوسی، محمد ابن الحسن، ۱۴۰۹، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۹۴. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۹۸.

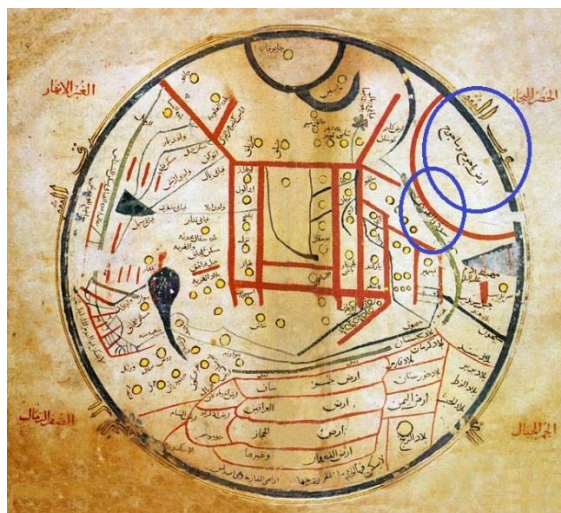
۵- طبرسی، ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م، تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۸۹.

۶- ابن عطیة الأندلسی، ۱۴۱۳ - ۱۹۹۳ م، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۳، ص ۵۴۱.

۷- رئیس نیا، رحیم، ۱۳۶۸، آذربایجان در مسیر تاریخ ایران، از آغاز تا اسلام، ج ۲، ص ۶۲۰.

۸- همان، ص ۶۱۸.

۹- همان، ص ۶۲۱.



سد ذوالقرنین در شمال شرق ایران در نقشه محمود کاشغری (۳۸۰-۴۷۷ ه.ق.).



مکان یاجوج و ماجوج در شمال شرق ایران در نقشه‌ای از شریف ادریسی (۴۹۳-۵۶۰ ه.ق.)^۲

۱- مونس، حسین، ۱۳۸۵، اطلس تاریخ اسلام، مترجم آذرتاش آذرنوش، ص ۱۹.

۲- همان، ص ۱۰.



مکان یاجوج و ماجوج در نقشه‌ای از قزوینی (۶۰۰-۶۸۲ ه.ق)

دلایل ابوالکلام بر سد سازی کورش و پاسخ به آن‌ها

خوب است بدانید که تنها دلیل جناب ابوالکلام بر ساخت این سد به دست کورش واژه‌ی پهاک گورایی و کاپان گورایی است. هرچند برخی از بزرگان مانند جناب دکتر فتح الله مجتبایی برای اینکه شاهد دیگری بر ساخت سد در شمال بوسیله کورش نشان دهد به نوشته‌های گزنفون (متولد ۴۴۵ ق.م) استناد جسته است. طبق نظر ایشان کورش برای رهایی ارمنی‌ها از شر کلدانی‌ها جلوی آنان سد می‌سازد و راه تهاجم آنان را مسدود می‌کند.^۱ از آنجا که ایشان به نکته‌ی جدیدی در این باره اشاره کرده‌اند برای بررسی آن باید نخست متن کتاب کورش نامه را آورد و سپس به نقد آن پرداخت. گزنفون در بخش تسلیم شدن کلدانیان چنین می‌نویسد: کورش فردای آن روز تیگران را با زبده‌سواران مادی و عده‌ای از

۱- همان، ص ۱۵.

۲- بهرامی، عسکر، ۱۳۹۰، کورش و ذوالقرنین، ص ۴۶.

ارامنه که لازم می‌دانست، با خود برداشت و سواره، سرزمین ارمنستان را پیمود تا محل مناسبی برای ساختمان قلعه و بارو بیابد.

چون بر سر تپه درآمدند از تیگران سؤال کرد: «کدام کوه است که کلدانی‌ها از آن می‌گذرند و به دزدی و تجاوز به سرزمین ارمنستان می‌پردازند؟» تیگران سلسله کوه‌ها را نشان داد. کورش سؤال کرد: «آیا آن نواحی حالا در تحت اشغال و نگهبانی است یا خیر؟» جواب داد: «جاسوسان‌شان پیوسته مراقب وضع هستند و سرکردگان خود را از آنچه واقع می‌شود خبر می‌دهند.»

- پس از اطلاع چه می‌کنند؟

- به مدافعه کوهستان‌ها می‌پردازند و هریک به سهم خود به دفاع می‌کوشد. کورش نگاهی به اطراف کرد و دید قسمتی از سرزمین ارمنستان به سبب همین زد و خوردهای مداوم بایر و خالی از سکنه افتاده است. سپس به اردوگاه مراجعت کردند و پس از صرف شام به استراحت پرداختند.

روز بعد تیگران به همراهی کلیه سواران خود فرارسید. قریب چهار هزار سوار و ده هزار پیاده و ده هزار تیرانداز فراهم ساخته بود. [کورش] گفت: «یاران من، این کوه‌ها که مشاهده می‌کنید به کلدانی‌ها تعلق دارد و اگر ما آنها را در تصرف خود درآوریم و در قله آن برج و بارو بسازیم، سرزمین کلد و ارمنستان را به خوبی نظارت خواهیم کرد.... لذا اگر ما بتوانیم قبل از آن که کلدانی‌ها خبردار شوند، بر این قلل شامخ مسلط شویم و خود را مستقر سازیم، مسلم بدانید با دشمنانی زبون و خوار طرف خواهیم شد.... پس بشتابید و اسلحه به دست بگیرید. شما ای مادی‌ها، از سمت چپ یورش برید. و شما ای ارامنه، نیمی به خط مستقیم و نیمی از جلو ما به پیش بروید. و شما ای سواران از پی ما بیاوید و اگر کسانی در راه ماندند کمک کنید تا به قله برسند.» کورش این بگفت و در رأس ستون‌هایی که بدین‌گونه تشکیل شده بود حرکت کرد.

کلدانی‌ها که از دور صحنه را می‌دیدند چون از حرکت ستون‌ها اطلاع یافتند فریاد برآوردند و گرد هم مجتمع شدند....

چون ستون‌ها وارد معابر کوهستانی شدند، تیگران که در کنار کورش حرکت می‌کرد گفت: «کورش می‌دانی که به زودی باید با حریفان دست‌وپنجه نرم کرد؟ ولی ارامنه در برابر دشمن نمی‌توانند مقاومت کنند.» کورش جواب داد که به این امر واقف است؛ و پارسی‌ها را تشویق کرد که به محض این‌که دیدند ارامنه پا به فرار گذاشته‌اند و دشمن را به سوی آنها جلب کرده‌اند، دمار از روزگار مهاجمین درآورند. ارامنه پیش‌روی می‌کردند. ناگاه کلدانی‌ها غریوی برپا ساخته بر سر ایشان تاختند. ارامنه نیز برحسب عادت خویش میدان را رها کرده پا به فرار گذاشتند. کلدانی‌ها به تعاقب آنان برخاستند ولی چون بقیه سپاهیان را دیدند که شمشیر به دست منتظرشان ایستاده و تنی چند از جلودارها را به هلاکت رسانده یا دستگیرشان نموده‌اند، از پیشروی بازایستادند و عقب‌نشینی کردند. بدین‌قرار، دیری نگذشت که ایرانیان به قله جبال مرتفع دست یافتند. به محض این‌که قوای کورش مستقر شدند، سپاهیان کلدانی را دیدند که پا به فرار گذاشته هر دسته به طرفی می‌دویدند. کورش، چون عموم سربازان به ارتفاعات درآمدند، راحت‌باش داد. پس از صرف غذا چون دید محل ارتباطی کلدانی‌ها دارای آب و استعداد کافی است مصمم شد قلعه‌ای بنیاد نهد. به تیگران امر داد پدرش را خبر کند که به سرعت با آنچه بنا و نجار و اثاث و لوازم در اختیار دارد برای ساختن برج و بارو حرکت کند. قاصد به سوی شاه ارامنه حرکت کرد و کورش به تهیه مقدمات ساختمان پرداخت.

در این اثنا، چند تن اسیر به حضورش آوردند.... پس کلدانیان را مخاطب ساخته گفت نه برای انهدام این سرزمین آمده است و نه قصد زورآزمایی دارد بلکه بدین‌نیت به این محل آمده است که وسایل صلح و صفا را بین ارامنه و کلدانی‌ها مستقر بسازد. نیز به آنها گفت: «قبل از این که من بر این کوهستان‌ها مسلط شوم، شما احتیاجی به صلح و صفا نداشتید، چه مایملک شما در محل امن و امان نهفته بود و آنچه ارامنه در دست داشتند به یغما می‌بردید. اما ببینید اکنون چه وضعی دارید؟ من عموم اسیران را مرخص می‌کنم، به سرزمین خود بروید و با سایر کلدانیان به مصلحت بپردازید و به ما بگویید که آیا با ما سر جنگ و ستیز دارید یا این‌که مایلید در زمره دوستان و متحدین ما درآیید. اگر سودای جنگ در سر دارید بدون اسلحه به سراغ ما نیایید، چه مرتکب جنون محض شده‌اید و

چنانچه از در صلح درآیید، باید بدون سلاح بیایید، زیرا چنانچه در زمره دوستان ما درآیید، مال و جانتان مصون است و من در بهبود کارتان خواهیم کوشید.» کلدانیان سخنان کورش را با کف زدن استقبال کردند و با خاطری شاد به جایگاه خود رفتند.

وقتی پادشاه ارمنستان پیام کورش را شنید و از پیروزی او آگاه شد، عده‌ای کارگر و لوازم کار با خود برداشت و به سوی کورش شتافت، همین‌که به حضورش رسید گفت: «ای کورش، انسان ضعیف با آن‌که از آینده خبر ندارد چه طرح‌ها برای خود می‌ریزد! من هنگامی که درصدد به دست آوردن آزادی خود بودم بیش از پیش مقید و برده شدم و وقتی که ما همگی اسیر و گرفتار شدیم و خود را نابودشده می‌پنداشتیم بیش از همیشه خود را در امن و امان یافتیم. این دشمنان همواره به ما زیان می‌رسانیدند و حالا می‌بینیم آن‌طور که من آرزو داشتم مغلوب گشته‌اند. بدان، ای کورش، که من برای این‌که آنها را از این کوهستان برانم حاضر بودم پولی بیش از آنچه که تو از ما خواستی بپردازم، تو قرضی را که از ما گرفتی با این کمک و نیکی که به ما کردی پرداخته‌ای و حتی ما تعهدات تازه‌ای در قبال نیکی‌های تو داریم که نمی‌توانیم آنها را فراموش کنیم و هرچه کنیم در برابر نیکی‌های تو هرگز قادر به ادای دین نخواهیم بود.»

چندی نگذشت که عموم کلدانیان به خدمت کورش شتافته تقاضای صلح کردند. کورش این سؤال را مطرح ساخت: «اکنون که ما در کوهستان‌ها مستقر شده‌ایم جز برخورداری از امنیت، چه آرزوی دیگری دارید؟ و اگر صلح مزایایی هم داشته باشد، دیگر چه می‌خواهید؟» کلدانی‌ها گفتند: «بیش از پیش محظوظ می‌شویم.» سپس کورش سؤال کرد: «علت فقر شما به جز بایر بودن زمین چیست؟»

- هزار دلیل.

- بسیار خوب، آیا حاضرید در مقابل پرداخت حقی اجازه بگیرید که در سرزمین ارمنستان به کشت و زرع بپردازید؟

- بلی، مشروط براین‌که اطمینان حاصل کنیم که مزاحم و مخل کارمان نخواهند شد.

آن‌گاه کورش رو به پادشاه ارامنه کرده گفت: «تو ای سلطان ارامنه، آیا راضی خواهی شد که در زمین‌های بایرت کشت و کار کنند و در عوض باج معینی در سال بپردازند؟» پادشاه ارامنه گفت:

«من حاضرم حتی مبالغی بپردازم، چون عایداتم به مراتب افزون خواهد شد.» پس کورش رو به کلدانیان نموده گفت: «شما کوهستان‌های پربرکتی دارید، آیا اجازه خواهید داد در مقابل ارامنه هم گله‌هایشان را در دامنه کوه‌های شما بچرانند؟»

- بلی، چون مبالغی بدون زحمت عایدمان خواهد شد.

بعد کورش به شاه ارمنی‌ها گفت: «آیا شما حاضرید از این همه مراتع سرسبز و خرم استفاده برید؟»

- البته، به شرط آن که محل و مزاحمان نشوند.

- آیا اگر ارتفاعات در دست قدرتی که با شما یار و متحد باشد بماند تا بر اوضاع نظارت و تسلط داشته باشد، منظورتان تأمین خواهد شد؟

ارامنه گفتند بلی. کلدانی‌ها گفتند: «اگر ارامنه بر ارتفاعات مسلط باشند نه تنها ما نمی‌توانیم اراضی آنها را کشت و زرع کنیم، بلکه باید از کشت اراضی خود نیز صرف‌نظر کنیم.»

- اگر ارتفاعات در دست کسی باشد که یار و متحد شما نیز باشد، چه‌طور؟

- در این صورت ما هم همراه و موافقیم.

ارامنه گفتند: «ولی اگر ارتفاعات، به‌خصوص ارتفاعات مستحکم، در دست کلدانی‌ها باشد، کار ما سامان نخواهد گرفت.» کورش جواب داد: «نقشه من این است که این ارتفاعات را نه به شما واگذار کنم و نه به دست کلدانی‌ها سپارم، بلکه خود نگهداری و نظارت خواهم کرد. و چنان‌چه یکی از شما به دیگری تجاوز کرد، ما به کمک آن طرفی که مورد تجاوز واقع شده است اقدام خواهیم کرد.»

وقتی طرفین این سخنان را شنیدند، رأی کورش را پسندیده او را ستایش کردند و هردو طرف بر این عقیده شدند که یگانه وسیله برای برقراری صلح پای‌دار همین است و بس. آن‌گاه طرفین قسم یاد کردند که به این پیمان وفادار بمانند و هریک محل آزادی دیگری

نشود، و سعی کنند، با عقد و ازدواج میان جوانان خود، خویش یکدیگر شوند، برادروار در سرزمین دیگری کشت و زرع کنند یا از مراتع همسایه خود استفاده برند. و اگر یکی از طرفین مورد تهاجم و تجاوز قرار گرفت، دیگری به کمکش شتابد.

این بود عهدنامه بین دو متخاصم قدیمی که تا امروز بین کلدانیان و آرامنه پایدار و محترم است، پس از عقد اتحاد هردو قوم در ساختن قلعه و بارو صمیمانه مساعدت کردند و مصالح و افزار لازم را به محل حمل کردند!

نگارنده گوید: به فرض درستی نوشته‌های گزنفون برج سازی کورش هیچ شباهتی به سد سازی ذوالقرنین ندارد زیرا:

۱- ساخت برج و بارو در گزارش گزنفون پیش از حرکت به غرب و شرق عالم بوده است در حالیکه سد سازی ذوالقرنین پس از حرکت به غرب و شرق و آخرین کار وی است. و این گزارش تعارضی آشکار میان حرکت کورش و ذوالقرنین را نشان می‌دهد.

۲- ساخت بارو به پیشنهاد خود کورش بود و نه مردم پای کوه چنانچه قرآن درخواست سد را از طرف مردم بیان می‌کند.

۳- برج و بارو برای جلوگیری از تاخت و تاز کلدانی‌ها ساخته شد نه قوم یاجوج و ماجوج و کلدانی‌ها هیچ ارتباطی با آن دو قوم نداشتند.

۴- کورش اصلاً سدی نساخت بلکه تنها برج و بارویی ساخت آن هم نه در کف دره‌ی کوهستانی بلکه در ارتفاعات کوهستان. نکته مهمتر اینکه گزنفون تنها ۱۱۵ سال بعد از کورش به دنیا آمده ولی با این حال هیچ اطلاعی از سد قرآنی با آن عظمت و بزرگی ندارد.

۵- کورش با کلدانی‌ها نبرد کرد و آنها را شکست داد و شماری را به اسارت درآورد در حالیکه ذوالقرنین اصلاً با یاجوج و ماجوج روبرو نشد.

۶- در این داستان خبری از مردم پای سد ذوالقرنین با آن مشخصات قرآنی نیست بلکه تمام داستان درباره آرامنه است که بدون هیچ مشکلی با کورش هم سخن بودند. در

۱- گزنفون، ۱۳۸۶، کورش نامه، ترجمه رضا مشایخی، ص ۸۰-۸۴.

حالی که بنا بر نص قرآن کسانی که درخواست سد سازی از ذوالقرنین کردند قادر به سخن گفتن یا قادر به فهماندن سخن خود به دیگران نبودند.

۷- کورش دستور داد بَنّاها و نجارها برای ساخت برج و بارو به آن ارتفاعات بروند و پادشاه ارمنستان نیز آنان را برای این کار روانه کرد در حالی که کارگران ذوالقرنین همان مردم پای سد بودند و پادشاهی در کار نبود.

۸- کورش در این داستان پس از دستگیر کردن پادشاه ارمنستان در ازای یکصد تالان جان او را بدو می‌بخشد و نیز یکصد تالان دیگر را به عنوان قرض از پادشاه درخواست می‌کند. گزنفون از قول کورش چنین آورده است: «از سپاهیان خود چون با همسایگان خود، کلدانی‌ها، در نبرد هستید نیمی را در اختیار ما بگذار و از تنخواه به جای پنجاه تالان که به سیاکزار خراج بایستی بدهی یکصد تالان بده، چه در انجام تعهدات خود قصور ورزیده‌ای. و اما یکصد تالان به من قرض بده که به امید خدا به تو مسترد خواهم داشت و یا در ازای این کمک، خدمتی که شایسته است در حقت منظور خواهم کرد»!

پادشاه ارمنستان پس از اینکه کورش کلدانیان را شکست داد بدو گفت: «این دشمنان همواره به ما زیان می‌رسانیدند و حالا می‌بینیم آن‌طور که من آرزو داشتم مغلوب گشته‌اند. بدان، ای کورش، که من برای این که آنها را از این کوهستان برانم حاضر بودم پولی بیش از آنچه که تو از ما خواستی بپردازم، تو قرضی را که از ما گرفتی با این کمک و نیکی که به ما کردی پرداخته‌ای و حتی ما تعهدات تازه‌ای در قبال نیکی‌های تو داریم که نمی‌توانیم آنها را فراموش کنیم و هرچه کنیم در برابر نیکی‌های تو هرگز قادر به ادای دین نخواهیم بود»^۱. همانطور که می‌بینید کورش از پادشاه ارمنه مبلغ یکصد تالان را در ازای جان وی گرفت و یکصد تالان دیگر را به عنوان قرض که پادشاه ارمنستان آن را به پای شکست کلدانیان گذاشت. اما ذوالقرنین از آن مردم بیچاره هیچ پولی نگرفت نه به عنوان هزینه ساخت سد و نه به عنوان ادای قرض.

۱- همان، ص ۷۷-۷۸.

۲- همان، ص ۸۲.

۹- کلدانیان با ارمنی‌ها به وساطت کورش صلح می‌کنند و در ارمنستان مشغول کشاورزی می‌شوند و همچنین ارامنه نیز می‌توانند گوسفندان خود را در ارتفاعات کلدانی‌ها بچرانند. در حالیکه در داستان ذوالقرنین ارتباط دو طرف سد بنا بر آیات قرآن قطع می‌شود.

۱۰- کدام نویسنده آورده که کلدانی‌ها در پشت کوه‌های قفقاز زندگی می‌کرده‌اند؟ و در پایان باید گفت که اصلاً گفته‌های گزنفون به چه اندازه اعتبار دارد؟ مورخ بزرگ جناب شاهپور شهبازی درباره نوشته‌های وی می‌گوید: «نوشته گزنفون داستانی دلکش و شیرین است ولی ارزش تاریخی ندارد»!

آیا کاپان گورایی، دمیر قاپی نام دیگر داریال است؟

جناب آزاد برای اثبات تنها دلیل خود گوید کاپان گورایی در زبان ارمنی به معنی دروازه‌ی کورش است. به دیگر سخن ارمنی‌ها سد داریال را کاپان گورایی یا دروازه کورش می‌خواندند. و برای اینکه بگوید این سد آهنی بوده به واژه ترکی دمیر قاپو یعنی درب آهنین استناد می‌جوید و مدعی می‌شود که این نام را ترکان بر سد داریال نهاده‌اند. اما باید گفت که نام پهاگ گورایی هیچ گاه نام تنگه داریال نبوده است و همچنین به معنی دروازه کورش نیز نیست بلکه نام شهر دربند است و به معنی دروازه‌ی شهر چور یعنی همان دربند است. و دمیر قاپو هم نام ترکی شهر دربند است. چرا که در تواریخ آمده که انوشیروان در هنگام بازسازی شهر دربند بر این دروازه درب آهنین بزرگی نصب نمود. و در منابع اسلامی نیز این شهر به باب الحديد معروف است که ترجمه‌ای عربی از نام ترکی آن می‌باشد. هر چند باب الحديد دیگر نیز در مرز سمرقند واقع است.

با مراجعه به دانشنامه‌های مهمی همچو ایرانیکا، جهان اسلام، دائرة المعارف بزرگ اسلامی و دیگر کتب خواهیم دید که این واژه از آن شهر دربند است و ارمنی‌ها به آن یوروج پهاک، چورا، چول، جُرا، چورایی و ... می‌گفتند که به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- شاهپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۱۰۰.

- در دانشنامه جهان اسلام چنین آمده است: با توجه به نوشته‌های مارکوارت در زبان یونانی به شهر دربند، چور و در زبان ارمنی به آن چول می‌گفته‌اند^۱.

- عنایت الله رضا گوید: (یزد گرد دوم) از این رو ناگزیر بنای سد دربند را که ارمنیان چور می‌نامیدند آغاز کرد^۲.

- موسی کاتوانسی می‌نویسد: «های شاه» آنچه را بر سر سپاهیان و و مدافعان شهر چور آمده به دیدگاه خویش مشاهده کرد^۳.

- در دانشنامه جهان اسلام آمده است که: ابوالفداء باب الحديد ضبط کرده و ظاهراً دمور قاپی نام ترکی مغولی آن است که حمد الله مستوفی از آن یاد کرده است^۴.

- در تاریخ ارمنیان نوشته اگاتانگوس آمده: در سال دیگر در آغاز سال، خسرو پادشاه ارمنستان شروع به جمع آوری سپاه کرد تا از سپاهیان الونک و ویرگ جلو گیری کند و دروازه‌های آلان و یوروج پیک را باز کند^۵. لازم به ذکر است که این نویسنده ارمنی دربند را یوروج پیک و دروازه داریال را دروازه آلان می‌نامد.

جناب رئیس نیا درباره نامهای متفاوت دربند می‌نویسد: در بین اقوام مختلف دربند خزر، دربند باکو، دربند یا دروازه البانی، دروازه کاسپی، در یونانی چور، در ارمنی چل یا جرا در عربی باب، باب الحديد (در آهنین) و باب الابواب، در ترکی دمیر قاپی دمیر قاپلی دربند، دمیر قاپی دربند^۶.

وی در صفحه بعد می‌نویسد: باب الحديد و دمیر قاپی هر دو به معنی در آهنین می‌باشند و به جهت وجود در آهنین بزرگی در این سد این نام به وجود آمده است. اما والتر هیتس

۱- میر سلیم، سید مصطفی، ۱۳۷۵، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۴۷ مدخل باب الابواب، به قلم حسین قرچانلو و نیز عادل، حداد، دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۹۱، ج ۱۷، ص ۴۷۴، مدخل دربند به قلم رحیم رئیس نیا.

۲- رضا، عنایت الله، ۱۳۶۰، آذربایجان و اران، ص ۱۲۴.

۳- همان.

۴- میر سلیم، سید مصطفی، ۱۳۷۵، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۴۷، مدخل باب الابواب، به قلم حسین قرچانلو.

۵- مارکوارت، یوزف، ۱۳۷۳، ایرانشهر، ترجمه مریم میر احمدی، ص ۱۹۷.

۶- رئیس نیا، رحیم، ۱۳۶۸، آذربایجان در مسیر تاریخ ایران، از آغاز تا اسلام، ج ۲، ص ۵۹۶.

بر آنست که غیر قابل تسخیر بودن دربند است که لقب دروازه‌ی آهنین را نصیب این محل کرده است!

- خانم شاه‌رخ‌ی نیز گوید: نویسندگان قفقازی سده‌های میانی آن را چارا و دروازه‌ی چولا گویند.^۱

اما آنچه از دانشنامه ایرانیکا بدست می‌آید این است که معتبرترین اسناد در زمینه نام دربند اسناد ارمنی است که نام این شهر را به صورت‌های گوناگونی از جمله چور، پهاک چورایی، کاپان چورایی، دروازه چور و چولای آورده‌اند و حتی هنوز هم مردم داغستان آن را چورول یا چولی گویند.^۲

- دکتر علی بابایی درمنی درباره نام دربند نزد ارمنی‌ها گوید: «ارمنی‌ها به این استحکامات «چورا پهاک» یا گذرگاه چور می‌گفتند، که در ترکیب پیشین پهاک به معنای «پست نگهبانی است»^۳.

با توجه به اینکه ارمنیان این شهر را چور و چورای و ترکان دمیر قاپی یعنی در آهنین نام نهاده بودند در منابع اسلامی نیز از این شهر به دو نام صول^۴ که معرب چور است و باب الحديد^۵ که برگردان دمیر قاپی است یاد شده است. مستوفی گوید: «مغول باب الابواب را دمور قاپی خوانند»^۶. قلqشندی در صبح الاعشی گوید: «صاحب باب الحديد، المعروفه عند

۱- همان، ص ۵۹۷.

۲- شاه‌رخ‌ی، آناهیتا، شش کتیبه فارسی در داغستان، مقاله منتشره بر پایگاه مجازی ایران بوم.

۳- یارشاطر، احسان، دایره المعارف آنالین iranica، مدخل darband.

۴- علی بابایی درمنی، علی، ۱۳۹۲، بررسی گذرگاه‌های قفقاز در دوره باستان و دلایل اهمیت یافتن گذرگاه لازیکا در واپسین رقابت‌های ایران ساسانی و بیزانس، ص ۱۱۷.

۵- ابن خیاط، خلیفه، ۱۴۱۴، تاریخ، ص ۲۳۸. احمد بن محمد الهمدانی، ۱۴۱۶، البلدان، ص ۵۸۶. حموی، یاقوت، ۱۳۹۹، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۰۴ و نیز ج ۳ ص ۴۳۵. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۰۳، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، ص ۵۱۳ و نیز ص ۵۲۶. ابن مسکویه رازی، ۱۳۷۹، تجارب الامم، ج ۱، پاورقی، ص ۱۶۸. ابن اثیر، ۱۹۶۶، الکامل فی التاريخ، ج ۱، ص ۴۳۷.

۶- ابن خلدون، تاریخ، ج ۵، ص ۵۳۳ و ۵۳۴. قلqشندی، صبح الاعشی فی صناعه الانشاء قلqشندی، ج ۳، ص ۲۵۸ و نیز ج ۷، ص ۳۰۱. ذهبی، شمس الدین، ۱۴۰۹، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۱۸۹. الصفدی، ۱۴۰۴، الوافی بالوفیات، ج ۱۰، ص ۷۳.

۷- مستوفی، حمدالله، نزه القلوب، ص ۱۸۰.

الترك بتمر قابو و هی باب الابواب^۱. از دیگر نویسندگان اسلامی که تصریح کرده‌اند که باب الابواب را ترک‌ها دمیر قاپو خوانده‌اند بدین شرح است: احمد بن یحیی بن فضل الله العمری (متوفی ۷۴۹ ه.ق) در مسالك الأبصار فی ممالک الأمصار^۲، سیدی علی رئیس (متوفی ۹۷۰ ه.ق) در مرآة الممالک^۳، شرف خان بن شمس الدین بدلیسی (متولد ۹۴۹ ه.ق) در شرفنامه^۴، اولیا چلبی (متوفی ۱۰۹۵ ه.ق) در الرحلة إلى مصر و السودان و الحبشة^۵، زین العابدین شیروانی (متوفی ۱۲۵۳ ه.ق) در بستان السیاحة^۶ و محمد حسن اعتماد السلطنه (متوفی ۱۳۱۳ ه.ق) در مرآة البلدان^۷.

کنتارینی جهانگرد متوفی قرن ۱۵ درباره دربند می‌نویسد: شهر دربند در کنار دریای باکو یا دریای خزر قرار دارد و گویند آن را اسکندر کبیر بنیان گذاشته است آن را دروازه آهنین می‌خوانند^۸. جهانگردان دیگری نیز مانند کلاویخو در قرن پانزده^۹ و باربارو^{۱۰} و نیز زنو^{۱۱} و آنجللو^{۱۲} در قرن شانزده و دلاواله^{۱۳} در سفرنامه‌های خود جداگانه آورده‌اند که این شهر را دمیر قاپو به معنی دروازه‌ی آهنین می‌خوانند. این تنها پاره‌ای از منابع در این باره بود.

۱- قلقشندی، صبح الاعشی، ج ۷، ص ۱۳۰.

۲- ابن فضل الله عمری، احمد بن یحیی، ۱۴۲۴ ه.ق، مسالك الأبصار فی ممالک الأمصار، ج ۳، ص ۱۸۵ و نیز ص ۱۹۷.

۳- سیدی، علی رئیس، ۱۳۵۵ ه.ش، مرآة الممالک، سفرنامه به خلیج فارس، هند، ماوراءالنهر و ایران، ترجمه محمود تفضلی و علی گنجه لی، ص ۱۴۹.

۴- بدلیسی، شرف‌الدین بن شمس‌الدین، ۱۳۷۷ ه.ش، شرفنامه تاریخ مفصل کردستان، ج ۲، ص ۳۰۰.

۵- اولیاء چلبی، ۱۴۲۷ ه.ق، الرحلة إلى مصر و السودان و الحبشة، تعریب حسین مجیب مصری، ج ۱، ص ۱۹۷.

۶- شیروانی، زین العابدین بن اسکندر، بستان السیاحة، ص ۱۲۸.

۷- اعتماد السلطنه، محمد حسن بن علی، ۱۳۶۷ ه.ش، مرآة البلدان، ج ۱، ص ۸۰۷.

۸- کنتارینی، آمبروسیو، ۱۳۴۹، سفرنامه، ترجمه قدرت الله دشتی، ص ۶۲.

۹- کلاویخو، گنزاله دو، ۱۳۳۷، سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا، ص ۲۱۱.

۱۰- باربارو، جوزافا و دیگران، ۱۳۴۹، سفرنامه ونیزیان، ترجمه منوچهر احمدی، ص ۱۰۵.

۱۱- همان، ص ۲۶۰.

۱۲- همان، ص ۳۴۳.

۱۳- دلاواله، پیتر، ۱۳۷۰، سفرنامه پیتر دلاواله: قسمت مربوط به ایران، ترجمه شجاع الدین شفا، ص ۱۳۰.

همانطور که دیده شد تمام نام‌های ادعایی جناب ابوالکلام از آن شهر دربند است نه گذرگاه داریال و دیگر اینکه ارمنی‌ها گذرگاه داریال را «درونس آلاناتس» (druns alanats) می‌نامیدند که به معنی «در آلان» است.^۱

اشکال دیگر گفته جناب ابوالکلام این است که نام گذاری دروازه‌ای به نام در آهنین دلیل بر این نمی‌شود که حتما در آن مکان سدی آهنین ساخته‌اند چنانچه هون تسانگ در سال ۶۲۹ م از دروازه‌ای که در مرز سمرقند به نام باب الحديد بنا شده بود دیدن نموده و می‌گوید: این دروازه بوسیله چفت و بست آهنین قفل می‌شد.^۲ و کلاویخو می‌نویسد آن را دروازه‌ی آهنین می‌خوانند.^۳ خود دربند که باب الحديد نامیده می‌شود نیز سدی آهنین نیست. با دقت در مطالب پیشین نمی‌توان پذیرفت که سد ذوالقرنین در میان این تنگه ساخته شده باشد و در ادامه با بررسی خصوصیات جغرافیایی منطقه این نظر قوت می‌گیرد.

شرایط جغرافیایی منطقه داریال

نکته اول این است که این گذرگاه در دره‌ای تنگ با عمقی بیش از هزار و هفتصد متر قرار گرفته است^۴ و همانطور که در قرآن آمده ذوالقرنین سد را تا لبه‌ی دو کوه بالا آورد «حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ»^۵ و دیگر اینکه تمام سد از پاره‌های بزرگ آهن ساخته شد «أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ»^۶ و زبر الحديد هم بنا به گفته‌ی لغویین پاره‌های بزرگ آهن است. حال سوال این است که برای سد به این بزرگی چقدر آهن و مس استفاده شد؟ و نیز چقدر نیروی محلی به کار گرفته شد؟ و دیگر اینکه ساخت این سد چند ماه طول به طول انجامید؟ چرا مورخینی که تاریخ کورش را روایت کرده‌اند از بیان واقعه‌ی بزرگی چون این ساکت‌اند؟

۱- علی بابایی درمنی، علی، ۱۳۹۲، بررسی گذرگاه‌های قفقاز در دوره باستان و دلایل اهمیت یافتن گذرگاه لازیکا در واپسین رقابت‌های ایران ساسانی و بیزانس، ص ۱۱۷.

۲- لسترنج، ۱۳۶۴، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ص ۴۷۰.

۳- کلاویخو، گنزاله دو، ۱۳۳۷، سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا، ص ۲۱۰.

۴- مصاحب، غلامحسین، ۱۳۸۱، دایره المعارف فارسی، مدخل داریال.

۵- کهف، ۹۶.

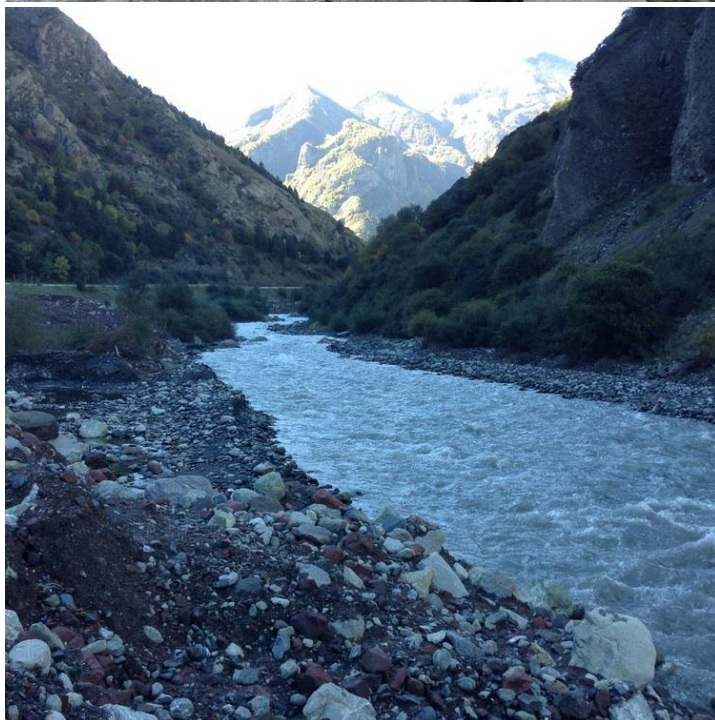
۶- همان.

و سرگذشت این سد با این همه آهن و مس چه شد؟ چرا هیچکس در مورد نابودی این سد با آن مشخصات قرآنی چیزی ننوشته است؟



منطقه‌ای که گفته می‌شود برج داریال در آن جا بوده است.

نکته دیگر اینکه با توجه به عبور رودخانه ترک با دبی سی متر مکعب در هر ثانیه و طغیان‌های فصلی امکان ایجاد چنین سدی خیلی مشکل است زیرا لازمه ساخت چنین سدی انحراف آب رودخانه است که خود بسیار زمان بر است آن هم در دو هزار و پانصد سال پیش.



دو نما از رودخانه ترک

اگر ما از این هم چشم پوشی کنیم نکته‌ی مهمی باقی می‌ماند و آن اینکه عبور آب از میان سد به چه صورت بوده است. سه راه برای آن متصور است یا آب با گذر از تاج سد به مسیر خود ادامه می‌داده یا اینکه دریچه‌هایی در میان یا کف سد قرار داشته که آب از آن می‌گذشته است که همان گزینه آخر مناسب به نظر می‌رسد اما پرسش این است که با

توجه به تلاش‌های مکرر یاجوج و ماجوج برای سوراخ کردن و عبور از آن، چنین سدی با دریچه‌هایی در کف آن چقدر ایمن است؟ شاید گفته شود موانعی در میان دریچه‌ها قرار داده‌اند که آدمی قادر به عبور از آن نباشد. هر چند این گفته خوب است اما با توجه به شرایط جغرافیایی منطقه در هنگام سیل و رانش زمین، سنگهای بزرگ و نیز درختان بسیاری که در مسیر رودخانه است به سوی سد سرازیر شده و موجب اختلال در کار آن می‌شود. هم اکنون نیز هر چند سال یک بار کف سدها و گوراب‌ها را لایروبی می‌کنند. البته نکته مهم این است که به دلیل برفگیر بودن دیواره‌های تنگه، هر ساله شاهد رانش‌های کوچک و بزرگ هستیم چنانچه جهانگرد بلژیکی که در سال ۱۸۸۲ از این تنگه بازدید کرده می‌نویسد: «اما آنچه ما را در این یخبندان وحشتناک می‌ترساند، سرازیر شدن پاره سنگ‌های بزرگ بود که گاهی از کمره‌ی کوه‌ها جدا می‌شدند».^۱ جهانگرد دیگری که خروش رود تِرک او را به وحشت انداخته است^۲ درباره بهمن و رانش زمین در یکی از قسمت‌های تنگه داریال می‌نویسد در هر دوره هفت ساله در اثر صدای رعد قطعات عظیمی از یخ‌های قله کازیک جدا شده و سرازیر دره می‌شود که در نتیجه‌ی آن راه رودخانه بسته می‌شود و آب برمی‌گردد.^۳

البته چندی پیش (یعنی در سال ۱۳۹۳ ش) نیز رانش کوه، تنگه داریال را مسدود کرد. میلیون‌ها تن سنگ و گل و لای سرازیر دره شد که به نقل پایگاه‌های مجازی، نزدیک دو کیلومتر از جاده تنگه زیر گل و لای رفت و به خطوط لوله گاز آسیب فراوان رسید و چند نفر نیز کشته شدند. در پایان با کار مداوم دهها ماشین راهسازی طی چند روز توانستند راه را دوباره باز کنند.

۱- اورسول، ارنست، ۱۳۸۲، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، ج ۱، ص ۳۹۷.

۲- دوکوتزبونه، موريس، ۱۳۶۵، مسافرت به ایران، ترجمه محمود هدایت، ص ۳۰.

۳- نگ: همان، ص ۳۴ و ۳۶. وی در پاورقی ص ۳۴ گوید شش سال پس از حضور ایشان در تنگه داریال یعنی در سال ۱۸۱۷ همین اتفاق رخ داده است. مسافر دیگری نیز همین گزارش‌ها بازگو کرده است نگ: فیودور کورف، بارون، ۱۳۷۲، سفرنامه بارون فیودور کورف، ترجمه اسکندر ذبیحیان، ص ۳۲ و ۳۷.

در نتیجه با توجه به عبور رودخانه بزرگ تَرک از میان تنگه داریال و طغیانهای فصلی آن و همچنین رانش کوه و سرازیر شدن بهمن به داخل تنگه، مسئله احداث سد در این منطقه منتفی است و ساخت چنین سازه‌ای به طور حتم موجب نابودی سازندگان آن می‌شود.



دو نما از کوههای داریال



نمایی از رانش کوه در ارتفاعات داریال

چند تصویر از سیل در تنگه داریال:



سیل و نابودی راههای ارتباطی داریال^۱



رانش زمین و حادثه برای ماشین های ترابری^۱



دو نما از بسته شدن رودخانه «تِرک» و برگشت آب

^۱ - <http://agenda.ge/news/14302/> eng



به آخرین عکس توجه کنید. با کمک مقیاس جاده‌ای که از کنار تنگه می‌گذرد می‌توان حدس زد که سیل به عرضی حدود پنجاه متر و شاید بیشتر در تنگه به جریان افتاده است. حال پرسش این است که چه سدی می‌تواند جلوی این آب را بگیرد؟

مراد از جمله «جَعَلَهُ دَكَّاءَ» در قرآن چیست؟

در قرآن کریم بعد از ساخت سد از قول ذوالقرنین چنین آمده است: «هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا»!

ترجمه: گفت این از رحمت پروردگار من است اما هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد آن را در هم می‌کوبد و وعده پروردگارم حق است^۱.

با توجه به معانی مختلف ماده (دَكَّ) مانند کوبیدن، ریگ و شن، دفن و ذلیل، علامه طباطبایی برای این آیه سه احتمال را مطرح کرده است؛ اول اینکه دَكَّ به معنی ذلیل باشد

۱- کهف، ۹۸.

۲- مکارم، ناصر، و همکاران، ۱۳۸۱، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۳۲.

و سد ذلیل یعنی سدی که از اهمیت و خاصیت بیفتد و ارزشی نداشته باشد. احتمال دوم این است که «ذکّ» به معنی دفن باشد و سد در میان خاک مدفون باشد. و احتمال سوم آن است که با توجه به معنی دیگر «ذکّ» کوه به صورت تل خاکی درآمده باشد. ایشان در پایان احتمال اول را می‌پسندند!

حال ببینیم کدامیک از این سه احتمال در مورد سد داریال صحیح است؟

اما احتمال اول و دوم منتفی است زیرا بنا به گفته جناب ابوالکلام هنوز بقایای یک دیوار آهنی در تنگه داریال وجود دارد پس معلوم است که این سازه نه در خاک دفن شده و نه چنان کوبیده شده که با زمین یکسان شده و اثری از آن باقی نمانده باشد. و اما احتمال سوم نیز به دو دلیل منتفی است. اول اینکه ظاهر این احتمال این است که سد ذوالقرنین همچنان سالم باشد اما از اهمیت و خاصیت افتاده باشد در حالیکه دیوار مورد ادعای جناب ابوالکلام تنها بقایایش نمودار و خراب شده است. دوم اینکه تنگه داریال در همهی ادوار تاریخی مورد توجه بوده است. برای نمونه ارنست اورسول که در سال ۱۸۸۲ از این گذرگاه گذشته است می‌نویسد: «به علت اهمیت سوق الجیشی این جاده، مرتب به آن می‌رسند و جاده آنقدر خوب است که با بهترین راه‌های سوییس برابری می‌کند»^۱. روسیه نیز در قرن هجدهم با استفاده از همین تنگه، تفلیس را اشغال کرد^۲. پس هیچ یک از این سه احتمال که در مورد سد ذوالقرنین مطرح است با دیوار مذکور هماهنگی ندارد و همهی اینها یعنی گذرگاه داریال محل سد ذوالقرنین نیست و آن سد در جای دیگری است.

۱- طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۸۳، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۳، ص ۵۴۳-۵۴۴.

۲- اورسول، ارنست، ۱۳۸۲، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، ج ۱، ص ۳۹۳.

۳- موسوی بجنوردی، سید کاظم ۱۳۸۱، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۶، مدخل باب الان به قلم عنایت الله رضا.

مردم داریال و اوصاف قرآنی مردم پای سد ذوالقرنین

قرآن کریم مردمی را که در کنار دو سد زندگی می‌کردند این گونه معرفی می‌کند: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونَهُمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا».^۱

«تا به میان دو کوه رسید، و در آنجا گروهی غیر از آن دو را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند».^۲

ابتدا باید دانست معنای این آیه چیست و سپس دید که آیا مردم ساکن داریال نیز در زمان کورش نیز بدان گونه بوده‌اند یا نه؟

مفسرین در تفسیر این آیه بیانات گوناگونی دارند که همه آن را می‌توان در دو قول خلاصه نمود. نخست اینکه آن مردم هیچ زبانی را جز زبان خود نمی‌دانستند و کسی نیز زبان آنان را نمی‌دانست حال به دلیل غرابت زبان یا هر دلیل دیگر و دوم اینکه آنها انسانهایی ساده و در استفاده از زبان کم بهره بودند.

اما تنها گفته‌ای را که می‌توان پذیرفت همان قول دوم است چنانچه مرحوم علامه طباطبایی (رحمه الله) و آیت الله مکارم شیرازی (مد ظله العالی) نیز بر همین باورند. چرا که ندانستن زبان قوم دیگر نمی‌تواند مشخصه‌ی قومی خاص باشد زیرا غالباً اقوام مختلف تنها به زبان خود آگاهی دارند و در تفاهم با اقوام و ملل دیگر از مترجم یا اشاره بهره می‌برند.

حال نوبت به این می‌رسد که آیا مردمی که در نزدیکی تنگه داریال در عصر کورش می‌زیستند نیز انسان‌های ساده و از نظر فکری عقب مانده بودند به طوری که در استفاده از گفتار در سطح ابتدایی بودند و معنای هیچ گفتاری را درک نمی‌کردند مگر به زحمت و مشقت.

در جواب می‌گوییم بررسی شرایط حساس این تنگه مانع از پذیرش این قول است زیرا این گذرگاه محل آمد و شد و تهاجم اقوام مختلف در زمانهای مختلف بوده است و پادشاهان ارمنی و گرجی به شدت به این منطقه توجه داشته‌اند پس بسیار بعید به نظر می‌رسد که

۱- کشف، ۹۳.

۲- مکارم، ناصر، و همکاران، ۱۳۸۱، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۲۳.

اقوامی را در این منطقه بسیار حساس جای دهند که در درک گفتار دیگران نیز ناتوان باشند. دیگر اینکه مردم این منطقه یا از گرجی‌ها بوده‌اند یا آلبانی‌ها یا آلانها یا آس‌ها یا سکاها یا سارمات‌ها که به هر صورت عدم آگاهی آنان از زبان بسیار بعید است. یعنی همه‌ی اقوام نزدیک ایشان قادر به درک گفتار بودند اما تنها ایشان ناتوان بودند چرا که همه‌ی این اقوام غالباً دارای زبانهای هم خانواده بوده‌اند و حتی بسیاری از مردم شمال غرب ایران مانند آلان‌ها، آس‌ها، سکاها و دیگران اصلاً آریایی بودند. و برخی مانند آس‌ها خود را ایزونی می‌نامیدند! دکتر ناتل خانلری می‌نویسد: اقوام سکایی و سمرتی و آلانی و چند طایفه‌ی بیابانگرد آسیای مرکزی نیز باید از نژاد ایرانی شمرده^۲. یا در جای دیگر در مورد زبان سکاها می‌نویسد: زبان سکایی باستان با زبان‌های مادی و پارسی درست یکسان نبوده اما تفاوت بسیار نداشته است^۳. دهخدا در مورد مردم آلبانی می‌نویسد: زبان این قوم شعبه‌ای از زبانهای آریائیست^۴. یا اینکه می‌نویسد: زبان آسیان لهجه‌ای از زبان فارسی قدیم است^۵.

چگونه می‌توان پذیرفت که دور تا دور ایشان اقوامی باشند که قادر به تکلم باشند اما این قوم که به گمان باید یکی از همین طوایف باشند آنقدر عقب مانده باشند که قادر به تکلم نباشند.

ابتدا باید ثابت شود که مردم داریال قادر به استفاده از گفتار نبوده‌اند و سپس ثابت شود که کورش نیز به این منطقه آمده است. نه اینکه با یک احتمال غیر مستند لشکرکشی کورش را به داریال برسانیم و سپس مردم داریال را مردمی ساده بشماریم تا آنجا که قادر به استفاده از گفتار هم نباشند.

۱- نک: ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۴۸، درباره زبان آسی، ص ۱، مقدمه.

۲- ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۵۴، تاریخ زبان فارسی، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۰۳.

۴- دهخدا، ۱۳۷۷، لغت نامه، ج ۱، ص ۸۹.

۵- همان، ج ۱، ص ۱۴۴.

دین کورش و هخامنشیان

جناب ابوالکلام به دلیل اینکه ذوالقرنین شخصی خداپرست و مورد تایید قرآن بوده است برای نشان دادن همانندی میان این دو شخصیت کورش را زرتشتی معرفی می‌کند و می‌گوید اگر کورش بت پرست بود هرگز یهود به او توجهی نمی‌کرد.

نگارنده گوید این گفته از دو جهت مخدوش است. نخست اینکه استدلال به تورات چنانچه گذشت ارزشی ندارد چرا که انبیای بزرگی همانند سلیمان و داوود (علیهما السلام) نیز وجهه‌ی خوبی در تورات ندارند حال این دلیل بر این می‌شود که ایشان انسانهای پاک و درستکاری نبوده‌اند؟ و دیگر اینکه اگر اینگونه بخواهیم استدلال کنیم در نقض گفته‌های ابوالکلام باید گفت روحانیون معبد مردوک و بعل و نبو و دیگر بت‌ها نیز کورش را حامی و پرستنده‌ی خدای خود خوانده‌اند و از آنجا که آنان بت‌پرست بوده‌اند دلیلی ندارد که از شخصی خدا پرست که خدایی خدایانشان را منکر است تعریف و تمجید کنند پس معلوم است کورش نیز بت پرست بوده است.

اگر از پاسخ‌های نقضی بگذریم باید در دو زمینه بحث شود اول اینکه دین و آیین کورش چه بوده است؟ و دیگر اینکه سیره عملی کورش به فرض زرتشتی بودن او چگونه ارزیابی می‌شود؟

ابتدا باید دانست که میان دانشمندان و صاحب نظران اتفاقی بر سر دین هخامنشیان وجود ندارد. در نتیجه آنچه مرحوم میر مدرس آورده‌اند که: «از بدیهیات تاریخی است که هخامنشیان و پیشتر از آنها مادها بر دین زرتشت بوده‌اند»^۱ کاملاً نادرست است.

یحیی ذکاء در این باره می‌نویسد: تاکنون درباره دین هخامنشان، سخنان فراوان و ضد و نقیض گفته و نوشته شده است.^۲ برخی ایشان را زرتشتی می‌دانند مانند بار، کامرون^۳،

۱- میر مدرس، سید موسی، ۱۳۷۳، کورش و ذوالقرنین از دیدگاه تاریخ و آیین، ص ۷۴.

۲- یزدان پرست، محمد حمید، ۱۳۸۷، نامه ایران، ج ۴، ص ۱۹، مقاله رازگشایی از آیین هخامنشیان به قلم یحیی ذکاء.

۳- دوشن گیمن، ژان، ۱۳۸۵، دین ایران باستان، ترجمه رویا منجم، ص ۲۲۴. البته دکتر مولایی کامرون را در مخالفان زرتشتی بودن هخامنشیان هم ذکر کرده است چنانچه به زودی می‌آید.

لومل، زئر، هرتسفلد و برخی معتقدند که ایشان از دوران داریوش زرتشتی شده‌اند مانند گرشویچ و برخی ایشان را پیرو دینی تغییر یافته از دین زرتشت می‌دانند مانند دوشن گیمن^۱، ماریان موله و مولتن و برخی دین ایشان را دین پیش از زرتشت می‌دانند مانند بنونیست، کریستین سن، نیبرگ، ویدن گرن و کوپیر^۲.

طبق نوشته‌های دکتر چنگیز مولایی که خود نیز از منکرین زرتشتی بودن هخامنشیان است دانشمندانی همچو هارتمان، میه، کامرون، نیبرگ، موله، دیاکونوف، داندامایف، و لُوکوک از کسانی هستند که منکر زرتشتی بودن ایشانند^۳.

کریستین سن درباره دیدگاه بنونیست و نیبرگ گوید: «بنونیست» به گونه‌ای مجاب کننده و قاطع اثبات کرده که نه مآدها و نه ایرانیان عصر داریوش و خشایار شاه پیرو مکتب زرتشت نبوده‌اند^۴. وی در ادامه گوید: نیبرگ با پذیرا شدن این نظریه دلایل تازه‌ای در تایید براهین «بنونیست» ارائه می‌دهد^۵.

کوروش و حمایت از بت پرستان

یکی از اصلی‌ترین دلایلی که نشان دهنده دوگانگی میان باورهای کوروش و ذوالقرنین می‌باشد مسئله تساهل دینی کوروش و احترام وی به بت‌ها و آباد سازی بتخانه‌هاست. فعلا سعی نداریم کوروش را بت پرست معرفی کنیم. هرچند که ظاهر گفته‌هایش احترام و پرستش و درخواست کمک از بت بزرگ (مردوک) و دیگر بت‌های بین‌النهرین است. تنها چیزی که

۱- دوشن گیمن گوید: «کیش هخامنشیان، دست کم از آن داریوش و به طریق اولی کوروش، و جانشینان او تا اردشیر منشعب از اصلاح زردشتی نبود» (دوشن گیمن، ژان، ۱۳۸۵، اورمزد و اهریمن، ترجمه عباس باقری، ص ۳۰).

۲- رضی، هاشم، ۱۳۹۰، آیین مغان، خلاصه ای از صفحات ۳۲-۳۴.

۳- موسوی بجنوردی، کاظم، ۱۳۹۳، تاریخ جامع ایران، ج ۴، ص ۴۰۵، مقاله دین هخامنشیان، به قلم دکتر چنگیز مولایی.

۴- کریستین سن، آرتور، ۲۵۳۵، آفرینش زیانکار در روایات ایرانی، ترجمه احمد طباطبایی، ص ۳۹.

۵- همان ص ۳۹. برای اطلاع از دیدگاه بنونیست نگ : بنونیست، امیل، ۱۳۷۷، دین ایرانی بر پایه متنهای معتبر یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، ص ۱۲ به بعد.

ما در پی آن هستیم این است که سیاست مذهبی کورش هیچ ارتباطی با سیاست مذهبی ذوالقرنین ندارد.

جناب ابوالکلام کورش را پیرو راستین زرتشت می‌داند. در حالیکه رفتار او آنچنان که مشهور است در تعارضی آشکار با مبانی یگانه پرستی است. چگونه ممکن است کورش همان ذوالقرنین باشد در حالیکه اعتقادات پوچ بت پرستان را محترم می‌شمارد و آنها را در پرستش بتان خویش آزاد می‌گذارد و نیز دستور آباد سازی بت خانه‌ها را صادر می‌کند و فرمان می‌دهد که بتهایی را که نبونید (نبونایید) برده بود را به شهرهایشان بازگردانند!

جناب ابوالکلام برای نشان دادن هماهنگی میان باورهای کورش و یهودیان گوید: کورش و یهودیان اعتقادات نزدیکی داشتند و به همین خاطر بعدها یهودیان، زرتشت را از شاگردان انبیاء بنی اسرائیل دانستند و در اخبار مورخین اسلامی مانند طبری اخباری مانند آن نقل شده است.

اما غافل از اینکه آنچه طبری و امثال وی درباره زرتشت از علمای یهود نقل کرده‌اند این است که طبق روایت گروهی از علمای یهود زرتشت شخص کذابی بود که مورد نفرین یکی از پیامبران بنی اسرائیلی قرار گرفت.^۲

۱- ارفعی، عبدالمجید، ۱۳۸۹، فرمان کورش بزرگ، ص ۴۸-۵۰. و نیز رضایی، عبد العظیم، ۱۳۷۱، تاریخ ده هزار ساله ایران، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲- طبری، محمد بن جریر، ۱۹۳۹، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، ص ۳۸۴.

کتیبه‌های کورش و شادی بت پرستان



برای اینکه به شخصیت کورش و خدمات وی به بت‌پرستان آگاه شویم به کتیبه‌ی وی مراجعه می‌کنیم. این لوحه استوانه‌ای که در سال ۱۸۷۹ توسط هرمزد رسام کشف شد به زبان بابلی نو نگارش یافته و در بردارنده فرمان کورش در هنگام فتح بابل است. در این جا تنها بخش‌هایی از این کتیبه را می‌آوریم تا خواننده خود به قضاوت بنشیند. ترجمه ارائه شده به دست توانای دکتر عبدالمجید ارفعی انجام گرفته است. هرچند نگارنده برای اطمینان به چندین ترجمه دیگر نیز مراجعه کرده است از جمله ترجمه دکتر ایروینگ فینکل^۱ موزه دار بخش خاورمیانه موزه بریتانیا، ترجمه دکتر حسین بادامچی^۲، ترجمه دکتر شاهرخ رزمجو^۳ و و نیز ترجمه پی‌یر لوکوک^۴. ما ترجمه‌ی جناب ارفعی را به خاطر مقبولیت عمومی ایشان برگزیدیم هر چند مطالب دیگر ترجمه‌ها نیز همانند ترجمه ایشان است.

بند ۲۲ - (منم کورش) از تخمه پادشاهی‌ای جاودانه آنکه پادشاهیش را خداوند (مردوک) و نبو دوست می‌دارند.

۱- فینکل، ایروینگ، ۱۳۹۱، منشور کورش.

۲- بادامچی، حسین، ۱۳۹۲، فرمان کورش بزرگ، ص ۱۰-۱۶.

۳- رزمجو، ترجمه فارسی کتیبه کورش، نسخه پایگاه www.britishmuseum.org.

۴- لوکوک، پی‌یر، ۱۳۸۹، کتیبه‌های هخامنشی ص ۲۱۰-۲۱۵.

بند ۲۳ - با شادی و شادمانی در کاخ شهریاری خویش اورنگ سروری خویش بنهادم، مردوک سرور بزرگ، مهر دل گشاده‌ام که د {وستاندار} بابل است به خواست خود به {خویشتن گردانید} {پس} هر روز پیوسته {آشکارا} در گرامیداشت او کوشیدم.

بند ۲۶ - ... از کردارهای من شاد شد و.

بند ۲۷ - {آنگاه} مرا، کورش، پادشاهی که پرستنده‌ی وی است و کمبوجیه فرزند زاده شده‌ی من و همگی سپاهیانم را.

۲۸ - با بزرگواری افزونی داد و ما به شادمانی، در آشتی تمام، کردارهایمان به چشم او زیبا جلوه کرد و {ما} والاترین پایه‌ی {خداییش} را ستودیم.

بند ۳۲ - {و نیز پیکره‌ی} خدایان باشند در میانه آنها {که از آن شهرها نبوناید به بابل آورده بود} را {پس از بازسازی پرستشگاه‌هایشان} به جای‌های نخستین بازگردانیدم و {همه آن پیکره‌ها را} تا به جاودان در جای {نخستین شان} بنشاندم.

بند ۳۳ - {و نیز پیکره‌ی} خدایان سومر و اکد را که نبونید {بی بیم} از خشم سرور خدایان {مردوک} به بابل اندر آورده بود، به فرمان مردوک، خدای بزرگ، به شادی و خوشی.

بند ۳۴ - در نیایشگاه‌هایشان بنشاندم - جای‌هایی که دل آنها شاد گردد - باشد که خدایانی به جای‌های {نخستین شان} بازگردانیدم.

بند ۳۵ - هر روز در برابر خداوند (= مردوک) و نبو دیر یازی از بهر من بخواهند که به مردوک خدای من، گویند که به پادشاهی که {با بیم} تو را پرستنده است و کمبوجیه پسرش.

بند ۳۶ - بی گمان باش بهل تا آن زمان {سهمیه رسان نیایشگاه‌هایمان باشند} با روزهایی بی هیچ گسستگی!

اگر این کتیبه واقعا از آن کورش باشد چنانچه مشهور میان مورخین نیز همین است به هیچ وجه نمی‌توان برای آن توجیهی درست کرد. کارهایی مانند پرستش بت‌ها و آباد سازی

۱- ارفعی، عبدالمجید، ۱۳۸۹، فرمان کورش بزرگ، ۵۰ - ۴۸.

بتکده‌ها، یاری خواستن از ایشان و دیگر چیزهایی که گفته شد هرگز از بنده‌ای سر نمی‌زند چه برسد به کسی که قرآن در وصف او آیاتی چند دارد.

علاوه بر منشور کورش کتیبه‌ی دیگری در سال ۱۸۵۶ در حران پیدا شد که در زمان پادشاهی کورش نوشته شده است در این کتیبه پس از شرح بیدادگری‌های نبونید چنین آمده است:

«کورش برای ساکنان بابل وضعیت صلح برقرار کرد. او سربازانش را از اِکور دور نگه داشت. او گله‌ی بزرگی را با تبر ذبح کرد و گوسفندان آسروی زیادی را سر برید. بخور بسیاری در مجمر سوزاند و دستور داد تا پیشکش‌های مرسوم برای خدایان بیشتر شود. او همواره خدایان را می‌پرستید و با چهره در برابرشان به خاک می‌افتاد. کردار راست در قلبش گرمی بود.

او خود ...

تصویر خدایان بابل، چه نرینه و چه مادینه، به معابدشان بازگردانده شدند. او خدایانی را مسندشان را ترک گفته بودند به معبدشان بازگرداند»^۱.

در این کتیبه نیز کورش قربانی‌های زیادی به بت‌ها تقدیم می‌کند و دستور می‌دهد که پیشکش‌های مردمی برای بت‌ها افزوده شود. در این کتیبه تصریح می‌شود که کورش بت‌ها را می‌پرستید و در برابر آنان سجده می‌کرد.

از دیگر کتیبه‌های معروف، سالنامه نبونید است که در آن چنین آمده است: «در سومین روز ماه آراهسامنا (هفتم آبان)، کورش به بابل وارد شد. ترکه‌های سبز در برابرش گسترده شد و دولت صلح بر شهر حاکم شد. کورش بر همه بابل درود فرستاد. او گباروی حاکم، حاکمان دون پایه را منصوب کرد. از ماه کیسلیمو تا ماه آذارو، خدایان اکد، که نبونید وادارشان کرده بود به بابل بیایند، به شهرهای خویش بازگشتند. در شب یازدهمین روز ماه آرهسامنا (پانزدهم آبان)، او گبارو درگذشت. در روز [...] از ماه آدارو همسر شاه درگذشت.

۱- وکیلی، شروین، ۱۳۹۲، کورش رهایی بخش، ص ۶۸۲-۶۸۳ و نیز نک: ارفعی، عبدالمجید، ۱۳۸۹، فرمان کورش بزرگ، ص ۲۳-۲۵.

از بیست و هفتمین روز آدارو تا سومین روز نیسانو (۲۹ اسفند تا ۶ فروردین) مراسم اشک افشانی رسمی در اكد اجرا شد. همه‌ی مردم با موهای پریشان آمد و شد می‌کردند. تا آنکه در روز چهارم (هفتم فروردین) کمبوجیه، به معبد [...] رفت. کاهنِ ایای نو که [...] گاو نر [...].

آمدند و به کمک دسته‌هایی [...] بافتند و هنگامی که او نیزه‌ها و ترکش‌های چرمی را به تصویر نبو [...]،

نبو از [...] به اسائیل بازگشت. با پیشکش گوسفندهایی در برابر بل و خدای ماربیتی^۱! همانگونه که گفته شد کورش پس از فتح بابل، به معبد مردوک رفت و خدای بابلیان را ستایش کرد. اما این ابراز دوستی و علاقه منحصر به بت مردوک نبود بلکه وی بت «سین» خدای ماه را نیز گرامی داشت. چنانچه مورخین گویند نبونید در چند سال پایانی فرمانروایی خود تلاش فراوانی کرده بود که از منزلت مردوک بکاهد و به شکوه سین بیفزاید. در حقیقت رقابتی میان پیروان سین و مردوک در گرفته بود که توقع می‌رفت پادشاه جدید به جرم کارهای نبونید و طرفداری از مردوک، اهمیت سین را نادیده بگیرد. اما کورش بدون توجه به این درگیری‌ها پس از ورود به حران در کتیبه‌ای نوشت: [وقتی خدا=مردوک؟] عنایت فرمود [او مرا] برگزید [تا به کشور بابل] و مردم آن [حکومت کنم]، سین، ماه آسمان و جهان زیرین، با نشانه عنایت [ستارگی] خود، چهارگوشه جهان را به من عنایت فرمود و من خدایان را به مکانهای مقدس آنها بازگردانیدم^۲!

در سند دیگری از شهر اور نیز گوید: «خدای بزرگ اور بوده که اقتدار شاهانه را به پادشاه پارسی اهدا کرده است»^۳.

۱- همان، ص ۶۷۰ و نیز ارفعی، ۱۳۸۹، فرمان کورش بزرگ، صص ۱۴-۱۶.

۲- گرشویچ، ایلیا، ۱۳۸۷، تاریخ ایران دوره هخامنشی، دفتر دوم از جلد دوم، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۴۳۳، بخش مدراک بابلی درباره حکومت هخامنشیان به قلم آل. اوپنهایم. و نیز وکیلی، ۱۳۹۲، کورش رهایی بخش، ص ۴۰۶-۴۰۷.

۳- وکیلی، ۱۳۹۲، کورش رهایی بخش، ص ۴۰۷.

دو آجر با کتیبه چهار سطری مربوط به معابد اوروک وجود دارد. کورش در این کتیبه‌ها آخرین پادشاهی است که در «اِئانا» دست به ساخت و ساز زده است.^۱

متن کتیبه اور چنین است: «کورش شاه جهان، شاه انشان؛ خدایان بزرگ همه کشورهای [جهان] را به من عنایت فرمودند و من زندگی را در زمین آرام کردم».^۲

دو آجر دیگر نیز در معابد شهر اور کشف شده است که بر آن چنین نوشته شده است: «من کورش هستم (UVB NO31 می افزاید: شاه همه کشورها) که ساختم (UVB NO31): که دوست دارم) از گیلا و ازیدا را پسر کمبوجیه، شاه نیرومند».^۳

پی یر بریان نیز گوید: «در واقع، اسناد و مدارک متعددی درباره ساختمان معبد اوروک امضای کورش را دارند: «کورش، پادشاه سرزمین‌ها، دوستدار، اساهیل و اسیدا، پسر کمبوجیه، پادشاه مقتدر، من» در مراکز دیگر نیز به همین ترتیب است».^۴

سندی دیگر در دست داریم که به «منشور صنعتگران» مشهور است. در این کتیبه صنعت‌کاران متعهد می‌شوند که تنها در کارگاه بازسازی معبد «اِئانا» کار کنند و سوگند ایشان به نام «بعل، نبو و اعلیحضرت کورش، شاه بابل» است و در صورتیکه صنعت‌کار به وعده خود عمل نکند مقصر شناخته شده و «از سوی خدایان و پادشاه مجازات خواهد شد».^۵

شاهد دیگر در ادامه کار معابد مشرکین، اسنادی بابلی است که نشان می‌دهد در دوره فرمانروایی کورش و کمبوجیه معابد ابابره در سیپر و معبد ائانا در اوروک به دستور ادارات

۱- درباره ساخت و ساز معابد نک: گرشویچ، ایلیا، ۱۳۸۷، تاریخ ایران دوره هخامنشی، دفتر دوم از جلد دوم، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۲۷۰، بخش کورش بزرگ به قلم ماکس مالوان.

۲- همان، ص ۴۳۴، بخش مدرک بابلی درباره حکومت هخامنشیان به قلم آل. اوپنهایم. و نیز داندامايف، محمد. ا.، ۱۳۹۱، ایرانیان در بابل هخامنشی، ترجمه محمود جعفری دهقی، ص ۱۱۳.

۳- گرشویچ، ایلیا، ۱۳۸۷، تاریخ ایران دوره هخامنشی، دفتر دوم از جلد دوم، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۴۳۴، بخش مدرک بابلی درباره حکومت هخامنشیان به قلم آل. اوپنهایم.

۴- بریان، پی یر، ۱۳۸۲، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار ج ۱، ص ۱۲۸ و نیز نک: داندامايف، محمد. ا.، ۱۳۹۱، ایرانیان در بابل هخامنشی، ترجمه محمود جعفری دهقی، ص ۱۱۳.

۵- همان، ص ۱۸۷.

دولتی موظف بودند کارگران خود را برای احداث پردیس‌های سلطنتی در نزدیکی سیپر و اوروک اعزام کنند!

در پایان باید گفت به فرض که همه‌ی این متون ساخته و پرداخته کاهنان معابد باشد باز هم شاهد بر سیاست تساهل دینی هخامنشیان و آزادی بت پرستان است.

پرستش خدایان متعدد از سوی کورش در نوشته‌های مورخین یونانی نیز زیاد به چشم می‌خورد که از میان آنها به چند نمونه بسنده می‌شود:

۱- «کورش فرمان داد به درگاه خدای بزرگ و خدایان دیگر قربانی نمایند و از آنان طلب یاری نمود»^۱.

۲- «کورش چون این سخنان بشنید رو به درگاه خدایان آورد و گفت: «از شما مسئلت می‌کنم تفضل فرمایید تا من بتوانم در برابر این همه محبت و احترام، به کمک اعمال شایسته خود، موفق و پیروز شوم.»^۲

۳- «کورش به قصری که برای او تهیه کرده بودند عزیمت نمود نخستین عملش قربانی به شکرانه نعمت‌های بی‌کرانی بود که خدایان به وی و یارانش ارزانی داشته‌اند و سپس به اداره امور پرداخت»^۳.

۴- «چهار گاو بزرگ و بسیار زیبا که بایستی در معبد قربانی شوند بیرون آمدند. دنبال حیوانات موبدان که باید آنها را قربانی کنند خارج شدند- در پارس رسم است که قربانی باید به دست موبدان انجام گیرد- متعاقب موبدان اسپانی که باید به افتخار آفتاب قربانی شوند و سپس ارابه سفیدرنگ پر از گل و ریاحین به قصد معبد، و پشت سر آن ارابه سفید دیگری پر از گل به افتخار خورشید جهان‌تاب، و بالاخره ارابه سومی که اسپان آن با

۱- داندامایف، محمد ا.، ۱۳۹۱، ایرانیان در بابل هخامنشی، ترجمه محمود جعفری دهقی، ص ۳۲.

۲- گزنفون، ۱۳۸۶، کورش نامه، ترجمه رضا مشایخی، ص ۸۸.

۳- همان، ص ۱۳۲.

۴- همان، ص ۲۱۸-۲۱۹.

پارچه‌های ارغوانی پوشیده شده بود، و متعاقب آن موبدان که هریک مجمر آتش مصری به دست داشتند خارج شدند^۱.

۵- «بالاخره پس از طی مسافت طولانی به محوطه بزرگ معبد رسیدند و به شکرانه پیروزی‌های بزرگ که نصیبشان شده بود، به درگاه خدایان و به افتخار خورشید تابان قربانی‌های متعدد تقدیم داشتند»^۲.

۶- «کوروش پس از مراجعت از هفتمین مسافرت خویش بنابر رسم و آیین پارسیان قربانی‌های متعدد در راه خدایان ایثار نمود و به ستایش و نیایش پرداخت»^۳.

۷- «آن‌گاه کوروش به راز و نیاز و ایثار قربانی به درگاه خدایان پرداخت و چون طالع خویش را در فتح و پیروزی یافت امر داد سپاه حرکت کند»^۴.

هرودوت نیز درباره آداب پرستش پارس‌ها از قدیم تا روزگار خودش می‌گوید: «رسم آنها چنین است که به مرتفع‌ترین نقاط کوهستان صعود می‌کنند و در آنجا قربانی‌هایی به زوس خداوندی که نام او را بر کائنات و افلاک اطلاق کرده‌اند اهداء میکنند. آنها برای خورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد نیز هدایائی قربانی میکنند. اینها تنها خدایانی هستند که پارس‌ها از قدیم برای آنها قربانی میکرده‌اند»^۵.

تداوم سیاست تساهل دینی پس از کوروش

پیش از گفت‌وگو درباره تداوم سیره کوروش از سوی دیگر پادشاهان هخامنشی باید پرسید به چه دلیل باید در این باره نیز به ارائه شواهد پرداخت؟

پاسخ این است که به دو دلیل نیازمند اثبات این سیره هستیم از جهتی ابوالکلام با آوردن متن‌هایی از داریوش وی را زرتشتی معرفی می‌کند و از این طریق گوید چون بین او و

۱- همان، ص ۲۴۳.

۲- همان، ص ۲۴۴.

۳- همان، ص ۲۶۶.

۴- همان، ص ۱۸۱.

۵- هرودوت، ۱۳۸۲، ترجمه هادی هدایتی ج ۱، ص ۲۱۵-۲۱۶.

کوروش فاصله زمانی کمتر از یک دهه وجود دارد پس به ناچار کورش نیز زرتشتی بوده است. و به دیگر سخن گوید از آنجا که داریوش بر همان باور گذشتگان بوده است پس کورش نیز بر همان دینی بوده که داریوش بر آن بوده است.

از جهت دیگر چنانچه گذشت برخی از دانشمندان همانند شبلی نعمان و پروفیسور طاهر رضوی بر این باور بودند که داریوش همان ذوالقرنین است. ما با نشان دادن شواهدی خواهیم دید که داریوش نیز همچو کورش به ستایش بتان و خدایان باطل پرداخته است و او نیز گزینه مناسبی برای انطباق با ذوالقرنین نیست.

کمبوجیه و بت‌ها

نام کمبوجیه چنانچه گذشت در چند جا به همراه کورش یاد شده است از جمله در کتیبه کورش و همچنین در سالنامه نبونید. کورش در نوروز ۵۳۷ پ.م. پسرش کمبوجیه را به عنوان شاه بابل برگزید. کمبوجیه در مراسمی، که طبق سنن بابلی ترتیب داده شده بود، شرکت کرد. او به جای رفتن به سیپار، به معبد نبو در شرق بابل رفت و در آنجا مراسم مقدماتی را برای حضور در اساگیل به انجام رساند!

وی سپس در معبد مردوک حاضر شد و لباس مخصوص بابلیان را پوشید و دست بت مردوک را در دست گرفت و شاه رسمی بابل شد. بر بسیاری از لوحه‌های بابلی از این دوران، تاریخ‌ها به صورت «سال اول کورش، شاه سرزمین‌ها و کمبوجیه شاه بابل» ثبت شده است.^۱ تقدیم قربانی به بت بل و پسرش از دیگر اقدامات وی بود.^۲

وی پس از فتح مصر نیز همانند فراعنه، سنن مصری را پاس داشت و به خدایان ادای احترام و مراسم ایشان را سرپرستی کرد.^۳ بر خلاف برخی گزارش‌های هرودوت و امثال او

۱- وکیلی، ۱۳۹۲، کورش رهایی بخش، ص ۳۴۶.

۲- همان ص ۳۴۷.

۳- داندامايف، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۷۷.

۴- نک: وکیلی، شروین، ۱۳۹۰، داریوش دادگر، ص ۷۸۸.

شواهد باستان شناختی نشان از این دارد که هیچ گونه تخریبی در معابد عصر کمبوجیه دیده نمی‌شود!

کمبوجیه پس از ورود به مصر از پشتیبانی گروهی از دانشمندان برخوردار شد. یکی از این دانشمندان شخصیتی به نام «وجا-هور-رسنه» است که علاوه بر دریاسالاری، پزشکی نامدار بوده است.^۱ کمبوجیه به پیشنهاد وی نام «مسوتی رع» یعنی زاده‌ی خدای رع را برای خویش برگزید.^۲ تندیس از وی به بلندای هفتاد سانتیمتر در موزه واتیکان نگهداری می‌شود که بر خود نوشته‌ای به خط هیروگلیف دارد که گویای سیاست پادشاهان هخامنشی با خدایان مصری است. وجاهورسنه در کتیبه خود گوید: «شاه بزرگ تمام سرزمین‌های بیگانه، کمبوجیه، به مصر آمد و تمام بیگانگان را از تمام کشورهای بیگانه همراه با خود آورد.....
 اعلیحضرت (کمبوجیه) مرا به مقام پزشک دربار خویش برکشید و باعث شد تا من در مقام ندیم و کارگزار کاخ با او همراه شوم، و فرمان دادم تا نام درباری‌اش مسوتی رع (زاده‌ی رع) را به عنوان شاه مصر بالا و پایین تدوین کنم».^۳

در ادامه وجاهورسنه برای کمبوجیه از عظمت و شکوه خدایان مصری و لزوم پاسداشت معبد «نئیت» می‌گوید. وی از کمبوجیه درخواست می‌کند که همانند سابق به بیگانگان اجازه ورود به معبد «نئیت» داده نشود که با پاسخ گرم پادشاه روبرو می‌شود.^۴

پس از این گوید: «اعلی حضرت فرمان داد تا درآمد استان «واکف» به ایزدان سائیس و نئیت بزرگ داده شود، که مادر خداست. اعلی حضرت فرمان داد که تمام جشنها و همه دارئی‌هایشان هم چنان که سابق بر این بوده دوباره برقرار شود. اعلی حضرت چنین

۱- همان، ص ۷۸۹ و نیز نک: تاریخ هخامنشی، ج ۲، هلن سانیسیسی وردنبورخ، آملی کورت، ترجمه ثاقب فر، ۱۳۸۸، مقاله، تخریب بت خانه‌های بابل به دست خشایارشا.

۲- شرح کارهای وی را در وکیلی، شروین، ۱۳۹۰، داریوش دادگر، ص ۱۰۰ به بعد بخوانید.

۳- همان ص ۱۰۱.

۴- نک: همان، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۵- نک: همان، ص ۱۰۴.

فرمانهایی داد چون من او را از عظمت سائیس آگاه کردم، همان جایی که همه خدایان اورنگ جاودان خود را در آن جا نهادند»^۱.

سپس گوید: «شاه مصر بالا و پایین، کمبوجیه به سائیس آمد. اعلیحضرت شخصا به معبد نئیت آمد. مانند تمام پادشاهان پیشین او در برابر علیا حضرت (نئیت) بر پا ایستاد. مانند تمام پادشاهان خوب پیشین قربانی بزرگی گزارد از تمام چیزهای خوب برای نئیت، ماده خدا؛ و برای تمام خدایان بزرگ سائیس. اعلیحضرت چنین کرد، چون من او را از عظمت علیا حضرت خبردار کردم که مادرِ خودِ رع است»^۲.

وی در ادامه گوید: «اعلیحضرت تمام کارهای سودمند را در معبد نئیت به انجام رساند. او مانند همه شاهان پیش از خود در اندرونی معبد نئیت نذرهایی را برای سرور جاودانگی گزارد»^۳.

کتیبه دیگری بر روی سنگ مزار «آپیس» در سراپیوم ممفیس^۴ وجود دارد که در زمان پادشاهی کمبوجیه به سال ۵۲۴ دفن شده است. در این کتیبه کمبوجیه در لباسی مصری در حالیکه زانو بر زمین گذاشته است دیده می‌شود. متن کتیبه چنین است: «[سال] ۶ سومین ماه فصل شِمو روز ۱۰؟ به دوران اعلیحضرت شاه مصر علیا و سفلی [...] صاحب زندگی جاودان، خدای مرحوم حمل شد در اصلح و آرامش به سوی مغرب زیبا و او را در گورستان به استراحت گذاشتند] در [جای او] که جایی است که اعلیحضرت برای او ساخته است [بعد از آن که برای او انجام دادند] تمام [تشریفات و مراسم را] در تالار مومیایی گری [...] همه چیز مطابق همان شد که اعلیحضرت گفته بود»^۵.

۱- همان، ص ۱۰۴-۱۰۵.

۲- همان، ص ۱۰۵.

۳- همان، و نیز نک: کورت، آملی، ۱۳۷۹، هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۴۹ به بعد و نیز بروسوس، ۱۳۸۸، شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه هایدو مشایخ، صص ۷۳-۷۵.

۴- بروسوس، ماریا، ۱۳۸۸، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۷۷.

۵- بریان، پی، ۱۳۸۲، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج ۱، ص ۱۵۷ و نیز نک: کورت، آملی، ۱۳۷۹، هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۵۱.

بر روی تابوت سنگی گاو آپیس نیز کتیبه‌ای این چنین نقش بسته است: «هوروس، پیوند دهنده‌ی دو سرزمین، شاه مصر علیا و مصر سفلی، مسوتی-رع، پسر رع، کمبوجیه، زندگی جاودان یابد: به عنوان یادبودی برای پدرش آپیس-اوزیریس، تابوت سنگی بزرگی از سنگ گرانیت ساخت، اهدا شده‌ی شاه مصر علیا و مصر سفلی، مسوتی-رع، پسر رع، کمبوجیه، که عمر دراز، دوام، قدرت، تندرستی، خوشی به او داده شده، تا جاودان شاه مصر علیا و مصر سفلی بماند»^۱. چنانچه می‌بینید در این متن کمبوجیه پسر رع خدای خورشید معرفی شده است.

در کتیبه دیگری بر یک مهر چنین آمده: «پادشاه مصر علیا و سفلی، کمبوجیه، محبوب [الهه] او آجت، پادشاه [شهر] ایمت، بزرگ، چشم خورشید، ملکه آسمان، ملکه خدایان، که به او زندگی داده شده است، چون به آفتاب»^۲.

سندی به زبان دموتیک بر پشت سندی پاپیروسی نوشته شده که از دوران کمبوجیه درباره امور مالی معابد بر جای مانده است. وی دستور می‌دهد سهمیه الوار و هیزمی که طبق سنت به معابد خدایان داده می‌شود به طور مستقیم به آنها داده نشود که در این میان سه معبد ممفیس، معبد ونخیم و معبد پراپیس استثنا شده است. پیشکشی چارپایان به معابد مذکور نیز همانند سه معبد دیگر ادامه می‌یابد و کمبوجیه دستور می‌دهد که سهم این معابد همانند گذشته پرداخت شود. اما پیشکشی ماکیان تنها برای سه معبد مذکور ادامه می‌یابد و روحانیون دیگر معابد باید برای پیشکشی خدایان، غاز پرورش دهند^۳. این سند بهترین شاهد بر این است که هنوز معابد به کار خود مشغول بودند و تنها کمبوجیه سهمیه آنان را با حساب و کتاب پرداخت می‌کرد. در نتیجه به قول داندامایف مدرکی درباره تفاوت رفتار کورش و کمبوجیه درباره مسائل مذهبی وجود ندارد^۴.

۱- بروسیوس، ماریا، ۱۳۸۸، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۷۷.

۲- بریان، پی یر، ۱۳۸۲، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، ج ۱، ص ۱۵۸ و نیز نک: بروسیوس، ۱۳۸۸، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۷۲-۷۳.

۳- برای اطلاع از متن سند نک: بروسیوس، ۱۳۸۸، شاهنشاهی هخامنشی، ص ۸۱-۸۲.

۴- داندامایف، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۷۸.

داریوش و «خدایان دیگری که هستند»^۱

پس از کمبوجیه همچنان خدایان بابلی مقام خود را حفظ کردند. در کتیبه‌ای که در سال ۵۱۰ پیش از میلاد در بابل نوشته شده است شخصی به نام «آسه پشین» نزد خدایان بل و نبو و همچنین داریوش متعهد می‌گردد شخص خاصی را به تجارت خانه «اِگیبی» تحویل دهد.^۲

داریوش همین سیاست را در مصر ادامه داد. و جاهورسنه پزشک خصوصی کمبوجیه از سوی داریوش در مقام خود ابقاء شد وی در کتیبه خودگوید: شاه (داریوش) به اوزیریس-هماگ این‌ها را پیشکش کرد: هزاران نان و آبجو، گوشت و پرند و بسیاری از چیزهای خوب و پاکیزه دیگر را، برای آن که «کا»ی (روح) مردی- رئیس پزشکان، و جاهورسنه- نزد خدایان استان سائیس سرافراز گردد^۳. وی در پایان کتیبه گوید که داریوش او را به مصر برگرداند تا پاره‌ای از کارها عمرانی را به انجام برساند.^۴

مجسمه‌ای از داریوش در سال ۱۹۷۲ در شوش بدست آمد که اکنون در موزه ملی ایران نگهداری می‌شود این مجسمه را از مصر به شوش آورده‌اند. در این مجسمه، داریوش، شاه مصر خوانده شده است و بر پایه‌ی مجسمه کتیبه‌ای به خط هیروگلیف است که بخشی از آن چنین است: شاه مصر علیا و مصر سفلی، فرمانروای دو سرزمین، داریوش، همیشه جاوید، شاه بزرگ، شاه شاهان، فرمانروای بلند مرتبه (همه‌ی) سرزمین‌ها، (پسر) پدر خدا، ویشناسپه، هخامنشی، که در مقام شاه مصر علیا و مصر سفلی نشسته، بر جایی نشسته که در آن جا هوروس بر زندگان فرمان می‌راند، مانند رع، اولین خدا تا جاودان.^۵

۱- برگرفته از نام کتاب ووتر هنکلن (به منابع رجوع شود).

۲- داندامایف، محمد ا.، ۱۳۹۱، ایرانیان در بابل هخامنشی، ترجمه محمود جعفری دهقی، ص ۵۹.

۳- وکیلی، شروین، ۱۳۹۰، داریوش دادگر، ص ۱۰۲.

۴- نک: همان ص ۱۰۶-۱۰۷ و نیز نک: بریان، پی یر، ۱۳۸۲، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، ج ۱، ص ۹۸۶.

۵- بروسیوس، ۱۳۸۸، شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه هایدی مشایخ، ص ۱۳۰ و نیز کورت، آملی، ۱۳۷۹، هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۶۱-۶۲.

داریوش نیز همانند کمبوجیه پس از مرگ گاو آپیس در سال ۵۱۸ دستور می‌دهد مراسم تدفین باشکوهی برای آن برگزار و تابوت عظیمی از سنگ یکپارچه و ارزشمندی برایش ساخته شود. بر روی سنگ مزار گاو آپیس کتیبه‌ای است که شرح مراسم تشییع و دفن گاو مقدس است. در این کتیبه خواسته شده که زندگی داریوش همانند رع خدای خورشید جاودان باشد!

کتیبه‌هایی به نام «اتی ی وهی» وجود دارد. وی از زمان کمبوجیه تا خشایارشا در وادی حمامات مشغول به کار بوده است. او در کتیبه‌های خود اینگونه به داریوش درود می‌فرستد «خدای خوب، شهریار دو سرزمین، داریوش، برخوردار از عمری چون «را» محبوب «مین کبیر»، که در کوپتوس است»^۱

از جمله اسنادی که نمایانگر سیاست مذهبی داریوش است کتیبه‌های باروی تخت جمشید است. از میان کتیبه‌هایی که استاد عبدالمجید ارفعی به فارسی برگردانده تعداد پنج کتیبه است که در آن به پرداخت سهمیه معابد اشاره شده است. خدایانی همچو «هومبان»، «لن» و «دئوسم» که هیچ ارتباطی با آیین زرتشتی ندارند.

سند نخست در سال هجدهم نگاشته شده است:

«۱۲ مَریش شراب، فراهم شده هپیرتیی،

نَبوگَد، نامش

برگزار کننده (مراسم) لن، (در) دوتش (=دودج)،

برای زوهر (dausam) (آیین) لن دریافت کرد»^۲.

کتیبه دوم مربوط به سال بیستم است که ۹ مَریش شراب به شخصی پرداخت شده که باید آن را برای خداوند «هومبن» به کار برد.^۳

۱- نک: بروسوس، ۱۳۸۸، شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه هاید مشایخ، ص ۱۳۰-۱۳۲.

۲- بریان، پی یر، ۱۳۸۲، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، ج ۱، ص ۱۰۰۲.

۳- ارفعی، عبدالمجید، ۱۳۸۷، گل نبشته های باروی تخت جمشید، ص ۱۰۹، کتیبه 3 pf-the.

۴- همان، ص ۸۱، کتیبه شماره ۴۷۶۶.

در کتیبه سوم در سال بیست و دوم نوشته شده که ۱۲ (BAR) غله را شخصی روحانی برای برگزاری مراسم خدای بزرگ «دئوسَم» دریافت کرده است.^۱

در کتیبه چهارم که متعلق به ماه هشتم از سال بیست و سوم است نیز شخصی به نام «یَشد» ۴ (BAR) آرد را برای فدیهِ لَن دریافت می‌کند.^۲

و اما در کتیبه پنجم، شش مَریش شراب برای دو مراسم لَن خداوند «مَریش» و دو مراسم خداوند «میشَبَک» به شخصی روحانی به نام «اومَبَک» پرداخت شده است.^۳

پی یر بریان نیز کتیبه‌ای را معرفی می‌کند که چند مَریش شراب را در اختیار کاهنی گذاشته‌اند که به مصرف خدایان رسیده است. بخشی برای اهورا مزدا، دو مَریش برای هومبان، یک مَریش برای رودخانه «هوپوتیش»، یک مَریش برای رودخانه «رناکرا» و یک مَریش برای رودخانه «شوشانوش».^۴

اما آنچه در جلد چهاردهم تاریخ هخامنشی آمده است هر گونه شک راجع به سیاست مذهبی هخامنشیان را از میان برمی‌دارد. ووتر هنکلمن در بیش از هفتصد صفحه به گزارش کتیبه‌های دوران داریوش هخامنشی می‌پردازد. فصل آخر کتاب که چکیده‌ای از این متون است بسیار خواندنی است. در این اسناد از ده‌ها خدای بزرگ و کوچک نام برده شده است. مغان و دیگر روحانیون پیوسته از دربار سلطنتی برای مراسم خدایان خود پیشکش دریافت می‌کردند.^۵ برای نمونه به یک سند اشاره می‌شود. این سند مربوط به سال ۲۳ پادشاهی داریوش است در این سند شخصی به نام «رَکوش» ۵۰ «کوارت» شراب حواله شده از «هشینا» را برای مراسم خدایان «آدد» و هومبان دریافت می‌کند.^۶

۱- همان، ص ۱۱۱، کتیبه شماره، ۸۸۶۶.

۲- همان، ص ۱۱۱، کتیبه شماره ۳۱۲۶.

۳- همان ص ۲۶۱، کتیبه شماره، ۸۹۶۰.

۴- بریان، پی یر، ۱۳۸۲، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، ج ۱، ص ۵۱۹.

۵- نک: هنکلمن، ووتر ف. م، ۱۳۹۲، تاریخ هخامنشی، ج ۱۴ (خدایان دیگری که هستند)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۶۵۶-۷۱۲.

۶- همان، ص ۶۶۵، کتیبه شماره، PF 0351.

داندمایف در کتاب ایرانیان در بابل هخامنشی نیز به اسناد زیادی اشاره می‌کند که در آن معابد همچنان به فعالیت خویش مشغولند!

هاید ماری کخ پس از بررسی شمار زیادی از این کتیبه‌ها در جمع بندی کاملی گوید: با بررسی یک یک حوزه‌های دیوانی می‌بینید که نذری «لان» در حوزه‌های ۱ و ۲ یعنی در منطقه تخت جمشید و شیراز، تنها نذری است که مرتباً ادا می‌شود.

در حوزه‌ی دیوانی شماره ۳، واقع در جنوب شرقی تخت جمشید هم، این نذر بسیار معمول است. در این سه حوزه علاوه بر «لان» برای خدایان عیلامی و بابلی نیز جیره‌ی نذری پرداخت شده است.

در حوزه شماره ۴، در جنوب غربی تخت جمشید نیز نذری «لان» معمول است. این حوزه که از آن به دستمان رسیده، از نظر اقتصادی بسیار پر اهمیت است و علاوه بر نذری «لان» برای خدایان گوناگون دیگری که بیشتر خدایان ایرانی و به ندرت خدایان عیلامی‌اند نیز نذر می‌شود. با این همه می‌توان گفت که محدوده ستایش خدایان دیگر بسیار کوچک و آشکار است که در این حوزه‌ها اعتبار سایر خدایان بسیار کمتر از «لان» بوده است.

در حوزه بخش شرقی دیوانی شماره ۵، که در شمال غربی تخت جمشید قرار دارد. نذری لان بیشتر از بخش غربی آن است. هر چه از تخت جمشید دور می‌شویم تعداد خدایان دیگری که مطرح می‌شود، افزایش می‌یابد، تا آنجا که در منطقه‌ی مرزی عیلام دیگر لان به کلی از قلم می‌افتد. با اینکه در این محل جشن‌های نذر و قربانی بزرگ سالانه، که تکیه بر سنت‌های شرقی داشت، معمول بود، ولی بین خدایانی که نذری می‌گرفتند به ندرت به نام اهورا مزدا بر می‌خوریم.

اما در حوزه‌ی دیوانی ۶ یعنی در منطقه عیلامی، فقط در دو آبادی، در مرز عیلام و پارس، به نام «لان» بر می‌خوریم.^۱

۱- داندمایف، محمد ا.، ۱۳۹۱، ایرانیان در بابل هخامنشی، ترجمه محمود جعفری دهقی، صص ۶۱، ۷۱، ۹۱، ۹۲، ۹۳ و ...

۲- هاید ماری کخ، ۱۳۸۶، از زبان داریوش، مترجم پرویز رجبی، صص ۳۲۵-۳۲۶.

خشایارشا و دیوپرست‌ها

شرح رابطه این پادشاه هخامنشی و بت‌پرستان اندکی متفاوت است. تفاوت از آن جا ناشی می‌شود که تصویری که تواریخ یونانی از خشایارشا ارائه می‌کنند، پادشاهی خودکامه و تندخوست که از حریم خود تجاوز کرده و گرفتار غرور و خودبینی است. وی برای رسیدن به خواسته‌هایش از هیچ کاری دریغ نمی‌کند از تازیانه زدن به مقدسات مثل دریا تا قربانی کردن انسانها. وی در هنگام شورش مردم بابل، معابدشان را نابود و بت مردوک را در آتش ذوب کرد!

اما باید نکاتی را یادآور شد:

نخست بر خلاف تصور رایج کتیبه‌های خشایارشا چیزی بیش از کتیبه‌های داریوش ندارد و تکرار همان باورهاست. دکتر وکیلی نیز بر این است که تصویری که اسناد هخامنشی از خشایارشا بدست می‌دهد درست همان تصویر داریوش است.^۱

خشایارشا در کتیبه‌های خود گوید:

«هوره مزدا خدای بزرگ است

که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید،

که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید

که خشایارشا را شاه کرد»^۲.

به دستور داریوش هخامنشی عینا همین جملات در کتیبه نقش رجب و دیگر کتیبه‌ها به یادگار مانده است.^۳

۱- نک: وکیلی، شروین، ۱۳۹۰، داریوش دادگر، ص ۸۲۷.

۲- نک: همان، ص ۸۲۵.

۳- پی یر لوكوك، ۱۳۸۹، کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، ص 302. کتیبه Xpb و نیز بند نخست کتیبه‌های Xpc, XPd, XPf, XPh, XV.

۴- نک: همان، ص ۲۶۱، کتیبه DNa، بند ۱، و نیز بند نخست کتیبه‌های DSe, DSf, DSt, DSab, DZc.

از دیگر سخنانی که خشایارشا پس از شرح کارهای خود گوید این سخن است: همه اینها را به خواست اهورا مزدا کردم!^۱ در کتیبه‌های داریوش نیز این گفته آمده است.^۲

از دیگر سخنانی که در آن باور به خدایانی دیگر غیر از اهورا مزدا تکرار می‌شود این سخن است: «اهوره مزدا مرا بپاید، با خدایان»^۳. این گفته نیز در چندین کتیبه از داریوش به جا مانده است که مشهورترین آنها کتیبه بیستون است.^۴

و اما مهمترین سندی که شاید گمان شود خشایارشا مخالف سیاست مذهبی نیاکان خود بوده است:

«در میان این مردمان، یکی از آنها بود

که پیش از این دیوان را ستایش می‌کردند

آنگاه به خواست اهوره مزدا،

دیوکرده را خراب کردم و ممنوع کردم:

«که دیوان ستایش نشوند»

در آنجا، پیش از این، دیوان ستایش می‌شدند،

من اهوره مزدا را ستایش کردم، در زمان مقرر و بنا به آیین.^۵

خشایارشا در این کتیبه از معبدی می‌گوید که در آن دیوان ستایش می‌شدند. به فرمان وی دیوکرده خراب و ستایش دیوان نیز ممنوع گشت. برخی گفته‌اند که از ظاهر این متن بر می‌آید که این پادشاه دیگر ستایش دیوان و خدایان پنداری را در قلمرو خویش قبول نداشته و با آن مبارزه می‌کند.

داریوش هخامنشی در کتیبه بیستون در شرح کارهای خود در دومین و سومین سال فرمانروایی گوید که مردم عیلام به رهبری «اَئِمَیْتَه» شورش کردند که وی «گوبرووه» را به

۱- همان، ص ۳۰۳، کتیبه XPb، بند ۳.

۲- همان، ص ۲۶۶، کتیبه DNa، بند ۵.

۳- همان، ص ۳۰۴، کتیبه XPC، بند ۴ و نیز بند ۴ کتیبه‌های XPD، و XV.

۴- نک: همان، ص ۲۴۹، کتیبه DB، بند ۶۲، و نیز کتیبه‌های DpD، بند ۳، DPf، بند ۳، DSe، بند ۶ و DPg، بند ۲.

۵- همان، ص ۳۱۰، کتیبه XPh، بند ۵.

جنگشان فرستاد. گوبرووه پس از درهم کوبیدن شورشیان، رهبرشان را روانه دربار داریوش می‌کند و پادشاه نیز وی را می‌کشد. داریوش عیلامیان را اینگونه معرفی می‌کند:

«این عیلامیان از خائنان بودند

و اهوره مزدا را نمی‌پرستیدند؛

من اهوره مزدا را می‌پرستیدم؛

به خواست اهوره مزدا، من با آنان چنین رفتار کردم، چنانکه مرا کام بود»^۱. وی همین جملات را نیز پس از بیان عواقب شورش سکائیان در تعریف ایشان می‌آورد.^۲

چنانچه گذشت در زمان کورش، کمبوجیه و داریوش پیروان خدایان در معابد خود به ستایش آنان می‌پرداختند و حتی بودجه‌های دولتی صرف ساخت و ساز معابد می‌شد و مبلغی خوراک ماهانه نیز به حساب خدایان برای برگزاری مراسمات فدیه و قربانی به روحانی آن معابد پرداخت می‌شد. پس اینکه خشایارشا در این کتیبه گوید: «در میان این مردمان، یکی از آنها بود که پیش از این دیوان را ستایش می‌کردند» چگونه باید تفسیر شود؟ وی پیش از این از سی قوم نام می‌برد که تحت فرمان اویند و برایش خراج می‌آورند.^۳ در حالی که پیش از این در حکومت پدرش بیشتر این اقوام خدایانی از بت و ... را می‌پرستیدند. اگر منظور خشایارشا از دیو، بت و مانند آن باشد با مستندات موجود هماهنگی ندارد. به همین خاطر برخی همانند آملی کورت در تاریخی بودن این کتیبه تردید کرده‌اند.^۴

نکته دیگر اینکه بنابر ترجمه ارائه شده تنها یکی از این اقوام از پرستش خدای خود ممنوع شد اما سخنی درباره دیگر اقوام در میان نیست.

دکتر وکیلی نیز گوید: «بر خلاف آنچه گاه از این متن فهمیده شده، خشایارشا در این کتیبه به ممنوع ساختن پرستش دیوها یا ایزدان دیگر و منحصر ساختن مراسم دینی به مناسک

۱- همان، ص ۲۵۴، کتیبه بیستون، بند ۷۲.

۲- همان، ص ۲۵۵، بند ۷۵.

۳- همان، ص ۳۰۹، کتیبه، XPh بند ۳.

۴- نک: سانیسی وردنبورخ، آملی کورت، ۱۳۸۸، تاریخ هخامنشی، ترجمه ثاقب فر، ج ۲، ص ۱۱۰، مقاله تخریب بتخانه بابل به دست خشایارشا به قلم آملی کورت و سوزان شروین وایت.

زرتشتی اشاره نمی‌کند. این متن، در واقع، بر مبنای الگوی بخش‌های متاخر نوشتار بیستون پرداخته شده است. او درست مانند پدرش به فرونشاندن شورش و غلبه بر مخالفانی اشاره می‌کند که با دستاویزی دینی جنبش خود را آغاز کرده بودند، یا دست کم خشایارشا با متهم ساختن‌شان به بد دینی بر ایشان چیره شد.^۱

بیشتر نویسندگان معاصر با توجه به گزارشهای یونانیان، بتکده مورد نظر را معبد اساگیل شهر بابل می‌دانند. دکتر وکیلی در رد این دیدگاه گوید: «شواهد تاریخی نشان می‌دهد که گزارش‌های یاد شده نادرست هستند و جز در زمان به قدرت رسیدن داریوش بزرگ، شورش پردامنه با پیامدهای ویرانگر در این شهر رخ نداده است. همچنین مدارک باستان شناختی با قوت تمام نشان می‌دهند که معبد اساگیل در سراسر دوران هخامنشی فعال بوده و بت مردوک در آنجا باقی بوده و پرستش این ایزد رواجی تمام داشته است و گزارش یونانیان درباره ویرانی این معبد بدست خشایارشا نادرست بوده است».^۲

آملی کورت نیز گوید: «سوء تفاهمی که همیشه درباره اقدام خشایارشا در بابل وجود داشته است باید در اینجا روشن شود؛ او نه معابد بابل را ویران کرد و نه تندیس آیینی مردوک [خدای بابل] را جابجا کرد.^۳ این دانشمند طی مقاله‌ای که در کتاب تاریخ هخامنشیان آمده است منشا سوء تفاهم مورخین را بندی از کتاب هرودوت می‌داند. وی گوید اشاره هرودوت به انتقال بتی از معبد اساگیل مربوط به بت مردوک نبوده است بلکه در آن معبد دو بتکده وجود داشته که دومی در سطح پایین‌تری قرار داشته است. هرودوت که در گزارش خود گوید یکی از بت‌ها را به چشم دیده است. اما کلدانیان گویند بت دیگری در اینجا وجود داشته که خشایارشا آن را از جایش تکان داد. همانطور که از متن بر می‌آید خشایارشا تنها یکی از آن بت‌ها را جابجا کرده که آن هم بت مردوک نبوده است».^۴

۱- وکیلی، شروین، ۱۳۹۰، داریوش دادگر، ص ۸۲۷.

۲- همان، ص ۸۲۹.

۳- کورت، آملی، ۱۳۷۹، هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ص ۶۸.

۴- نک: سانیسیسی وردنبورخ، هلن، آملی کورت، ۱۳۸۸، تاریخ هخامنشی، ترجمه ثاقب فر، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۲۲، مقاله تخریب بتخانه بابل به دست خشایارشا به قلم آملی کورت و سوزان شروین وایت. و نیز بروسوس، ۱۳۸۹، ایرانیان باستان، ترجمه مانی صالحی، ص ۹۲.

حال آیا واقعا خشایارشا مجسمه دیگری را از معبد خارج کرده است؟ پی‌یر بریان درباره این احتمال گوید: «این امر ممکن است لیکن خود هرودوت نیز نتوانسته است با اطمینان چنین مطلبی بگوید. باید متذکر بود که هرودوت اطلاعات خود را در این خصوص متجاوز از یک نسل بعد، از نمایندگان همان محراب به دست آورده است»^۱.

و اما درباره سیاست خشایارشا در مصر باید گفت که مدارکی وجود دارد که ثابت می‌کند همچنان معابد به کار خود ادامه داده است. در سندی مصری مربوط به سال یکم (؟) سلطنت خشایارشا به مراسم تدفین مادر یک گاو آپیس اشاره شده است.^۲

از شخصی به نام «اتی ی وهی» والی «کوپتوس» کتیبه‌هایی به خط هیروگلیف به جا مانده است. در این کتیبه‌ها از خشایارشا در سال ۴۷۵ به عنوان «ارباب دو کشور، پسر رآ، صاحب دیهیم، که جاودان زنده بماناد» یاد شده است.^۳

از «اتی ی وهی» و برادرش «اری نورته» کتیبه‌هایی نیز در وادی حمامات به جای مانده است که این چنین به خدایان مصری توسل جسته‌اند:

«مین کبیر، که بر جایگاه استراحت [خویش] است

سال ۱۰ شهریار دو کشور، خشایارشا

انجام شد بوسیله سَریس saris پارسی آتی ی وهی و آری یورته»^۴.

درباره بازسازی معابد آتنی نیز ماریا بروسپیوس گوید: «مردونیوس در دوران حکومت خشایارشا پیشنهاد کرد تا معابد آتنی که در جریان غارت آتن ویران شده بود، بازسازی شود»^۵.

پی‌یر بریان پس از بحثی مفصل درباره سیاست خشایارشا در کشورهای تابعه‌ی حکومت هخامنشی مثل بابل و مصر و یونان گوید: «خشایارشا در عملیات خود علیه یا در کنار اقوام

۱- بریان، پی‌یر، ۱۳۸۲، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، ج ۲، ص ۱۱۴۵.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۱۴۹.

۳- نک: همان، ج ۲، ص ۱۱۵۰.

۴- همان، ج ۱، ص ۱۰۰۴.

۵- بروسپیوس، ماریا، ۱۳۸۹، ایرانیان باستان، ترجمه مانی صالحی، ص ۵۴ و نیز ص ۹۲.

تحت فرمان خویش، کاری متفاوت با پیشینیان خود نکرده است؛ او نیز مثل آنها از کارشناسان مذهبی محلی بهره گرفته، به درگاه خدایان محلی تقدیم قربانی کرده و معبدهای شهرهایی را که علیه نظم امپراتوری سر به عصیان برداشته بودند ویران کرده است نه در بابل، نه در مصر و نه در یونان، تصمیم‌هایی که اتخاذ شده (یا به او نسبت داده‌اند) کمترین نشانه‌ای از مخاصمت و دشمنی اساسی یا برگشت ناپذیر نسبت به ارباب انواع و خدایانی که مورد پرستش اقوام تحت فرمان او بوده‌اند، نشان نمی‌دهد.^۱

با توجه به مطالب گفته شده بدین نتیجه می‌رسیم که بر خلاف چهره‌ای که یونانیان از خشایارشا ترسیم کرده‌اند وی همانند پیشینیان خویش خدایان اقوام تابعه و کارکنان معابد را محترم شمرد. هر چند در پاره‌ای از مواقع برای موجه جلوه دادن در هم کوبیدن شورشیان آنان را به دیو پرستی متهم می‌کند.

سیاست تساهل دینی هخامنشیان همچنان ادامه می‌یابد تا اینکه نوبت به اردشیر می‌رسد. دو متن به خط هیروگلیف برجای مانده که نشانگر سیاست مذهبی اردشیر در مصر است. در یکی از کتیبه‌ها چنین آمده است: «(هوروس) بزرگ پسر ایزیس، سال شانزدهم از خدای نیک، فرمانروای دو سرزمین و سال هفدهم اردشیر که چون رع عمر جاودان یابد.^۲

دین زرتشت در زمان هخامنشیان

همانگونه که پیش‌تر گفته شد درباره دین حکومتی هخامنشیان اتفاق نظری وجود ندارد. برخی ایشان را زرتشتی می‌دانند و برخی دیگر در جناح مخالف قرار دارند. نکته‌ای را که نگارنده قصد دارد در این بخش بیان کند این است که ابتدا باید روشن شود که نوع نگرش زرتشتیان در عصر هخامنشی چگونه بوده است و سپس به مذهب هخامنشیان پرداخته شود.

۱- بریان، پی، ۱۳۸۲، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، ج ۲، ص ۱۱۵۵-۱۱۵۶.

۲- بروسیوس، ماریا، ۱۳۸۸، شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه هایدی مشایخ، ص ۱۴۹.

شاید درباره تاریخ زندگی هیچ فردی همانند زرتشت اختلاف وجود نداشته باشد. بر اساس منابع موجود میان نزدیکترین تاریخ تا دورترین تاریخ پیشنهادی برای زرتشت بیش از هشت هزار سال اختلاف وجود دارد.^۱ بر اساس سنت زرتشتی وی در حدود سیصد سال پیش از حمله اسکندر مقدونی زندگی می کرده است. نویسنده بُندهش زندگی وی را در حدود ۲۵۸^۲ و نویسنده ارداویراف نامه سیصد پیش از حمله اسکندر مقدونی می داند.^۳ البته ناگفته نماند که امروزه تاریخ سنتی نزد بسیاری از دانشمندان ارزش و اعتباری ندارد و زمان زندگی وی را در حوالی هزار پیش از میلاد می دانند.

اگر بنا به گفته برخی از اوستا پژوهان بپذیریم که زرتشت در حوالی ۱۰۰۰ پیش از میلاد دعوت خویش را آغاز کرد و زمانی نزدیک چهار سده طی شد تا دوباره باورهای پیش از زرتشت وارد دین زرتشتی شود شاید گفت و گو درباره دین زرتشت در عصر هخامنشی قدری آسانتر شود.

ازجمله باورهای پیش از زرتشت در میان ایرانیان پرستش خدایان متعدد بود. ایزدانی مانند مهر، ناهید، ماه، خورشید، ستاره ی بهرام و ... که پیش از زرتشت پرستیده می شدند دوباره وارد دین زرتشتی شده و به صراحت مورد ستایش و پرستش قرار گرفتند. روحانیت زرتشتی آنقدر به ایزدان پیش از زرتشت تعلق خاطر داشتند که ستایش ایزدان را همچو ستایش اهورا مزدا دانسته و گفتند که خود اهورا مزدا نیز این ایزدان را در شایستگی ستایش همچو خود آفریده است. اهورا مزدا در «تیر یشت» درباره ستاره «تِشتر» گوید «ای سپیتمان زرتشت؛ من ستاره تشتر را در شایستگی ستایش، در برازندگی ستایش برابر با خود - که اهوره مزدایم - بیافریدم».^۴ یا درباره مهر گوید: «بدان هنگام که من مهر فراخ

۱- هدایت، صادق، ۱۳۸۵، زند و هومن یسن، ص ۱۸، پیشگفتار.

۲- نک: بهار، مهرداد، ۱۳۹۵، بندش، ص ۱۵۶.

۳- نک: عقیفی، ۱۳۹۱، ارداویرافنامه، ص ۲۲، فرگرد ۱.

۴- دوستخواه، جلیل، ۱۳۹۱، اوستا کهنترین سرودهای ایرانیان، ج ۱، ص ۳۴۱ و ۳۴۲، تیر یشت، کرده ۱۶، بند ۵ و بند ۵۲ و ۵۳.

چراگاه را هستی بخشیدم، او را در شایستگی ستایش و برازندگی نیایش، برابر با خود- که اهوره مزدایم- بیافریدم.^۱

در برخی موارد ستایش این عناصر همانند ستایش اهورا و امشاسپندان و همه‌ی ایزدان مینوی است. در خورشید یشت چنین می‌خوانیم: «کسی که خورشید جاودانه رایومند تیز اسب را بستاید، پایداری در برابر تاریکی را، پایداری در برابر تیرگی دیو آفریده را، پایداری در برابر مَرِشَوَن را، چنین کسی اهورا مزدا را می‌ستاید، امشاسپندان را می‌ستاید، روان خویش را می‌ستاید، و همه ایزدان مینوی و جهانی را خشنود می‌کند. [آری همان کسی] که خورشید جاودانه رایومند تیز اسب را می‌ستاید».^۲

در مقابل کوچک شمردن هر یک از این ایزدان ناخشنودی اهورا مزدا را در پی دارد چنانچه در مهر یشت چنین آمده است: «اهورا مزدا را خشنود نسازد نه سایر امشاسپندان را نه آن مهر دارنده‌ی دشتهای فراخ را کسی که مزدا را حقیر بشمرد سایر امشاسپندان را حقیر (بشمرد) آن مهر دارنده دشتهای فراخ را حقیر بشمرد دات را (قانون را) و رشن را و ارشاد فزاینده جهان و بالنده جهان را حقیر (بشمرد)».^۳

موبدان به این اندازه نیز دلخوش نشدند و تا آنجا پیش رفتند که اهورا مزدا را ستایشگر ایزدان معرفی کردند. چنانچه در رام یشت اهورا مزدا را ستایشگر «اندروا» می‌یابیم. افزون بر این هورا مزدا از او می‌خواهد که او را در برابر اهریمن کامیابی ارزانی دارد.^۴ یا در تیر یشت چنین آمده: من-اهوره مزدا- خود، تشر رایومند فرهمند را در نماز به نام می‌ستایم.^۵ در مهر یشت چنین آمده است: «آن که اهوره مزدا او را در گرزمان بستود».^۶ یا در آبان یشت چنین می‌خوانیم: او (اناهیتا) را بستود آفریدگار-اهوره مزدا- در ایرانویج در کرانه [رود] «دایتیا»ی نیک با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و «منثره» با اندیشه و گفتار

۱- همان، ج ۱، ص ۳۵۳، مهر یشت، کرده ۱، بند ۱.

۲- همان، ص ۳۲۴، خورشید یشت، بند ۴.

۳- همان، ص ۴۹۹، مهر یشت، کرده ۳۲، بند ۱۳۹.

۴- همان، ص ۴۴۸-۴۴۹، رام یشت، بند ۲ و ۳ و ۴.

۵- همان، ص ۳۳۵، تیر یشت، کرده ۶، بند ۲۵.

۶- همان، ص ۳۸۳، مهر یشت، کرده ۳۱، بند ۱۲۳.

و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا ... و از وی خواستار شد: ای اردویسور اناهیتا! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی دار که من پسر «پورشسب» - زرتشت اشون - را بر آن دارم که همواره دینی بیندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند. اردیسور اناهیتا - که همیشه خواستار زور نیاز کننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند - او را کامیابی بخشید!

این تنها گوشه‌ای از باورهای دیانت زرتشتی در اوستای جدید است حال اگر نتایج کار دانشمندان اوستا پژوه را بپذیریم و اوستای جدید را متعلق به چند سده بعد از زرتشت بدانیم در نتیجه با نوعی از دیانت زرتشتی روبرو هستیم که از جهت توحید در عبادت مشکل اساسی دارد و اوستای جدید پر است از نمونه‌هایی که روح توحید را جریحه دار می‌کند. شاید به همین جهت است که در کتیبه‌های داریوش و خشایارشا مرتب آنان از اهورا مزدا و خدایان دیگر درخواست کمک می‌کنند. البته وضعیت درباره اردشیر دوم فرق می‌کند چرا که او به جای کمک خواستن از «خدایان دیگر» به صراحت از آنان نام می‌برد. برای نمونه گوید:

«به خواست اهوره مزدا، اناهیتا و میتره،

من این آبادانا را ساختم؛

اهوره مزدا، اناهیتا و میتره مرا از تمام بدیها بپایند»^۱.

این سنت پس از اردشیر دوم نیز تداوم می‌یابد و اردشیر سوم نیز در کتیبه‌ای گوید: «اهوره مزدا و ایزد میتره مرا بپایند»^۲.

حال به فرض که پادشاهان هخامنشی زرتشتی هم باشند با آن دین توحیدی زرتشت فرسنگ‌ها فاصله دارند و به دیگر سخن باورهای کورش هیچ ارتباطی با معارف اصیل زرتشتی ندارد.

۱- همان، ص ۳۰۱، آبان یشت، کرده پنجم، بند ۱۷-۱۸-۱۹.

۲- لوکوک، پی یر، ۱۳۸۹، کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، ص ۳۲۳، کتیبه A2Ha، بند ۲ و نیز کتیبه A2Sa بنی ۲ و ۳، A2SD بند ۳.

۳- همان، ص ۳۳۰، کتیبه A2Pa، بند ۴.

و اما باز هم اشکالی در این میان می‌ماند که مانع از این است که به طور قطع هخامنشیان را پیرو آیین زرتشتی بدانیم. و آن این است که اگر هخامنشیان پیرو آیین اوستای جدید بوده‌اند مدارای ایشان با ادیان باطل بسیار شک برانگیز است. چرا که دیانت زرتشتی در اوستای جدید به هیچ رو جز خویش را به رسمیت نمی‌شناسد و بت پرستان را یاوران اهریمن و دیو پرست و هرگونه یاری رساندن به ایشان را کاری اهریمنی می‌داند. پس چگونه است که پادشاهان هخامنشی این قدر اهل تسامح و تساهل مذهبی بوده‌اند؟

دکتر چنگیز مولایی پس از بحثی مفصل درباره دین هخامنشیان در نتیجه گوید: کیش هخامنشی در اصول کلی خود از یک سو با آیین زردشتی، بویژه با تعالیم و آموزه‌های اصیل گاهانی، آشکارا در تعارض بوده و از سوی دیگر تا حد زیادی با بقایای آیین کهن هند و اروپایی منطبق بوده است. در کیش هخامنشیان ایزدان و خدایان متعدد و نیروهای طبیعت پرستش می‌شدند و برگزار کردن مراسم قربانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. با وجود این، به هنگام استقرار پارسی‌ها در نجد ایران و آشنایی آنان با مراسم و باورهای دینی مردمان بومی و اقوام همسایه، بویژه مردم میانرودان، رسوم و عقاید تازه‌ای بر آن کیش افزوده شد^۱.

زرتشت در ستیز با بت و بت پرستی

شگفت اینکه برخی که فرقی میان مسئله‌ی اختیار در پذیرش دین و آزادی و احترام به بت پرستی قائل نیستند و هیچ اطلاعی از کتاب اوستا و سروده‌های منتسب به زرتشت ندارند این رفتار کورش را بر آمده از تعالیم زرتشت می‌پندارند. اما نکته عجیب‌تر این است که برخی از موبدان زرتشتی با وجود آگاهی از کتیبه کورش، وی را زرتشتی معرفی می‌کنند. موبد نیکنام می‌گوید: اوج ارج گذاشتن به ارزشهای انسانی و حقوق بشر در این دوره، به

۱- موسوی بجنوردی، تاریخ جامع ایران، ج ۴، ص ۴۲۲، مدخل دین هخامنشیان، به قلم، چنگیز مولایی.

کوروش هخامنشی نسبت داده شده است. او بی‌گمان از آموزش‌های زرتشت بهره داشته است.^۱

موبد اردشیر خورشیدیان نیز گوید: گاتاها برای نخستین بار در تاریخ مدون بشر حقوق بشر را به جهانیان پیشکش کرد و به راستی کوروش بزرگ این اصل را پیاده نموده است.^۲

نگارنده گوید: بازگردانی بت‌ها، و پرستش آنها و آباد کردن بت خانه‌ها اگر از حقوق بشر و ارزش‌های انسانی است پس زرتشت برای چه قیام کرده است؟ چرا زرتشت خود به این ارزش انسانی احترام نگذاشت و بت‌ها را ستایش نکرد؟ و چرا در گاتاها آنها را نکوهش کرده است؟

با دقت در متن کتیبه‌های منسوب به کوروش این نتیجه بدست می‌آید که رفتار کوروش و زرتشت هیچ شباهتی به یکدیگر ندارند. و تلاش برای زرتشتی نشان دادن این سلسله، در حقیقت سوء استفاده از نام و شکوه ایشان می‌باشد.

در این میان بزرگانی نیز وجود دارند که این رفتار را بر آمده از جوانمردی و آزادگی می‌دانند.^۳ سوال این است که بهره‌ی زرتشت و تمام پیامبران که مخالف بت و بت‌پرستی بودند از آزادگی و جوانمردی چقدر است؟ زرتشت در گاتاها از جور بت پرستان می‌نالد و از اهورا مزدا می‌خواهد تا از شر آنان هم خود و هم کشور رهایی یابد. چگونه می‌توان احترام به دینهای دروغین را از تعالیم زرتشت دانست در حالیکه زرتشتیان روزانه در چند گاه در نماز خود می‌گویند: مزدا پرست و دشمن دیوهایم.^۴ مگر غیر از این است که دیوها همان خدایان باطل هستند. دکتر محمد معین در تفسیر دیو گوید: این کلمه در قدیم به گروهی از پروردگاران اطلاق می‌شد ولی پس از ظهور زرتشت و معرفی اهورا مزدا پروردگاران عهد قدیم یا دیوان، گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شدند.^۵

۱- نیکنام، کوروش، ۱۳۸۵، آیین اختیار، ص ۲۷.

۲- خورشیدیان، اردشیر، ۱۳۸۶، پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، ص ۶۷.

۳- رضایی، عبد العظیم، ۱۳۷۱، تاریخ ده هزار ساله ایران، ج ۱، ص ۱۸۷.

۴- پور داوود، ابراهیم، ۱۳۸۷، خرده اوستا نامه مینوی، ص ۱۵۳.

۵- معین، محمد، ۱۳۸۸، مزدیسنا و ادب پارسی، ج ۱، ص ۲۴۵.

با مقایسه‌ی کتیبه کورش و مندرجات کتاب گاتاها به این نتیجه می‌رسیم که هیچ ارتباطی میان این دو بینش وجود ندارد و کورش تنها پادشاه مقتدري است که با احترام به خدایان باطل موجبات خوشحالی مردم را فراهم کرد تا آنجا که بت پرستان او را فرستاده مردوک (بت بزرگ بابل) خواندند.

حال کدام پیامبر را می‌شناسید که به بت‌ها احترام نهاده باشد؟ کدام فرستاده خدا را می‌شناسید که بت‌خانه‌ها را آباد کرده باشد؟ یا کدام بنده صالح را می‌شناسید که بت‌ها را جهت پرستش به بت‌خانه‌ها بازگردانده و آنان را ستایش نموده و از آنان درخواست کمک کرده باشد؟

آیا این زرتشت نیست که علیه خدایان باطل قیام می‌کند؟ اگر این طور است که ایشان می‌پندارند زرتشت نیز باید به عقاید آنان احترام می‌گذاشت نه اینکه شعار مرده باد بت پرستی را سر می‌داد.

از آنجا که جناب ابوالکلام کورش را زرتشتی می‌داند ناچار هستیم چند بخش از ترجمه گاتاها را برای روشن شدن مطلب بیاوریم.

* ای بهمن آرزومندم از برای خویش شهریاری نیرومند (ایزدی) تا از بالندگی آن به دروغ چیره شوم^۱.

* این را می‌پرسم چه چیز است سزای کسی که از برای دروغپرست شهریاری فراهم کند^۲.
* مبدا کسی از شما به گفتار و آموزش دروغپرست گوش دهد چه او خانمان و ده و روستا و کشور ویرانی و تباهی دهد پس با ساز جنگ آنان را برانید^۳.

* کسی که به دروغپرست بد کند چه با گفتار چه با پندار چه با دست‌ها یا اینکه به پیروش نیکی آموزاند (اینچنین) کسان کام‌مزدا اهورا و خواست وی به جای آورند^۴.

۱- پور داوود، ابراهیم، ۱۳۸۶، مجموعه اوستا گاتاها، یسنا هات ۳۱، بند ۴، ص ۸۸.

۲- همان، یسنا هات ۳۱، بند ۱۵، ص ۹۴.

۳- همان، یسنا هات ۳۱، بند ۱۸، ص ۹۴.

۴- همان، یسنا هات ۳۳، بند ۲، ص ۱۱۰.

* (منم) زرتشت هر چند که بتوانم دشمن دروغپرست و پناه نیرومند پیرو راستی خواهم بود.^۱

* نباید همیشه مایه‌ی خشنودی پیروان دروغ شدن چه این راستی پرستان را برآشفته کند.^۲

حال باید دید که دروغپرست کیست؟ ابراهیم پورداوود مفسر اوستا در جایی از کتاب گاتاها در تفسیر دروغپرست گوید: «در این جا چنانکه در بند دوم از هات ۳۳ و در بسیاری از بندهای دیگر گاتاها «دروغپرست» یکی از پیشوایان دیویسنا که مردم را به کیش دروغین خوانده گمراه می‌کند».^۳

همانطور که ملاحظه شد هیچ نقطه مشترکی میان این سروده‌ها و سیره‌ی عملی کورش وجود ندارد.

ذوالقرنین در «مغرب الشمس»

قرآن درباره پیام خداوند به ذوالقرنین در مغرب الشمس و پاسخ وی چنین گوید:

(قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُتَّخَذُ فِيهِمْ حُسْنًا * أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نَّكَرًا * وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا)

به ذوالقرنین گفتیم: آیا می‌خواهی آنها را مجازات کنی و یا طریقه نیکویی را در میان آنها انتخاب نمایی. ذوالقرنین گفت اما کسانی که ستم کرده‌اند آنها را مجازات خواهیم کرد. سپس به سوی پروردگارش بازمی‌گردد و خداوند او را عذاب شدیدی خواهد نمود. و اما کسی که ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، پاداش نیکو خواهد داشت و ما فرمان آسانی به او خواهیم داد.^۴

۱- همان، یسنا هات ۴۳، بند ۸، ص ۱۳۲.

۲- همان، یسنا هات ۴۳، بند ۱۵، ص ۱۳۶.

۳- همان، ص ۹۴.

۴- مکارم، ناصر، و همکاران، ۱۳۸۱، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۲۷-۵۲۸.

آیت الله مکارم (مد ظله العالی) در تفسیر خود می نویسد: «گویا هدف ذوالقرنین از این بیان اشاره به این است که مردم در برابر دعوت من به توحید و ایمان و مبارزه با ظلم و شرک و فساد، به دو گروه تقسیم خواهند شد: کسانی که تسلیم این برنامه سازنده الهی شوند مطمئناً پاداش نیک خواهند داشت، و در امنیت و آسودگی خاطر زندگی خواهند کرد. اما آنها که در برابر این دعوت موضعگیری خصمانه داشته باشند و به شرک و ظلم و فساد ادامه دهند مجازات خواهند شد. ضمناً از مقابله «من ظلم» با «مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا» معلوم می شود که ظلم در اینجا به معنی شرک و عمل ناصالح است که از میوه های تلخ درخت شوم شرک می باشد!»

ذوالقرنین در مغرب مردم را دعوت به ایمان به خدا و عمل صالح می کند و ظالمان را از عذابی سخت می ترساند اما آنچه از تواریخ و سیره کورش بدست می آید این است که وی در لشکر کشی خود به مغرب چیزی درباره ایمان به خدا و دعوت مردم به یکتا پرستی عنوان نکرده است. در هیچ یک از منابع نیز خبری از تغییر دین مردم لیدی و اطراف آنجا نیست. چگونه ممکن است کورش در لیدی مردم را به خدا پرستی و توحید دعوت کرده باشد اما در بابل به بت سازی پرداخته باشد؟

نکته دیگر اینکه ذوالقرنین گوید کسانی که مرتکب ظلم شده اند را به زودی مجازات می کنم در حالیکه کورش پس از به دست آوردن تاج و تخت سارد هیچ کس را مورد بازخواست قرار نداد و حتی پادشاه پیشین را مشاور خود قرار داد.

اجتهاد در برابر نص

جناب ابوالکلام برای اثبات مخالفت کورش با خدایان پنداری این چنین به داستان به آتش انداختن کرزوس استناد می کند: «کورش خواست اعتقاد پوچ و خرافی مردم را باطل سازد و به آنها نشان دهد که این خدایان نمی توانند برای کسی پیروزی تهیه کنند، بلکه حتی آن را که دوست دارند نیز از آتش نجات نتوانند داد، از این نظر منجینی به پا کرد و

کرزوس را بر آن نشاند و آن را آتش زد تا مردم به چشم خود قدرت خدایان ساخته خود را ببینند»^۱.

نگارنده بر این گفته اشکالات چندی دارد که نیازمند چند مقدمه است.

نخست اینکه گزارش مورخین یونانی از این واقعه چگونه است؟

دوم اینکه باید مشخص شود آیا کورش برای سوزاندن کرزوس دست به کاری زده است یا نه؟

سوم آیا گزارش و نتیجه گیری جناب ابوالکلام مطابق متون است یا اجتهاد در مقابل نص؟ نخست باید دانست که درباره این واقعه چند روایت وجود دارد که با یکدیگر سر ناسازگاری دارند. روایت نخست از هرودوت است. متن روایت چنین است:

«پارس‌هائی که او [یعنی کرزوس] را اسیر کردند او را بنزد کوروش بردند. کوروش فرمان داد انبوهی از هیزم گرد آورند و کرزوس را در حالیکه زنجیر بر اندام داشت همراه چهارده تن از جوانان لیدی بر آن قرار دهند»^۲.

و اما روایت دیگر از آن کتزیاس است که اصلاً سخنی از آتش زدن کرزوس در آن وجود ندارد.^۳

روایت گزنفون در کورش نامه بدین گونه است: «پس از این تمهیدات، مقرر داشت کرزوس را به حضورش آورند، کرزوس به محض این‌که کورش را از دور بدید سر تعظیم فرود آورد و گفت: «سلام بر تو ای پادشاه و ارباب من. سرنوشت تو را پیروز گردانیده و مرا مستحق تحمل چنین وضع پر ادبار نموده است.»^۴ همانطور که می بینید در این روایت نیز سخنی از آتش و منجنیق نیست.

نیکولائوس دمشقی نیز گوید کورش، کرزوس را بخشید اما پارسیان نپذیرفتند و او را در پای تپه‌ای بلند بر خرمنی از هیزم گذاردند تا او را بسوزانند و چون هیزم‌ها را روشن

۱- آزاد، ابوالکلام، ۱۳۷۵، کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، ص ۲۳۹.

۲- هرودوت، ۱۳۸۲، ترجمه هادی هدایتی، ج ۱، ۱۳۷.

۳- شاهپورشهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۲۰۱.

۴- گزنفون، ۱۳۸۶، کوروش‌نامه، ترجمه مشایخی، ص ۲۰۳.

کردند طوفانی به پا خواست و آتش را خاموش کرد و مردم دانستند که کرزوس محبوب خدایان است پس از کشتن وی دست کشیدند.^۱ در این روایت نیز بر خلاف میل کورش این پارسیان بودند که کرزوس را بر آتش نشانند. البته نافرمانی پارسیان از کورش را نیز باید دلیلی بر بطلان این روایت دانست.

و اما از منابع تازه کشف شده یکی سالنامه نبونید است و دیگری گلدانی است که در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود. در سالنامه نبونید بنا بر برخی از گمانه زنی‌ها در خوانش آن کورش پادشاه لیدی را می‌کشد. متن سالنامه چنین است: «او به رویارویی کشور لو [...] شتافت و شاهش را کشت (یا شکست داد) اموالش را برگرفت، و پادگانی از سربازانش را در آنجا مستقر کرد.^۲ برخی از بزرگان همچو سمیث، اومستد^۳ پذیرفتند که مراد از آن سرزمین لودیه است و در ترجمه استاد عبدالمجید ارفعی نیز که بر اساس ترجمه اوپنهایم صورت گرفته نیز لودیه آمده است. البته ناگفته نماند که جناب شهبازی به ناهماهنگی میان این روایت و روایت زنده ماندن کرزوس خوانش لودیه را نمی‌پذیرد.^۴

و اما نقشی از کرزوس بر روی گلدانی از سده پنجم میلادی به جا مانده که به روشنی نشان می‌دهد که کرزوس بر هیزم نشسته است و می‌خواهد خود را بسوزاند. در حقیقت این نقش بازسازی روایتی است که نشان می‌دهد کرزوس برای جلوگیری از گرفتار شدن ناچار می‌شود خود را بسوزاند.^۵

۱- نک: شاهپور شهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، صص ۲۰۳-۲۰۷.

۲- وکیلی، شروین، ۱۳۹۲، کورش رهایی بخش، ص ۶۸۸ و نیز شهبازی، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۱۸۷.

۳- شهبازی، ۱۳۴۹، ص ۱۸۸.

۴- نک، همان ص ۱۸۸-۱۸۹.

۵- نک: همان، ص ۱۹۰-۱۹۱ و نیز وکیلی، شروین، ۱۳۹۲، کورش رهایی بخش ص ۲۹۹.



نقش کرزوس در حال ریختن روغن
قربانی بر هیزمی که قرار است او را
بسوزاند. گلدان ایونی - آغاز سده‌ی
پنجم پ.م.

(وکیلی، شروین، ۱۳۹۲، کورش‌رهایمی بخش، ص ۲۹۹)

روایتی شاعرانه نیز از «کلخیلیدیس کئوسی» شاعر یونانی به یادگار مانده است که نشان از خودسوزی کرزوس دارد. وی پنجاه سال پس کرزوس زندگی می‌کرده است. بخش‌هایی از روایت چنین است:

«یاد آور از سرور کشور لودیه ... آنگاه که ساردیس به چنگ پارسیان افتاد درنگ را هیچ روا ندید. خرمنی از هیزم گرد کرد.... فرمان داد به جوانی چالاک. تا خرمن هیزم را به آتش کشد. لیکن درست در هنگامی که خشم سوزان شعله‌ها سرکشید. ژئوس با رگبار ابرها آنرا فرو کوفت!»

همان طور که دیدید روایات متفاوتی از سرگذشت کرزوس در دست است و هر یک از مورخین یکی را بر دیگری ترجیح داده است. نولدکه گوید کورش، کرزوس را در آتش سوزاند.^۱ گرت، گروندی، ماسپرو و اومستد بر این باورند که کرزوس از ترس دستگیر شدن

۱- شاهپورشه‌بازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، ص ۱۹۲-۱۹۵.

۲- همان، ص ۲۰۹.

خود را به آتش انداخت و سوخت.^۱ شهبازی خود معتقد است که کرزوس خود در آتش شد اما پارسیان او را نجات دادند. ادوارد می‌یر، راولینس، کورتیوس بوری و چند نفر دیگر نیز همین نظر را دارند.^۲

و اما دلیلی که جناب ابوالکلام درباره به آتش انداختن کرزوس توسط کورش می‌آورد نیز اجتهادی در برابر نص است. جناب ایشان بر این باور است که کورش برای نشان دادن ناتوانی خدایان دست به چنین کاری زد و چون ناتوانی خدایان روشن شد، کرزوس را از آتش نجات داد. هرودوت که خود در هدف کورش از این کار تردید دارد می‌گوید: «شاید قصد او این بود که با سوزاندن این قربانیان که نخستین ثمر فتح و فیروزی او بودند آنها را فدای یکی از خداوندان کند. و نیز احتمال دارد قصد او انجام نذری بوده است؛ و شاید چون شنیده بود که کرزوس مردی مقدس است او را بر انبوه آتش قرار میداد تا بداند آیا یکی از خداوندان مانع میشوند که او زنده بسوزد».^۳

اما هرودوت گوید که پس از اینکه کرزوس داستان سولون را برای کورش تعریف کرد کورش لحظه‌ای در اندیشه فرو رفت و بدین خاطر او را از آتش پایین آورد. هرودوت چنین گوید: «در موقعی که کرزوس به نقل این داستان مشغول بود پشته هیزم شعله‌ور شده بود و آتش از کناره‌های آن زبانه میکشید. وقتی کوروش سخن کرزوس را از دهان مترجمین خود شنید احساساتش تغییر کرد و در اندیشه شد که خود انسانی بیش نیست و کسی که امروز زنده طعمه شعله‌های آتش میکند زمانی مانند خود او سعادتمند بوده و از این لحاظ دست کمی از او نداشته است.

چون از مکافات عمل ترسان بود و فکر می‌کرد که در کارهای انسانی نباید اطمینان و اعتماد زیاد داشت امر کرد هرچه زودتر آتش را خاموش کنند و کرزوس و همراهان او را از پشته هیزم بزر آورند. ولی آنهایی که بخاموش کردن آتش مشغول بودند موفق نشدند؛ بعد بطوریکه لیدیها مدعی هستند، کرزوس چون از تغییر تصمیم کوروش مطلع شد و مشاهده

۱- همان.

۲- همان، صص ۲۱۱-۲۱۲.

۳- هرودوت، ۱۳۸۲، ترجمه هادی هدایتی، ج ۱، ۱۳۷.

کرد که همه برای خاموش کردن آتش بی نتیجه میکوشند با صدای بلند نام آپولون را بر زبان جاری کرد و او را سوگند داد که چنانچه هدایائی که باو تقدیم کرده است بر او خوش آیند بوده اکنون بکمک او بشتابد و او را از خطر برهاند. و در همان موقع که او اشکریزان نام خداوند را بر زبان جاری میکرد، ناگهان انبوهی ابر در آسمان شفاف و آرام آشکار شد و بدنبال آن طوفانی شدید درگرفت و بارانی سیل آسا باریدن گرفت و پشته هیزم خاموش شد. این موضوع به کوروش ثابت کرد که کروزوس مردی نیکوکار و محبوب خداوندان است. پس امر کرد او را از پشته هیزم بزر آورند!

همانطور که می بینید اصلا در این روایت نشانی از نشان دادن ناتوانی خدایان نیست بلکه بالعکس بنا بر روایات خود اهالی لودیه، خدایان آتش را خاموش کردند.

فتوحات ذوالقرنین و فتوحات کورش

جناب ابوالکلام درباره تطابق آیهی «وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» با فتوحات کورش گوید: «پس از آن قرآن کریم می فرماید «وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» یعنی همه گونه وسائل کار را در دسترس او نهادیم، ملاحظه می کنید که چگونه کلمات آیه با حقیقت وقایع توافق دارد. جوانی که دیروز چوپان گمنامی بیش نبود، امروز بر تخت پادشاهی نشسته و پادشاهی است که همه گونه وسائل، بدون جنگ و خونریزی، برایش فراهم آمده است^۱.

نگارنده گوید چنانچه گذشت و کتیبه کورش گوید، داستان هروودوت از کودکی کورش ساختگی است و او هرگز چوپانی نکرده و در خانهی پدرش کمبوجیه شاه انشان بزرگ شده است.

جناب آزاد برای ایجاد هماهنگی میان شخصیت کورش و ذوالقرنین خواسته یا ناخواسته حقایق تاریخی را دگرگون ساخته است. چگونه ممکن است این همه لشکرکشی بدون خونریزی انجام گرفته باشد. پس از مرگ کمبوجیه پسر کورش، با اینکه حکومت بسیاری

۱- همان، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۲- آزاد، ابوالکلام، ۱۳۷۵، کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، ص ۲۳۰.

از کشورها در دست هخامنشیان بود اما داریوش برای بازگردانی حکومت به خاندان هخامنشی دهها هزار تن را از دم تیغ گذراند.^۱

چگونه ممکن است همین کشورها با اینکه خود قدرت را در دست داشتند در مقابل ارتش بیگانه بدون خونریزی کشور خود را تسلیم کنند. از طرفی گزارش‌های تاریخی فتوحات کورش نیز در تعارض با گفته جناب آزاد است. برای نمونه کورش در نخستین حمله خود به سرزمین ماد شکست می‌خورد و مجبور به عقب نشینی می‌شود.^۲ هر چند هرودوت داستان حمله کورش به ماد را به گونه‌ای روایت کرده است که گویی در اندک زمانی ماد به تسخیر پارسیان در آمده است اما نظر دیگر نویسندگان و آنچه از کتیبه نبونید بر می‌آید بر خلاف آن است.^۳ هر چند در روایت هرودوت نیز هیچ نشانی از آسانی نبرد نیست. هرودوت گوید: «وقتی آستیاز از این پاسخ مطلع شد، تمام سپاه ماد را مجهز کرد و چون گوئی خداوندان عقل او را زایل کرده بودند هارپاگ را بفرماندهی این سپاه تعیین کرد، بدون اینکه آنچه را که نسبت به او روا داشته بود بخاطر آورده باشد. مادها بجنگ پرداختند و با پارس‌ها دست و پنجه نرم کردند. آنها که در توطئه وارد نبودند حقیقتاً جنگیدند، ولی آنها که در توطئه وارد بودند بجانب پارس‌ها ملحق شدند. جمعی کثیر از آنها عمداً وظیفه خود را انجام ندادند و از میدان جنگ گریختند و سپاه ماد بطرز خفت‌آوری پراکنده شد.

همین که آستیاز از آنچه رویداده بود مطلع شد سخت بر کوروش خشم گرفت و سخنانی درشت بر زبان جاری کرد و چنین گفت: «نه، نه، با این حال کوروش نباید از این جریان بر خود ببالد.» بعد از بیان این تهدید، امر کرد مغانی را که مفسر خواب او بودند و باو توصیه کرده بودند کوروش را زنده گذارد پوست از تن بکشند و کاه در پوست آنها کنند. سپس آنچه از جوانان و پیران ماد در شهر باقی بود مجهز کرد و با خود بجنگ برد. او با پارس‌ها

۱- حاصل جمع کشته‌ها بالغ بر صد و بیست هزار تن است. نک: لوکوک، پی، یر، ۱۳۸۹، کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، بخش کتیبه بیستون.

۲- نک: وکیلی، شروین، ۱۳۹۲، کورش رهایی بخش، ص ۲۱۲.

۳- نک: هرودوت، ۱۳۸۲، ترجمه هادی هدایتی، ج ۱، ص ۲۱۳، پاورقی شماره ۱.

جنگید و شکست خورد؛ مادهائی که با خود برده بود از دست داد و خود زنده باسارت درآمد!»^۱

همانطور که می بینید در این روایت نیز خبر از جنگی سخت است. آستیاگ تمام سپاه ماد را به سوی کورش گسیل می دارد. هر چند عده‌ای راه سیاست گرفتند و به کورش پیوستند اما هرودوت گوید آن دسته از مادها که در توطئه وارد نبودند حقیقتاً جنگیدند. پس از شکست مادها آستیاگ دوباره به سوی پارس لشکر کشید و به جنگ با ایشان پرداخت و پس از شکست، به اسارت در آمد.

بر اساس نوشته‌های پولیانوس رومی و نیکولائوس دمشقی پارس‌ها در سه نبرد از مادها شکست خوردند و لشکر ماد جنگ را به پاسارگاد کشاند.^۲ وقتی جنگ با هم میهنان خود چنین سخت و نفس گیر باشد چگونه می توان باور کرد که مردم دیگر سرزمین‌ها، کشور خود را دو دستی تقدیم کورش کنند؟

بر اساس نوشته‌های گزنفون کورش در حمله به کشور لیدی ۱۹۶ هزار جنگجو را به همراه خود برد.^۳ و کرزوس نیز برای مقابله با حملات کورش ۴۲۰ هزار نفر را آماده می کند.^۴ حتی اگر این ارقام نیز مبالغه آمیز باشد گویای این است که چند ده هزار نفر با یکدیگر به جنگ پرداخته‌اند.

هرودوت درباره نبرد پارسیان و لیدی‌ها گوید: «کورش از راه رسید و در برابر کرزوس اردو زد. در این موقع در پتری دو حریف با تمام قوا بجان هم افتادند و جنگی شدید در گرفت. از دو طرف بسیاری تلف شدند و هنگامی که شب فرا رسید دو حریف دست از جان هم کشیدند، در حالیکه هنوز هیچیک بر دیگری غالب نشده بود».^۵ همانطور که دیده می شود در این جنگ نیز هر دو طرف تلفات بسیاری دادند. پس از این جنگ کرزوس به سارد

۱- همان، ص ۲۱۳.

۲- نک: وکیلی، شروین، ۱۳۹۲، کورش رهایی بخش، ص ۲۰۶.

۳- همان، ص ۲۲۳.

۴- همان، ص ۲۲۴.

۵- هرودوت، ۱۳۸۲، ترجمه هادی هدایتی، ج ۱، ص ۱۲۷.

برگشت و امید آن داشت که پس از زمستان دوباره به جنگ با پارسیان برود غافل از اینکه کورش زمستان را نادیده گرفته و به تعقیب وی پرداخته است. کرزوس اقوام جنگاور لیدیه را برای جنگ فراخواند و همه در دشتی مقابل شهر سارد تمرکز یافتند.

کورش: «وقتی همه افراد سپاه او در جای خود قرار گرفتند، امر کرد بهیچوجه رعایت حال لیدیها را نکنند و هرکس که در برابر آنها مقاومت کند بقتل رسانند بجز شخص کرزوس که حتی اگر در موقع دستگیر شدن از خود دفاع کند کسی حق کشتن او را نخواهد داشت!»^۱

پس از آغاز جنگ با پیشنهاد یکی از فرماندهان کورش شترهای باری میان سواره نظام لیدیه رها شده و اسب ها که از بوی شتران متنفر بودند موجب به هم خوردن نظم سواره نظام شدند. هرودوت در ادامه گوید: «با این حال، این واقعه در لیدیها ایجاد ترس نکرد و وقتی از آنچه روی داده بود مطلع شدند از اسب های خود بزیر جستند و پیاده با پارس ها بجنگ پرداختند. سرانجام بعد از آنکه جمعی کثیر از دو طرف کشته شدند، لیدیها پشت بمیدان کردند و در محوطه مستحکم شهر گرد آمدند و در همان محل در حلقه محاصره پارس ها گرفتار شدند»^۲. چنانچه دیده شد در این نبرد نیز شمار زیادی به خاک و خون کشیده شدند. در نتیجه فتح کشورها بدون درگیری پشتوانه ای محکمی ندارد.

نخستین فتح ذوالقرنین و نخستین فتح کورش

جناب ابوالکلام درباره نخستین حرکت ذوالقرنین به «مغرب الشمس» گوید: «نخستین کار بزرگ، در مغرب صورت گرفته است. در اینجا مسلم است که اولین هجوم کورش متوجه لیدی گردید که در جنوب آسیای صغیر واقع است»^۳.

معلوم نیست چرا جناب آزاد نخستین کار کورش را حرکت به سوی مغرب می داند در حالیکه وی پیش از تدارک جنگ با لیدی به سمت شمال رفت و در نبردی سخت پادشاهی

۱- همان، ص ۱۳۰.

۲- همان، ص ۱۳۱.

۳- آزاد، ابوالکلام، ۱۳۷۵، کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، ص ۲۳۱.

ماد را به زانو درآورد. تسخیر ماد آنقدر دارای اهمیت است که در پی انجام آن همه‌ی قدرت‌های آنروز به فکر مقابله با این نیروی تازه نفس افتادند. نکته دیگر اینکه به گفته سه تن از مورخین یونانی این جنگ سه سال کورش را به خود مشغول کرد. پس نخستین کار کورش حرکت به شمال و فتح ماد بوده است و نه حمله به لیدی. در نتیجه دلیل دیگری بر عدم تطابق کورش و ذوالقرنین اختلاف در اولین کار آن دو می‌باشد.

نکته دیگر اینکه کورش پس از حرکت به جانب شرق به ساخت سد نپرداخت بلکه پس از خوابانیدن شورش‌های سرزمین‌های خاوری به ثروتمندترین شهر آن روز یعنی بابل حمله‌ور شد و در عملیاتی سخت بابل را فتح کرد. فتح بابل از مهمترین فتوحات کورش است. اما ذوالقرنین پس از حرکت به طرف شرق بلافاصله به حرکت خود ادامه داد و به سد سازی پرداخته است.

آیا کورش به سواحل دریای اژه رسید؟

آنچه مسلم است کورش تا شهر سارد پیش رفت و آنجا را فتح کرد اما ادامه پیشروی به سوی دریای اژه بسیار مشکوک است و چنانچه در ادامه می‌آید اصلاً وی به آن سواحل گام نهاده است. اما جناب آزاد بدون هیچ مستند تاریخی برای اینکه کارهای کورش را هماهنگ با کارهای ذوالقرنین جلوه دهد دست پادشاه ایران را گرفته و او را از سارد به سواحل دریای اژه می‌برد و می‌گوید: «سارد در نزدیکی ساحل غربی قرار داشت و چندان از شهر ازمیر فعلی فاصله نداشت، در اینجا می‌توانیم بگوییم، کورش بعد از استیلاء بر سارد به نقطه‌ای از سواحل دریای اژه نزدیک ازمیر می‌رسد.



و در آنجا متوجه می‌گردد که دریا صورت چشمه‌ای بخود گرفته و آب نیز گل‌ولای، ساحل تیره رنگ بنظر می‌رسد. در حوالی غروب اگر کسی اینجا ایستاده باشد خواهد دید که قرص خورشید چنان می‌نماید که در آب محو می‌شود؛ این آن چیزی است که قرآن از آن تعبیر به این جمله می‌نماید «وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ» یعنی چنین دید که خورشید در محلی که آب آن تیره رنگ بود فرو می‌رفت»!

نگارنده گوید آنچه از گفته‌های هرودوت بر می‌آید این است که کورش پس از فتح سارد در همانجا ماند و اندکی بعد به طرف اکباتان حرکت کرد وی گوید: «همین که لیدیها مغلوب پارس‌ها شدند، اهالی یونی و اثولی کسانی به سارد نزد کوروش فرستادند و تقاضا کردند با همان شرایطی که کرزوس اطاعت او را قبول کرده است آنها نیز تابع او شوند»^۱. اهالی یونی و اثولی که قبلا به پیشنهاد همکاری کورش پاسخ منفی داده بودند بلافاصله پس از تسخیر سارد به کورش پیغام دوستی می‌فرستند. اما این بار با پاسخ سرد و تهدید

۱- همان، ص ۲۳۳-۲۳۴.

۲- هرودوت، ۱۳۸۲، ترجمه هادی هدایتی، ج ۱ ص ۲۲۳.

آمیز کورش مواجه می‌شوند. با انتشار این خبر، اهالی یونی در شهرهای خود مشغول ساختن حصارهای مستحکم شدند.^۱ یونی‌ها در جلسه‌ای تصمیم گرفتند که برای جلوگیری از پیشروی کورش از اسپارت درخواست کمک کنند.^۲ به همین جهت نمایندگان را به شهر لاکدمون فرستادند. اما نمایندگان با پاسخ سرد اهالی لاکدمون روبرو می‌شوند.^۳ پس از بازگشت نمایندگان یونی، اهالی لاکدمون چند نفر را برای اطلاع از وقایع به تعقیب ایشان فرستادند.



هنگامی که فرستادگان لاکدمون به شهر فوسه رسیدند نماینده‌ای را نزد کورش فرستادند. نماینده لاکدمون به کورش گفت حق ندارد به خاک ایشان گام نهد و شهرهای یونانی را ویران کند.^۴ در ادامه هرودوت می‌نویسد: «همین که فرستاده این مطلب را به کورش ابلاغ کرد، کورش از یونانیانی که نزد او بودند پرسید این لاکدمونی‌ها چگونه مردمانی هستند و عده آنها چه مقدار است که چنین باو تحکم میکنند. همینکه درباره یونانیان اطلاعاتی

۱- همان، ص ۲۲۳-۲۲۴.

۲- همان، ص ۲۲۴.

۳- همان، ص ۲۳۳.

۴- همان، ص ۲۳۴.

کسب کرد، گویا خطاب به فرستادگان اسپارت چنین گفته بود: «تا امروز من هرگز از مردمانی که در محلی معین در مرکز شهر خود جمع میشوند و بقید سوگند یکدیگر را فریب میدهند ترس نداشته‌ام. اگر من سالم بمانم، این اشخاص دیگر درباره مصائب یونی‌ها پرحرفی نخواهند کرد، بلکه درباره مصائب خود گفتگو خواهند کرد.» کوروش این اهانت را خطاب بتمام یونانیان بر زبان جاری کرد! کوروش آنقدر عجله دارد که پاسخ به این هیئت اعزامی را به فرماندهان خود می‌سپارد و بدون توجه به ایشان راهی اکباتان می‌شود.^۱

آنچه از هرودوت نقل شد موید این است که کوروش زمان محدودی را در سارد به سر برد و پس از آن به طرف ایران حرکت کرد و دیگر به پیش روی ادامه نداد. و هیچ گاه به سواحل دریای اژه نرسید. هرودوت تصریح می‌کند که: «کوروش تصمیم داشت یکی از فرماندهان خود را به جنگ با یونی‌ها بفرستد و خود شخصا برای جنگ با دشمنانی که نام بردم عزیمت کند».^۲

پس از بازگشت کوروش به ایران به دنبال آشوب‌هایی که صورت گرفته بود پس از مرگ مازارس، هارپاگ به فرماندهی رسید و به شهر یونی حمله‌ور شد.^۳ وی بعد از مطیع کردن مردمان یونی بجنگ با اهالی «کاری» و «کنی» و «لیسی» پرداخت و در این جنگ جمعی از اهالی یونی و اتولی را با خود برد.^۴

۱- همان.

۲- نک: همان، ص ۲۳۴-۲۳۵.

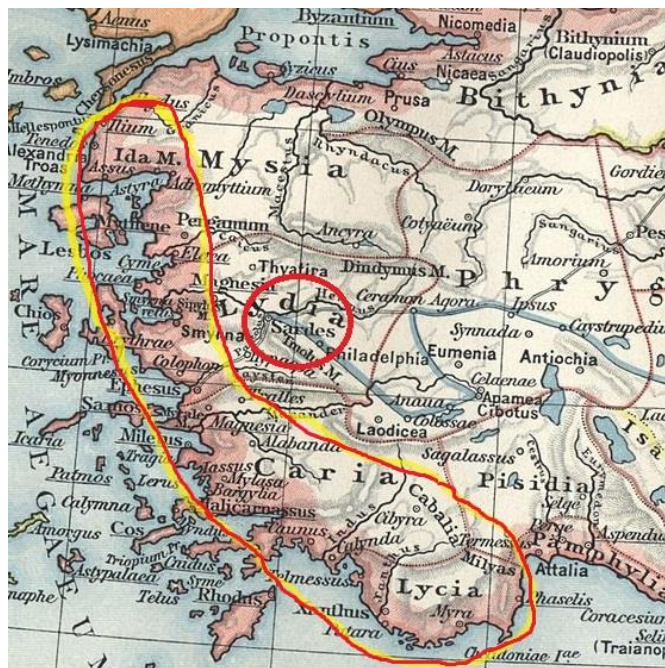
۳- همان، ص ۲۳۵.

۴- همان، ص ۲۴۰.

۵- همان، ص ۲۴۷.



با نگاهی به نقشه های قدیم و جدید متوجه می شویم که از میر کنونی همان ایونی باستان است و که بالاتر از آن ائولی و در زیر آن کاریه و لیزی قرار گرفته است. اینها همان شهرهایی است که کورش فرصت فتح آنها را نیافت و ادامه کار را به دیگران سپرد. این شهرها تمامی ساحل دریای اژه را در بر گرفته اند و چنانچه هرودوت گفت پس از بازگشت کورش به ایران، هارپاگ آنها را تسخیر کرد.



خط ساحلی دریای اژه در تسخیر شهرهایی که کورش بدانجا پا گذاشت

ناگفته نماند که گزنفون در شرح سرزمین های مفتوحه بدست کورش گوید: «آن گاه به یونانیان آسیا دست یافت و به سواحل دریای رم رسید و جزیره قبرس را متصرف شد و قلمرو حکومت خود را به ماورای مصر^۱ بسط داد». شاید در نگاه نخست کسی گمان کند که مراد از دریای روم همان جایی باشد که ابوالکلام انگشت بر آن نهاده است اما باید گفت که مراد از دریای روم دقیقاً همان سواحل است که سپاهیان کورش از آنجا قبرس را تصرف کردند یعنی سواحل جنوب کلیکیه و از طرفی خود گزنفون نیز همانند هرودوت گوید که کورش در سارد باقی ماند و فرماندهانش کار فتوحات را پیگیری کردند. وی می نویسد: «مقارن این ایام کاری ها که به چند طایفه تقسیم شده بودند و هر یک با دیگری اختلاف

۱- معمولاً فتح مصر را ه کمبوجیه نسبت می دهند (داندامایف، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، ص ۴۳). و اگر این فتح به کورش نسبت داده شود شمار فتوحات وی افزوده می شود و هر چه بیشتر از همانندی در فتوحات سه گانه ذوالقرنین دور می شود.

۲- گزنفون، ۱۳۸۶، کورش نامه، ترجمه رضا مشایخی، ص ۵.

داشت از کورش تقاضا نمودند به اختلافات و دشمنی دیرینه آنان خاتمه دهد. کورش در آن اوقات در سارد متوقف و مشغول ساختن ادوات قلعه کوبی برای منکوب نمودن دستجاتی بود که علم طغیان برافراشته یا هنوز تمکین ننموده بودند. در خدمت کورش سرداری از سرزمین پارس بود که به احتیاط و تدبیر جنگی مشهور و در مجاب نمودن طرف مهارتی به سزا داشت. کورش او را مأمور سرزمین کاری نمود و یک لشکر در اختیارش گذارد.

آدوزیوس به سرزمین کاری رسید. سرکردگان طرفین هریک به استقبالش شتافتند و استدعا کردند به سرزمین آنان وارد شود و طرف متخاصم را تحت فشار قرار دهد. آدوزیوس رؤسای طرفین را جداگانه پذیرفت. دلایل هریک را قانع کننده دانست و سفارش کرد مبادا از این مقوله سخنی بگویند تا اختلاف مرتفع شود. و از طرفین قول قطعی گرفت که سربازانش را با روی خوش در محوطه خویش بپذیرند و مراتب خدمتگزاری و صدق باطنی خود را نسبت به کورش و منافع پارسی‌ها نشان دهند. در مقابل او هم متعهد شد که به هیچ وجه مخل و مزاحم حال ایشان نباشد و در مقابل وفای به عهد، او هم منافع و احتیاجات آنان را محفوظ و ملحوظ بدارد. پس از این توافق‌ها، یک شب، پنهانی و بی خبر، بدون این که هیچ یک از طرفین از نقشه او اطلاعی داشته باشند مواضع آنان را اشغال کرد و در هردو موضع مستقر شد. روز بعد در وسط سپاهیان خود، سرکردگان طرفین را که نفوذ بیشتری داشتند به حضور طلبید.

سرکردگان متخاصم چون روبه‌رو شدند، دانستند که طرفین یکدیگر را گول زده‌اند. آن‌گاه آدوزیوس آنان را مخاطب ساخته گفت: «آقایان، من وعده داده‌ام که به مواضع شما وارد شوم بدون این که نیت سویی نسبت به هیچ یک از شما داشته باشم و سعی و کوشش به کار خواهم برد تا هرکس نسبت به ما حسن خدمت نشان دهد از مزایای آن برخوردار شود. اگر یکی از دسته‌های شما را منکوب کنم، آن‌گاه خواهند گفت که غائله به نفع کاری‌ها تمام شده است اما اگر رفع اختلاف به این منتهی شود که هریک از شما به راحتی و آزادانه مشغول کسب و کار و زراعت و آبادکردن زمین‌های خود شود، همه از این نعمت برخوردار خواهید شد. پس بر شماست که اختلافات دیرینه خود را کنار بگذارید و دست اتحاد و

دوستی به یک‌دیگر بدهید هرکدام از شما از این دستور تخطی کند بداند که با کورش دشمنی کرده است و با او مانند دشمن معامله خواهد شد».

از همان روز در قلعه‌ها باز شد، مردم به مراوده و رفت‌وآمد پرداختند، همه‌جا صلح و صفا برقرار شد. کار به جایی رسید که آدوزیوس فقط دسته کوچکی از سربازان را در قلعه‌ها مستقر ساخت و بقیه را امر به بازگشت داد.

مقارن این ایام، کورش هیستاسپ را در رأس قوایی مأمور ساخت که ایالات فریژی مجاور هلسپونت را مسخر سازد. کورش پس از بازگشت آدوزیوس او را به کمک هیستاسپ روانه کرد تا متخاصمین بهتر از او تمکین کنند. یونانیانی که در سواحل دریا سکونت داشتند تقاضا نمودند که در مقابل پرداخت خراج سپاهیان پارسی به موطنشان وارد نشوند و حاضر شدند که در ازای این گذشت عده‌ای از جوانان خود را به خدمت کورش اعزام دارند تا در شمار لشکریان فاتح محسوب شوند و هرکجا که مقرر داشت تحت اوامرش خدمت نمایند. اما پادشاه فریژی تصمیم گرفت در برابر سپاه پارسیان تسلیم نشود. این تصمیم خود را علنا همه‌جا اعلام داشت. ولی در برابر سرکشی و مخالفت عده‌ای از سرکردگان خود مجبور شد در برابر هیستاسپ از در تسلیم درآید. هیستاسپ عده‌ای از سربازان خود را در آن موضع مأمور ساخت و خود با بقیه قوا و عده بسیاری از سواران زبده فریژی که وارد سپاهیان‌ش شده بودند حرکت نمود.

قضایا به‌همین نحو فیصله یافت. کورش پادگان مفصل و مهمی در شهر سارد برقرار کرد و خود با بقیه سپاهیان و کرزوس و عده معتنابهی ارابه و ذخایر و اثاثه‌ی قیمت حرکت کرد. بدین‌قرار کورش پس از فتح سارد و قبل از رسیدن به شهر نینوا اهالی فریژی بزرگ و کاپادوسی‌ان و اعراب را منقاد و مطیع کرد^۱.

۱- گزنفون، ۱۳۸۶، کورش نامه، ترجمه رضا مشایخی، ص ۲۰۹-۲۱۱ با اختصار و اندکی تغییر.

مورخین یونانی و دادگری کورش

جناب آزاد برای اثبات دادگری کورش گوید: «مورخین یونان عموماً عقیده دارند که کارهای کورش پس از فتح لیدی نه تنها توأم با داد و دادگستری بود بلکه بسی بالاتر از آن می نمود؛ همه بخشش و داد و بزرگواری بود»^۱.

نگارنده در مقام اشکال گوید جناب ابوالکلام این عمومیت را از کجا بدست آورده‌اند؟ بنا بر روایت هرودوت سپاهیان کورش به شهر ریختند و دست به غارت خانه‌های مردم زدند و کورش چون ناتوان از بازگردانی اشیاء بود به پیشنهاد کرزوس به سپاهیان دستور داد که یک دهم غنایم خود را به درگاه خداوند پیشکش کنند تا بدین طریق مانع سرکشی آنان گردد. متن روایت هرودوت چنین است: «[کرزوس] متوجه شد که پارس‌ها بغارت شهر لیدیها مشغولند چنین گفت: «ای پادشاه، با وضعی که اکنون با آن روبرو هستم آیا اجازه دارم آنچه بفکرم میرسد با تو در میان نهم یا باید سکوت اختیار کنم؟» کوروش او را اطمینان داد و گفت هرآنچه می‌خواهد بگوید.

پس کرزوس چنین سؤال کرد: «این جمعیت کثیر با این حرارت و شدت بچه کار مشغول است؟» کوروش پاسخ داد: «آنها بغارت شهر و تقسیم خزاین تو مشغولند.» کرزوس چنین پاسخ داد: «نه، این شهر من و خزاین من نیست که آنها غارت میکنند، زیرا من دیگر حقی بر اینها ندارم. آنچه بغارت می‌برند بتو تعلق دارد.» سخن کرزوس کوروش را در اندیشه غوطه‌ور کرد. پس حاضران دیگر را از خود دور کرد و آنگاه در خلوت از کرزوس پرسید چه چیز در این واقعه ممکن است برای او زبان داشته باشد. کرزوس چنین گفت: «چون خداوندان مرا مانند غلامی بتو بخشیده‌اند، حق اینست که اگر متوجه چیزی شوم که تو بآن توجه نداری آنرا بر تو بازگویم. پارس‌ها که طبعی سرکش دارند مردمانی فقیرند اگر اجازه دهی که آنها بغارت ادامه دهند و خزاین گرانبها را تقسیم کنند نتیجه‌ای که باید از چنین کاری انتظار داشته باشی چنین خواهد بود: آنکس که بیش از همه مال بچنگ آورد بفکر خواهد افتاد که بر تو شورش کند. پس اکنون اگر عقیده مرا می‌پسندی بطریقی رفتار

۱- آزاد، ابوالکلام، ۱۳۷۵، کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، ص ۲۳۸.

کن که برایت شرح میدهم: بر تمام دروازه‌ها از محافظین خود قراولانی بگمار و بآنها امر کن که اموال غارت شده را که بخارج میبرند بگیرند و بصاحبان آنها بگویند که باید ده یک آن بخداوند زوس تقدیم شود. بدین ترتیب تو بجبر و روز اموال غارت شده را از آنها نگرفته‌ای که در نظر آنها مرتکب عملی زشت شده باشی، و آنها نیز که اقدام ترا بجا میدانند داوطلبانه از اموال غارت شده صرفنظر میکنند.»^۱

و اما بنابر روایت گزنفون کورش به کرزوس گوید: «سربازان من پس از تحمل مخاطرات بزرگ و خستگی‌های مفرط، خود را مالک شهر بزرگی می‌بینند که پس از بابل در آسیا رتبه دوم را حایز است. من سزاوار می‌دانم که اکنون از همت و زحمت خویش منتفع شوند. چه اگر از چنین نعمتی محروم بمانند طوق اطاعت به گردن نمی‌نهند. اما رخصت نخواهم داد که برای این منظور شهر را مورد نهب و غارت قرار دهند. چه در این صورت شهر منهدم و خراب خواهد شد و مطمئناً بدترین آنان صاحب مال و منال بیشتری خواهد شد.

کرزوس جواب داد: «پس به من اجازه بده به اهالی لیدی اعلام کنم که من موافقت تو را تحصیل کرده‌ام که شهر مورد تاراج سربازان فاتح قرار نخواهد گرفت، هیچ مردی از زن و خانواده‌اش جدا نخواهد شد. و در عوض به تو وعده داده‌ام که خود اهالی، ذی‌قیمت‌ترین و زیباترین مال خود را نثار قدوم تو کنند و من اطمینان دارم اگر چنین کنی، عموم اهالی از مرد و زن تمام ثروت شهر سارد را که در اختیار خود دارند تقدیم حضورت کنند. سال بعد شهر را مملو از همین ثروت و تجمل خواهی یافت. در صورتی که اگر اجازه غارت دهی، همه منابع هنر و ثروت که در این سرزمین نهفته است منهدم خواهد شد. حتم دارم اگر به چشم خود ببینی چه غنایم گران‌بها و چه ثروت عظیم نثار خاک راهت خواهند کرد، از غارت شهر منصرف خواهی شد. اکنون فرمان بده قراولانت به خزاین شخصی من بروند و آنچه در ملک من است به حضورت بیاورند».^۲

از طرفی بنا به گفته خود ابوالکلام اگر خود ایشان به تورات مراجعه می‌کرد روش برخورد کورش با مردم بابل را می‌دیدید. پیشگویی‌های اشعیا و ارمیا درباره حمله سپاهیان

۱- هرودوت، ۱۳۸۲، ترجمه هادی هدایتی، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۱.

۲- گزنفون، ۱۳۸۶، کورش نامه، ترجمه رضا مشایخی، ص ۲۰۳.

کوروش به بابل چنین است: سپاهیان کورش به بابل حمله ور می شوند و تمامی مردان و جوانان و حیوانات و حتی کودکان را نابود می کنند. سپاهیان کورش پس از قتل و عام مردم به غارت شهر می پردازند. معروفترین بتهای بابل یعنی مردوک، بعل و نبو و به همراه همه بتها خورد شده و نابود می شوند. در یک روز همه زنان بابل بیوه و بی فرزند می شوند. برج و باروی بابل فرو می ریزد و شهر طعمه آتش می گردد. در این هنگام هر کس که می تواند از شهر فرار می کند و بابل برای همیشه نابود می شود. حتی حیوانات اهلی نیز از آنجا کوچ می کنند و تنها حیوانات وحشی در آن جای می گیرند!

و اما در کتاب ارمیا سپاهیان کورش ستم پیشه و بی رحم خوانده شده اند. در ترجمه رابرت بروس چنین آمده است: «از طرف شمال می آیند و امتی عظیم و پادشاهان بسیار از کرانه های جهان برانگیخته خواهند شد ایشان کمان و نیزه خواهند گرفت ایشان ستم پیشه هستند و ترحم نخواهند نمود»^۱.

معمولاً در این مباحث دانشمندان مبتلا به گزینش متون هستند و هر آنچه را به سودشان است می پذیرند و باقی را کنار می نهند. تواریخ یونانی و تورات آنجا که به ستایش کورش پرداخته است کتابهایی است که جز راستی چیزی ننوشته اما هنگامی که همین کتابها چیزهای ناخوشایندی درباره کورش گفته اند آقایان با چنان دقت نظری متون را بررسی می کنند که اگر همین شیوه را در همه جا پیاده می کردند هرگز به چنین نتایجی دست نمی یافتند.

فرماندهان کورش

چنانچه گذشت کورش پس از دریافت پیام لاکدمونیها بدون اینکه به پیشروی فکر کند به ایران برگشت. هروودوت درباره حمله های هارپاگ چنین می نویسد: «وقتی هارپاگ سپاه خود را در دشت گزانتوس پیش راند، اهالی لیزی برای جنگ و مقابله با او شتافتند و

۱- نک: کتاب مقدس، سفر اشعیا و ارمیا.

۲- کتاب مقدس، ترجمه بروس، ۱۸۹۵، ارمیا، فصل ۵۰ بند ۴۱-۴۲.

در جنگی که روی داد مشتی از این مردمان در برابر جمعی کثیر شجاعتی شایسته تحسین از خود نشان دادند. ولی چون مغلوب شدند بداخل شهر پناه بردند و زنان و فرزندان و اموال و خدمتگذاران خود را در قلعه شهر گرد آوردند و آتش بر آن نهادند و سراپای آنرا سوزاندند. بعد از انجام این عمل، سوگندی موخش یاد کردند و سپس به حمله پرداختند و همه در حال جنگ کشته شدند....

این بود چگونگی تسخیر گزانتوس بدست هارپاگ. او ناحیه کونوس را نیز در شرایطی مشابه تسخیر کرد، زیرا کنی‌ها از بسیاری لحاظ از لیزی‌ها تقلید کردند.^۱ همانطور که دیده می‌شود هارپاگ در پیش روی خود چنان جدی بود که مردم بهتر می‌دیدند خانواده خود را بکشند و خود مردانه بمیرند.

پارس‌ها و شراب

هرودوت درباره عادات غذایی پارس‌ها می‌گوید: «پارس‌ها به شراب بسیار علاقه دارند».^۲ از همین رو هر چند گفته شده که زرتشت نوشیدن مسکرات را ممنوع ساخت اما باز هم روحانیون به خاطر علاقه‌ی خود آن را به طور کلی حرام نکردند.

اخبار موثقی از استفاده فراوان شراب در حکومت هخامنشی موجود است. هرودوت درباره علاقه کمبوجیه پسر کورش به شراب می‌گوید پرگزاسپ طرف اعتماد کمبوجیه و مامور انتقال تقاضاهای مردم به وی بود. روزی کمبوجیه از وی پرسید «پراگزاسپ، پارس‌ها درباره من چگونه قضاوت میکنند و چه میگویند؟» وی پاسخ داد: «سرور من، ترا فراوان ستایش میکنند اما فقط از حیث شراب‌خواری معتقدند که تو زیاد افراط میکنی».^۳

پس از کمبوجیه و در حکومت داریوش نیز از شراب برای پرداخت دستمزد کارگران، جیره معابد و هدیه استفاده می‌شده است. از میان بیش از ۱۶۰ سند مالی که در کتاب گل نبشته‌های باروی تخت جمشید گردآوری شده بیش از یک چهارم آنها درباره دریافت و

۱- هرودوت، ۱۳۸۲، ترجمه هادی هدایتی، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۳.

۲- همان، ص ۲۱۷.

۳- همان، ج ۳ ص ۱۳۶.

پرداخت شراب است.^۱ این اسناد که متعلق به سالهای ۱۸ تا ۲۷ حکومت داریوش است نشان از راستی ادعای هرودوت دارد. بنا بر این اسناد، از جمله مشاغل درباری شراب سازی بود که به کارکنان آن نیز ماهیانه دستمزد می‌پرداختند.^۲ زنان کارگر نیز پس از زایمان شراب هدیه می‌گرفتند.^۳ از همه عجیب تر اینکه بر اساس چند سند حتی به حیوانات نیز شراب می‌خوراندند و حیوانات نیز جیره مخصوصی داشتند.^۴

اسنادی از گزنفون، هرودت و استرابون در دست است که نشان می‌دهد کورش نیز با این کار موافق بوده است. هر چند نگارنده در این اسناد چیزی درباره شرابخواری شخص کورش نیافت اما مخالفتی هم در این زمینه از او پیدا نکرد و بلکه موافق این کار بوده و علاوه بر مجالس شادی وی حتی در جنگ‌ها مقادیر زیادی شراب به همراه داشته است و به سپاهیان تجویز کرده است. همین اندازه در دوگانگی میان شخصیت کورش و ذوالقرنین کافی است. در زیر چند نمونه از روایات هرودوت و گزنفون می‌آید که به خوبی ادعای ما را ثابت می‌کند.

(۱) «کورش، که حیرت‌زده شده بود، مانند کودکی که از هیچ‌چیز نمی‌ترسد رو به پدربزرگ خویش نموده گفت: «پدربزرگ، چرا خاطر او این قدر عزیز است؟» شاه مسخره‌کنان گفت: «مگر نمی‌بینی با چه تردستی جام‌ها را از شراب گوارا پر می‌کنند؟» در واقع ساقی پادشاه با سرانگشت جام را از می ناب پر می‌کرد و با تردستی و مهارت به‌طوری نزد شاه عرضه می‌داشت که به راحتی آن را می‌توانست به‌دست بگیرد و بنوشد. کورش جواب داد: «پس اجازه بده ساکاس جام را به من واگذارد تا خدمتش را انجام دهم.» آن‌گاه کورش جام را به‌دست خویش گرفت و آن را به همان قرار که ساقی رفتار می‌کرد و دیده بود خوب بشست، سپس همان قیافه را به خود گرفت و جام را از شراب پر کرد و با ادب و احترام بسیار به‌دست پدربزرگ خوش تسلیم کرد و آستیاژ و مادرش به قهقهه خندیدند

۱- برای اطلاع از اسناد نک: ارفعی، عبدالمجید، ۱۳۸۷، گل نبشته های باروی تخت جمشید متن‌های fort. و Teh.

۲- نک: همان، ص ۱۳۳، سند شماره ۲۵۶۲.

۳- نک: همان صص ۱۸۱، ۱۸۳ و ۲۶۱.

۴- نک: همان، صص ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱ و ۲۴۳.

و مسرور شدند. کورش نیز خندید و خود را به دامان پدربزرگ خویش انداخت و رویش را بوسید و گفت: «ای ساقی، کار تو تمام است، من جای تو را خواهم گرفت و از تو بهتر ساقی‌گری می‌کنم و خود نیز شراب نمی‌نوشم.» در واقع رسم بود که ساقیان شاه جرعه‌ای از جام برمی‌گرفتند و در کف دست چپ خود می‌ریختند و می‌نوشیدند تا اگر احیانا در آن زهری باشد خود مسموم شوند و جان پادشاه به سلامت بماند. این بود که آستیاز مذمت کنان رو به کورش کرد و گفت: «بسیار خوب، اگر تو به این خوبی ساقی مرا تقلید می‌کنی پس چرا قبلا از جام من ننوشیدی؟» طفل جواب داد: «برای این که می‌ترسیدم در آن زهر ریخته باشند، یعنی روزی که به مناسبت عید تولدت درباریان را به ضیافت دعوت کرده بودی، خوب به خاطرم هست که ساقیات در جام شراب زهر ریخته بود.» آستیاز گفت: «چگونه به این امر پی بردی؟» کورش پاسخ داد: «زیرا دیدم جسم و جانتان هردو از اختیارتان خارج شده بود و کاری می‌کردید که اگر از ما کودکان سر می‌زد، ما را ملامت می‌کردید، همه با هم نعره می‌کشیدید، هیچ‌یک نمی‌فهمیدید چه می‌گویید و سخن دیگری را درک نمی‌کردید. هرکس به صورت کریه آواز می‌خواند و دیگران بدون این که بدانند چه می‌خواند صوتش را تمجید می‌کردند. هریک از حضار از زور بازوی خود داستان‌ها نقل می‌کرد ولی چون می‌خواست بایستد تا به آهنگ ساز برقصد، قادر نبود بر پای خود قرار گیرد و نقش بر زمین می‌شد. شما که پادشاه مملکتی هستید به کلی خود را فراموش می‌کردید و دیگران که رعایای شاه بودند هرچه بر زبانشان می‌آمد می‌گفتند و آن وقت بود که من درک کردم مساوات در گفتار کدام است. زیرا دقیقه‌ای آرام نمی‌گرفتید و پی‌درپی حرف می‌زدید.» آستیاز سؤال کرد: «مگر پدرت وقتی شراب می‌نوشد سرمست نمی‌شود؟» طفل جواب داد: «نه، هیچ‌وقت.» شاه پرسید: «پس چه می‌کند؟» کورش جواب داد: «تشنگی‌اش فروکش می‌کند ولی حالش دگرگون نمی‌شود، علتش این است که او ساقی ندارد که برایش شراب در جام بریزد»!

(۲) «سپس مادی‌ها و سربازان تیگران خود را شست‌وشو داده لباس خود را عوض کردند و بر سر طعام نشستند. اسبان را نیز خوراکی دادند. نیمی از جیره نان را بدون گوشت و

شراب برای پارسی‌ها فرستادند زیرا کورش مقرر داشته بود فقط نان بفرستند، سایر چیزها به حد وفور در اردوگاهشان فراهم است؛ و حال آن‌که غرض کورش از موجود بودن گوشت، گرسنگی بود و برای سیراب شدن نیز از آب رودخانه استفاده می‌بردند^۱.

(۳) «آن‌گاه کورش عموم را مخاطب ساخته گفت: «هم‌قطاران من، روح و جسم و سلاح ما که باید به یاری آن بجنگیم، به لطف خدایان مدتی است از همه جهت آماده و نیرومند شده است. بر ماست که هریک آذوقه بیست روز خود را مهیا کند و با خود بردارد و هرکسی اسبی دارد خوراک او را نیز تأمین کند. زیرا به نظر من پانزده روز باید از سرزمینی عبور کنیم که چیزی برای رفع نیاز خود در آن نخواهیم یافت، چون یک قسمت از محصولات آنجا را ما و بقیه را دشمن تصاحب نموده است. پس باید آذوقه خود را با خود برداریم، چه در غیر این صورت نه مجال کارزار و نه امکان ادامه حیات خواهیم داشت. هرکس به‌قدر ضرورت یک روزه خود شراب بگیرد، چون باید رفته‌رفته خود را عادت دهیم که با جرعه‌ای از آب خالص رفع عطش کنیم. ما مسافتات بعیدی در پیش داریم و در راه شرابی نخواهیم یافت و چنان‌چه دستیابی به آن حاصل شود، به‌مقدار جزئی خواهد بود و کفاف ما را نخواهد کرد. و پیش‌بینی من از این جهت است که فقدان شراب ما را مریض نکند. از همین امروز به‌جای شراب با غذای خود آب بنوشید»^۲.

(۴) «وقتی مهمانان از شراب ناب سرمست شدند هیستاسپ از کورش پرسید: «اگر چیزی از تو بپرسم برآشفته خواهی شد؟» کورش جواب داد: «به خدایان سوگند می‌خورم که برآشفته نشوم؛ بلکه به‌عکس، اگر بفهمم که تو می‌خواهی چیزی از من بپرسی و نپرسی خشمگین خواهم شد»^۳.

(۵) «کورش برای تحریک پارسیان برای حمله به مادها نقشه‌ای را در پیش گرفت هرودوت گوید: «کوروش به پارس‌ها امر کرد طی یک روز این ناحیه را هموار کنند و بیل زنند.

۱- همان، ص ۱۱۴.

۲- همان، ص ۱۷۸.

۳- همان، ص ۲۵۰.

وقتی پارس‌ها این وظیفه را انجام دادند، بآنها امر کرد خود را شستشو دهند و صبح فردا بحضورش رسند. در این فاصله تمام گله‌های بز و گوسفند و گاو پدر خود را در همان محل گردآورد و در آنجا سر برید و شراب و خوردنی‌های لذیذ بر آن افزود تا برای پذیرائی از جمعیت پارس‌ها مهیا شود. فردای آنروز، همینکه پارس‌ها از راه رسیدند، آنها را در چمنی مستقر کرد و ضیافتی مجلل برای آنها ترتیب داد. وقتی ضیافت بپایان رسید از آنها سؤال کرد بین نوع زندگی که در شهر دارند و نوع زندگی که در بیابان اکنون با آن روبرو هستند کدامیک را ترجیح می‌دهند. پارس‌ها پاسخ دادند که بین این دو نوع زندگی اختلاف زیاد است^۱.

۶) «کرزوس درباره حمله به ماساژت‌ها به کورش گفت «عقیده من اینست که در این ساعت باید از رود گذشت و بهر مقدار که ماساژت‌ها عقب‌نشینی میکنند در خاک آنها پیش رفت و سپس برای مغلوب کردن آنها بطریق زیر اقدام کرد: بطوری که من شنیده‌ام ماساژت‌ها لذاذ پارس را نچشیده‌اند و از نعمت‌های بزرگ بی‌خبرند. پس برای آنها بدون ملاحظه و صرفه‌جوئی عده زیادی چهارپایان بکشیم و گوشت آنها را آماده کنیم و ضیافتی باشکوه در اردوی خود ترتیب دهیم و جام‌های شراب فراوان و تنقلات زیاد بر آن بیفزائیم. بعد از این عمل، بدترین دسته‌های سپاه را در عقب قرار دهیم و بقیه را بسوی رود عقب بکشیم. اگر من اشتباه نکنم، همینکه ماساژت‌ها این همه لذاذ را فراوان در مقابل خود دیدند بر سر آن خواهند ریخت و در آن موقع ما میتوانیم به کارهای بزرگی دست زنیم.» چنین بود عقاید مختلفی که اظهار شد. کوروش عقیده اول را رد کرد و عقیده کرزوس را پذیرفت^۲.

۷) استرابون در باره حمله کورش به سکاها نیز گوید: «بعضی گویند، که کوروش در جنگ سکاها شکست خورد و فرار کرد. بعد، او در محلی، که آذوقه زیاد و شراب وافر جمع کرده بود، توقف کرده بقشون خود استراحت داد و سپس از آنجا حرکت کرده آذوقه و مأكولات و مشروبات را جا گذارد. سکاها در تعقیب کوروش، چون بدینجا رسیدند، به

۱- هرودوت، ۱۳۸۲، ترجمه هادی هدایتی، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲- همان، ص ۲۸۲.

عیش پرداخته مست شدند. پس از آن کوروش برگشته بر آنها تاخت و در نتیجه تمام افراد دشمن از دم شمشیر گذشتند!

آنچه از این چند متن بر می آید بدین قرار است:

- ۱- پدر و پدر بزرگ کورش نیز باده گساری می کرده اند.
- ۲- کورش برای انتقام از ساقی دربار ماد خود برای پدریزرگش شراب در جام می کند.
- ۳- شراب در شمار جیره اصلی سپاهیان کورش بوده است.
- ۴- کورش به سپاهیان امر می کند که از آنجا که در میانه راه شراب پیدا نمی شود هر کس به قدر ضرورت یک روزهی خود شراب بردارد.
- ۵- کورش برای تحریک پارس ها به حمله با مدها سفرهای پر از شراب و دیگر خوردنی ها بری آنان آماده می کند.
- ۶- کورش در سفرهای جنگی آنقدر شراب به همراه می برد که حتی می تواند با استفاده از آن دشمنان خود را شکست دهد.

در معتبرترین منابع شیعی چند حدیث با سندهای صحیح و حسن بدین مضمون آمده است خمر (شراب) همیشه حرام بوده است.^۱ و نیز خداوند پیامبری را بر نمی انگیزاند مگر اینکه شراب را حرام می کند.^۳

حال یا باید گزارش های مورخین یونانی را بپذیریم که در این صورت کورش نمی تواند همان ذوالقرنین باشد و یا اینکه این گزارش ها را دروغ بدانیم در این صورت نیز این اشکال پیش می آید که وقتی این مورخین اینقدر دروغگو هستند دیگر اقوال ایشان چه حجیتی دارد. و دیگر اینکه از کجا معلوم که این گزارش ها دروغ باشد وقتی که استفاده از شراب در دربار داریوش در اسناد مالی ثبت است. اسنادی که در کمتر از سی سال پس از مرگ کورش نوشته شده است.

۱- پیرنیا، ۱۳۶۲، تاریخ ایران باستان، ج ۱، ۴۶۹.

۲- کلینی (ثقه الاسلام)، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۷ش، الفروع من الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸، ابواب بدء، حدیث ۱۴ و نیز طوسی، محمد ابن الحسن، ۱۳۶۵، تهذیب الاحکام، ج ۹ ص ۱۰۲.

۳- نک: همان، ج ۶، ص ۳۹۵، باب «ان الخمر لم تزل محرمة» و نیز طوسی، ج ۹ ص ۱۰۲.

نگارنده ادعا ندارد که حتما کورش را شرابخوار بداند اما مدعی است که درباره کورش آنقدر متون مشوش است که می‌توان هر چهره‌ای از وی برای خواننده ترسیم کرد. از یک قدیس تا پادشاهی جبار. تا ببینیم نویسنده در پی چه باشد. حال که چنین است چگونه می‌توان کسی را که این همه شک و شبهه درباره وی مطرح است به یقین ذوالقرنین قرآنی دانست. از طرفی کسانی همانند ابوالکلام که مدعی‌اند راه و رسم دینداری کمبوجیه و داریوش تفاوتی با کورش نداشته است چگونه می‌خواهند بدین گزارشها پاسخ دهند؟

اسکندر و ذوالقرنین

حال که بدین جا رسیدیم این پرسش را مطرح می‌کنیم که اگر بنا باشد با این دلایل که تنها پشتوانه‌ی آن گمان نویسنده است، چرا نتوانیم اسکندر را ذوالقرنین بنامیم؟ یعنی اگر قرار است بر اساس این دلایل سست کورش را ذوالقرنین بدانیم کسی هم ممکن است دلایلی را ذکر کند که نتیجه‌اش یکی بودن اسکندر و ذوالقرنین است. شرح استدلال بدین صورت است :

- ۱_ براساس روایات وارده پرسش از سوی یهودیان یا به اشاره ایشان مطرح شده است و اتفاقا در پاره‌ای از روایات پیامبر در پاسخ فرمودند که وی جوانی از روم بوده است.
- ۲- اسطوره‌ای سریانی از قرن ششم میلادی به جای مانده است که در آن چنین آمده است: «اسکندر خدا را مخاطب قرار داد و گفت: من می‌دانم که تو دو شاخ به من داده‌ای که روی سرم رشد کند تا بتوانم بر همه‌ی ممالک جهان چیره شوم»^۱. نکته دیگر اینکه تاریخ رواج این اسطوره نزدیک به عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است.
- ۲_ کتاب «قاموس الکتاب المقدس» که بیش از صد سال از نگارش آن می‌گذرد و بیانگر عقاید قومی و مذهبی یهودیان است در جاهای مختلفی از کتاب به اسکندر لقب ذوالقرنین می‌دهد.

۱- بهرامی، عسکر، ۱۳۹۰، کورش و ذوالقرنین، ص ۲۲۸.

۳_ سکه‌هایی در موزه های بزرگ دنیا از جمله در موزه بریتانیا وجود دارد که متعلق به اسکندر مقدونی است و اتفاقا بر سر اسکندر شاخ قوچی روییده است که هیچ شباهتی هم به شاخ خدایان مصری ندارد و اشکالاتی که به شاخ روی سر فرشته بالدار بود به آن وارد نیست.



سکه اسکندر مقدونی با شاخ قوچ

۴_ جناب ابوالکلام معتقد است که سد ذوالقرنین در تنگه داریال قرار دارد و به شهادت دو مورخ قدیمی یعنی پروکوپئوس و یوسف یهودی ساخت این سد به دست اسکندر بوده است و در مورد واژه‌ی پهاک گورایی نیز دانستید که این واژه به معنی گذرگاه شهر چور یا همان دربند است و هیچ ارتباطی با گذرگاه داریال ندارد. هرچند ما گفتیم که اگر ثابت شود که اسکندر در این گذرگاه نیز سدی ساخته باشد دلیلی بر ذوالقرنین بودن وی نمی‌شود زیرا در میان این گذرگاه سدی با مشخصات قرآنی ساخته نشده است.

۵_ اما اینکه گویند اسکندر دارای سجایای اخلاقی نبوده است در جواب گفته می‌شود وقتی پیامبرانی مانند حضرت سلیمان و داوود و دیگران متهم به بت پرستی و گناهان دیگر شده‌اند چه تضمینی وجود دارد که در مورد شخصیت اسکندر نیز چنین کاری صورت نگرفته باشد. نا گفته نماند که اسکندر در ادبیات ما ایرانیان از جایگاه بسیار والایی برخوردار است و همچو سمبل و نمادی در ادوار تاریخی نسل اندر نسل از او به نیکی یاد شده است. بله در ادبیات پهلوی اسکندر چهره‌ی زشت و منفوری دارد و سوزاندن

کتاب اوستا را بدو نسبت داده اند. کاری که بسیاری از اوستا پژوهان آن را باور ندارند و معتقدند که در زمان هخامنشیان اوستایی وجود نداشته که اسکندر بخواهد آن را به آتش کشد.

بر اساس همین مستندات مورخ شهیر آقای شاهپور شهبازی می‌نویسد: «ذوالقرنین یعنی «خداوند دو شاخ» به همانگونه که بسیاری از دانشمندان ایران هم دریافته‌اند، کسی جز اسکندر مقدونی نمی‌تواند بود. هر کس به سکه های وی بنگرد، بدین عقیده، یقین می‌آورد، زیرا در آنجا اسکندر را به صورت مردی باکلاهی چون سر شیر ولی با شاخ قوچ نموده‌اند. توضیح این مطلب را همه می‌دانند. اسکندر در مصر به معبد آمون، خدای بزرگ مصریان رفت، و کاهن آمون اعلام کرد که وی پسر آن خدا می‌باشد. چون آمون را بیشتر به صورت قوچی نمایش می‌دادند، اسکندر از آن پس گاهی کلاهی مزین به دو شاخ قوچ بر سر می‌هشت تا نشانه بستگی‌اش به آن ایزد مصری باشد. این کلاه شاخدار نه تنها در نقوشی که بر سکه‌های اسکندر کنده‌اند، دیده می‌شود، بلکه در نقشی که بر روی تابوت مشهور به تابوت اسکندر وجود دارد، نیز به روشنی پدیدار است. از این گذشته اسکندر بود که در آغاز به باختر (ایلیری) لشکر کشید، و بدریای مدیترانه رسید، سپس به ایران و آسیای میانه تاخت و به سکاها و هندوان برخورد!».

هدف ما از استناد به گفته های دکتر شهبازی تنها برای اثبات این مطلب بود که حتی بزرگانی چون ایشان نیز بر اساس این مستندات اسکندر را همان ذوالقرنین می‌دانند. هر چند نگارنده با دیدگاه ایشان موافق نیست چرا که ذوالقرنین بر اساس آیات قرآنی و روایات، فردی مومن و خداپرست بوده است و هیچگاه بدین راضی نمی‌شده که به معبد آمون داخل شده و از سوی کاهن آن جا به مقام پسری آمون نامبردار شود.

همانگونه که پیشتر یاد کردیم با توجه به مستندات تاریخی موجود نمی‌توان یگانگی کورش و ذوالقرنین را ثابت کرد و بر همین اساس یگانگی میان وی و اسکندر نیز منتفی است.

ردی بر دیدگاه دکتر سید حسن صفوی

دکتر سید حسن صفوی نیز بر همین اساس اسکندر و ذوالقرنین را یکی دانسته است. اما گفته‌های ایشان بر اساس گمان باطلی است که بدان باور داشته‌اند. ایشان خود می‌دانند که اسکندر مقدونی فردی ستمکار و مشرک بوده است. به همین خاطر پس از معرفی اسکندر به عنوان ذوالقرنین در بخشی از کتاب چنین گوید: «در صورتی که ذوالقرنین اسکندر مقدونی است چگونه در کتاب مبین، از این مرد بیدادگر جاه طلب تجلیل شده؟!». پاسخ ایشان برای رفع اشکال این است که آیات ذوالقرنین تنها بر اساس دانسته‌های یهود نازل شده است نه اینکه خواسته باشد جریان تاریخی ذوالقرنین را به صورت صحیح بیان کند. ایشان در تایید گفته‌ی خود به روایاتی اشاره می‌کنند که می‌گوید علمای یهود به مشرکین گفتند اگر پاسخ پیامبر بر اساس نوشته‌های ما بود او را تصدیق کنید و اگر خلاف نوشته‌های ما او را تکذیب کنید.^۱

ایشان پا را از این فراتر نهاده و گوید که داستان‌های قرآنی بیان سیر تاریخی رویدادها نیست بلکه ذکر آنها تنها برای تنبّه و عبرت است. وی گوید: «قصص قرآنی برای بیان تاریخ نیامده تا اشتباهات تاریخی را تصحیح نماید، بلکه برای تنبّه و عبرت است.... به عبارت دیگر قرآن مجید درباره داستان ذی‌القرنین همان کار را کرده است که درباره قصه اصحاب کهف نموده و آن تصویر موضوع بوده است مطابق آنچه اهل کتاب از اسکندر یا ذی‌القرنین می‌دانسته‌اند».^۲ ایشان داستان اصحاب کهف، موسی و مصاحبش را نیز از این دست داستانها می‌داند.^۳

نگارنده در رد دیدگاه ایشان گوید بسیاری از آیات قرآنی به صراحت داستان‌های قرآنی را حقیقت و غیر خیالی دانسته است. برای نمونه به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- صفوی، سید حسن، ۱۳۶۴، اسکندر و ادبیات ایران، ص ۳۰۳.

۲- همان، ص ۳۰۴.

۳- همان.

۴- همان، ص ۳۰۶.

وَأْتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا^۱.

ترجمه: و داستان راستین دو پسر آدم را بر ایشان بخوان.

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ^۲

ترجمه: برای آنها که ایمان می آورند داستان راستین موسی و فرعون را بر تو می خوانیم.

و اتفاقا درباره داستان اصحاب کهف می فرماید *نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ، إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرَدَّنَاهُمْ هُدًى*^۳

ترجمه: ما خبرشان را به راستی برای تو حکایت می کنیم: آنها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما نیز بر هدایتشان افزودیم.^۴

در این آیات تصریح شده است که این داستانها به حق و بر اساس واقع است.

ذوالقرنین همچنان ناشناخته

همانطور که علامه طباطبایی گفته اند: اخبار در باب ذوالقرنین بسیار اختلاف دارد.^۵ ازجمله اختلاف در کیستی وی، در سِمَت، در علت نامگذاری وی به ذوالقرنین، در سفرهایش، در جای سد، در تاریخ زندگی و مدت سلطنتش. اما نگارنده گوید همانطور که برخی از محدثین شیعه و اهل سنت گفته اند ظاهر اخبار این است که وی معاصر حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است هرچند تاریخ مکتوب او را نمی شناسد.

علامه مجلسی در ملاذ الاخبار و نزدیک به همین مضمون در بحار الانوار گوید: «ذوالقرنین، مشهور این است که وی اسکندر رومی است ولی ظاهر اخبار این است که وی

۱- سوره مائده، آیه ۲۷.

۲- سوره قصص، آیه ۳.

۳- سوره کهف، آیه ۱۳.

۴- ترجمه سه آیه از ترجمه عبدالمحمد آیتی است (نک: آیتی، عبدالمحمد، ۱۳۷۴).

۵- طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۸۳، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۳، ص ۵۱۰.

غیر از اسکندر است و در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است.^۱ محدث بزرگ سید نعمت الله جزایری در کتاب نور المبین همین قول را مستفاد از اخبار می‌داند.^۲ اما علمای عامه هنگامی که دیدند اسکندر نیز همانطور که گفته شد ذوالقرنین خوانده می‌شده برخی مانند فخر رازی و دیگران به اشتباه افتادند و او را ذوالقرنین دانستند اما برخی دیگر وقتی دیدند که اسکندر با آن سیره تاریخی مشهور شایستگی این همانندی را ندارد با مراجعه به اخبار دیدند که ظاهر اخبار این است که زمان ذوالقرنین قرآنی بسیار قدیمی‌تر از اسکندر رومی است.

گویا در میان علمای عامه اولین بار سهیلی به این نتیجه رسیده است و کسانی مانند ابن حجر، شوکانی و ابن کثیر در تفسیر و البدایه و النهایه و دمیری در حياه الحيوان گفتار وی را پسندیده‌اند. اما آنچه در این استدلال مهم است این است که ادعا شده است که ظاهر اخبار ما رابه این نتیجه می‌رساند. ابن حجر می‌نویسد: «قال السهيلي و الظاهر من علم الاخبار انهما اثنان احدهما كان على عهد ابراهيم و الاخر كان قريبا من عيسى. قلت لكن الاشبه ان المذكور في القرآن هو الاول».^۳ سهیلی گوید: آنچه از ظاهر علم اخبار بر می‌آید این است که این‌ها دو نفرند که یکی از آنان در زمان حضرت ابراهیم(علیه السلام) و دیگری نزدیک زمان حضرت عیسی(علیه السلام) بوده است. و من می‌گویم آنکه در قرآن یاد شده است اولی می‌باشد (یعنی در زمان حضرت ابراهیم بوده است).

اما آنچه از این عبارات بدست می‌آید این است که ظاهر اخبار خاصه و عامه به شهادت محدثین دو مذهب دلالت بر این دارد که ذوالقرنین هم زمان با حضرت ابراهیم بوده است. و اما در صورتی که این ظواهر را معتبر ندانیم کار شناسایی وی سخت‌تر خواهد بود و بهتر

۱- «و ذوالقرنین المشهور انه اسکندر الرومی و ظاهر الاخبار انه غیره و كان فی زمن ابراهيم عليه السلام» (مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۶، ملاذ الاخبار ج ۵ ص ۵۵۴ و مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۱۱).

۲- جزایری، ۱۴۰۴، نور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، ص ۱۵۶.

۳- ابن حجر، فتح الباری، ج ۶ ص ۳۷۲ و شوکانی، فتح القدیر، ج ۳ ص ۳۰۷ و قرطبی، ۱۴۰۵، الجامع لاحکام القرآن ج ۱۱ ص ۴۷ و ابن کثیر، ۱۴۰۸، البدایه و النهایه، ج ۲ ص ۱۲۵ و دمیری، ۱۴۲۴، حياه الحيوان، ج ۲ ص ۳۱۴.

است جهت یافتن این شخصیت قرآنی باز هم منتظر بود. چرا که بنا به گفته‌ی ابن عباس زمان نیز قرآن را تفسیر می‌کند!

نتیجه:

جناب ابوالکلام برای اثبات اعای خویش به مطالبی استناد جسته‌اند که بیشتر آن گفته‌ها یا به طور کلی غلط و نادرست است و یا تنها در حد گمان و احتمال و ما با بررسی دقیق گفته‌های ایشان نشان دادیم که دیدگاه ایشان سطحی و بدون هیچ پشتوانه‌ی علمی است.

خلاصه نتایج کار به شرح زیر است:

۱- استناد به تورات و اسفار آن برای تفسیر قرآن کار نادرستی است. چرا که قرآن قطعی الصدور است و تورات کنونی قطعی الصدور نیست و هیچ حجیتی ندارد که بخواهیم قرآن را با آن تفسیر کنیم. چرا که خود تورات کنونی بهترین شاهد بر تحریف آموزه‌های حضرت موسی و دیگر انبیاست.

۲- تعبیر قوچ دو شاخ در رویای دانیال، کورش به تنهایی نیست بلکه تمام پادشاهان مادی و پارسی است. به همین خاطر برخی از مفسرین با استناد به همین رویا داریوش بزرگ یا داریوش سوم را ذوالقرنین دانسته‌اند. و از سوی دیگر خود یهودیان اسکندر را ذوالقرنین خوانده‌اند.

۳- برخلاف نظر ابوالکلام که می‌گوید بنا به پیشگویی تورات سه کار بزرگ کورش مطابق با کارهای ذوالقرنین است. با مراجعه به تورات روشن شد که اصلاً آن قوچ به سمت شرق نمی‌رود و همچنین در آن کتاب خبری از سد سازی کورش نیست.

۱- «القرآن یفسره الزمان». (مکارم، ناصر، و همکاران، ۱۳۸۱، تفسیر نمونه، ج ۱، مقدمه ص بیست).

۴- سنگ نگاره دشت مرغاب هیچ ارتباطی با تورات و رویای دانیال ندارد و شاخ و تاج مجسمه در شباهت کامل با تاج خدایان مصری است. و بسیاری از بزرگان این نقش برجسته را فرشته یا چیزی شبیه به آن می‌دانند.

۵- بنا به گزارش مورخین کورش در سفر مغرب اصلا به سواحل دریای اژه نرسیده است.

۶- بر خلاف گفته‌ی جناب آزاد که اقوام یوئه چی و منچوک را همان یاجوج و ماجوج می‌دانست. استاد شهبازی این گفته را نیز رد کرده‌اند.

۷- حرکت کورش به طرف داریال مشکوک است و هیچ مورخی تصریح نکرده که کورش در داریال سد ساخته است. افزون بر این دو تن از مورخین ساخت دروازه داریال را به اسکندر نسبت داده‌اند.

۸- سد ذوالقرنین اصلا در تنگه داریال بنا نشده است زیرا اخبار فراوانی در دست است که این تنگه از قرن اول پیش از میلاد محل آمد و شد اقوام مهاجم بوده است. و از طرفی با توجه به بهمن و رانش زمین و نیز گذر رود خروشان تَرک از دره داریال شرایط سد سازی در این دره بسیار مشکل است.

۹- واژه پهاک گورایی و دمیر قاپو و دروازه آهنین بر اساس معتبرترین کتب ارمنی و دیگر منابع از آن شهر دربند است نه دروازه آلان یا داریال .

۱۰- درباره زردشتی بودن کورش نیز میان دانشمندان اتفاق نظری وجود ندارد و بسیاری از بزرگان نه ایشان را بلکه هیچ یک از هخامنشیان را زرتشتی نمی‌دانند. از طرفی سیاست تساهل دینی کورش در تعارض با سیره ذوالقرنین است. ذوالقرنین شخصی موحد و خداپرست بود در حالیکه کورش بت‌ها را احترام کرد و بت خانه‌ها را آباد ساخت و در مراسم آیینی بت پرستان شرکت کرد. کتیبه کورش و چند سند دیگر نشان از تعارض آشکار میان باورهای کورش و ذوالقرنین است.

۱۱- بر اساس گفته‌های علمای خاصه و عامه ظاهر روایات این است که ذوالقرنین معاصر حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است. در حالیکه کورش نزدیک پانزده قرن پس از حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌زیسته است.

منابع و ماخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آزاد، ابوالکلام، ۱۳۷۵، کورش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، چاپ هشتم، انتشارات کورش.
- ۳- آیتی، عبدالمحمد، ۱۳۷۴، ترجمه القرآن الکریم، چاپ چهارم، تهران، انتشارات سروش.
- ۴- ابن اثیر، ۱۹۶۶، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر.
- ۵- ابن حجر، فتح الباری، چاپ دوم، بیروت، دارمعرفه.
- ۶- ابن حزم، ۱۳۱۷، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، چاپ اول، بیروت، دار صادر.
- ۷- ابن خلدون، تاریخ، چاپ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۸- ابن خیاط، خلیفه، ۱۴۱۴، تاریخ، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر.
- ۹- ابن عطیة الأندلسی، ۱۴۱۳ - ۱۹۹۳م، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، چاپ اول، لبنان، دار الکتب العلمیة.
- ۱۰- ابن فضل الله عمری، احمد بن یحیی، ۱۴۲۴ ه.ق، مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار، چاپ اول، ابوظبی، المجمع الثقافی، نسخه نرم افزار جغرافیای جهان اسلام ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۱۱- ابن کثیر، ۱۴۰۸، البدایه و النهایه، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۱۲- ابن مسکویه رازی، ۱۳۷۹، تجارب الامم، تهران، دار سروش للطباعة و النشر.
- ۱۳- أبی السعود، تفسیر أبی السعود، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ۱۴- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، ۱۴۰۵ ه.ق، لسان العرب، قم، ادب الحوزه.
- ۱۵- ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۴۸، درباره زبان آسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۶- احمد بن محمد الهمدانی، ۱۴۱۶، البلدان، چاپ اول، بیروت، عالم الکتب.
- ۱۷- ارفعی، عبدالمجید، ۱۳۸۷، گل نبشته های باروی تخت جمشید متن های fort. و .Teh، چاپ اول، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

- ۱۸- ارفعی، عبدالمجید، ۱۳۸۹، فرمان کورش بزرگ، چاپ اول، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۹- اعتماد السلطنه، محمد حسن بن علی، ۱۳۶۷ ه.ش، مرآة البلدان، چاپ اول، تهران، نسخه نرم افزار جغرافیای جهان اسلام ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۲۰- انوشه، حسن، ۱۳۷۵، دانشنامه ادب فارسی، چاپ اول، نشر دانشنامه.
- ۲۱- اورسول، ارنست، ۱۳۸۲، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۲- اولیاء چلبی، ۱۴۲۷ ه.ق، الرحلة إلى مصر و السودان و الحبشة، تعریب حسین مجیب مصری، دار الافاق العربیه، قاهره، چاپ اول، نسخه نرم افزار جغرافیای جهان اسلام ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۲۳- بادامچی، حسین، ۱۳۹۲، فرمان کورش بزرگ، چاپ اول، تهران، نشر نگاه معاصر.
- ۲۴- باربارو، جوزافا و دیگران، ۱۳۴۹، سفرنامه ونیزیان، ترجمه منوچهر احمدی، تهران، خوارزمی.
- ۲۵- بدرهای، فریدون، کورش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق.
- ۲۶- بدلیسی، شرفالدین بن شمسالدین، ۱۳۷۷ ه.ش، شرفنامه تاریخ مفصل کردستان، چاپ اول، تهران، اساطیر، نسخه نرم افزار جغرافیای جهان اسلام ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۲۷- بروس، ۱۸۹۵، کتاب مقدس، ترجمه بروس.
- ۲۸- بروسیوس، ماریا، ۱۳۸۸، شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه هایدی مشایخ، چاپ اول، تهران، نشر ماهی.
- ۲۹- بروسیوس، ۱۳۸۹، ایرانیان باستان، مانی صالحی علامه، چاپ نخست، نشر ثالث.
- ۳۰- بریان، پی یر، ۱۳۸۲، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، چاپ چهارم، تهران، انتشارات زریاب.

- ۳۱- البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، ۱۹۵۶، فتوح البلدان، القاهرة، مكتبة النهضة المصرية.
- ۳۲- بلک، جرمی- گرین، آنتونی، ۱۳۸۵، فرهنگنامه خدایان دیوان و نمادهای بین النهرین باستان، ترجمه بهنام متین، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۳۳- بنونیست، امیل، ۱۳۷۷، دین ایرانی بر پایه متنهای معتبر یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، چاپ سوم (اول ناشر)، تهران، نشر قطره.
- ۳۴- بیضاوی، عبد الله بن محمد الشیرازی، ۱۴۱۸ - ۱۹۹۸ م، أنوار التنزیل وأسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، چاپ اول، بیروت دار إحياء التراث العربی للطباعة والنشر والتوزيع.
- ۳۵- بهار، مهرداد، ۱۳۹۵، بندهش، چاپ پنجم، تهران، انتشارات توس.
- ۳۶- بهرامی، عسکر، ۱۳۹۰، کورش و ذوالقرنین، چاپ اول، دایره المعارف بزرگ اسلامی .
- ۳۷- بهنام، عیسی، ۱۳۴۷، نشریه هنر و مردم، شماره ۷۱.
- ۳۸- بازارگاد، بهاء الدین، ۱۳۴۷، تاریخ فلسفه و مذاهب جهان، کتاب دوم، تهران.
- ۳۹- پیرنیا، حسن، ۱۳۶۲، ایران باستان، چاپ دوم، ناشر دنیای کتاب.
- ۴۰- پیرنیا، حسن، ۱۳۸۶، ایران باستان، چاپ اول، تهران، نشر نامک.
- ۴۱- پیرنیا، حسن، ۱۳۹۲، ایران باستان از آغاز تا صدر اسلام، چاپ سوم، تهران، نشر دبیر.
- ۴۲- پور داوود، ابراهیم، ۱۳۸۶، مجموعه اوستا-گاتاها، سرودهای زرتشت، چاپ اول، تهران، ناشر دنیای کتاب.
- ۴۳- پور داوود، ابراهیم، ۱۳۸۷، خرده اوستا نامه مینوی، چاپ سوم، نشر دنیای کتاب چاپ پیک ایران.
- ۴۴- التورات و الانجیل، موقع Arabic bible، نسخه کتابخانه اهل بیت ۲.
- ۴۵- ثعلبی، ۱۴۲۲ - ۲۰۰۲ م، الكشف والبيان عن تفسیر القرآن (تفسیر الثعلبی)، چاپ اول، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- ۴۶- جزایری، سید نعمت الله، ۱۴۰۴، نور المبین فی قصص الانبیاء والمرسلین، منشورات مکتبه آیت الله مرعشی.

۴۷- جکسن، ابراهام، و. ویلیامز، ۱۳۶۹، سفرنامه جکسن ایران در گذشته و حال، ترجمه منوچهر امیری- فریدون بدره‌ای، چاپ سوم، تهران، شرکت سهامی(خاص) انتشارات خوارزمی.

۴۷- حموی، یاقوت، ۱۳۹۹، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۴۸- خلخالی، صادق، ۱۳۶۰، کورش دروغین و جنایتکار.

۴۹- خورشیدیان، اردشیر، ۱۳۸۶، پاسخ به پرسشهای دینی زرتشتیان، چاپ اول، تهران انتشارات فروهر.

۵۰- داندامایف، محمد. ا، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، چاپ اول، تهران، نشر فرزانه روز.

۵۱- داندامایف، محمد. ا، ۱۳۹۱، ایرانیان در بابل هخامنشی، ترجمه محمود جعفری دهقی، چاپ اول، تهران، ققنوس.

۵۲- الدروزه، محمد عزه، ۱۴۲۱، التفسیر الحدیث، چاپ دوم، بیروت، دار المغرب.

۵۳- دریایی، تورج، ۱۳۹۳، کورش بزرگ پادشاه باستانی ایران، ترجمه آذردخت جلیلیان، چاپ اول، تهران، انتشارات توس.

۵۴- دلاواله، پیتر، ۱۳۷۰، سفرنامه پیتر دلاواله: قسمت مربوط به ایران، ترجمه شجاع الدین شفا، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

۵۵- دمیری، کمال الدین، ۱۴۲۴، حیاة الحیوان الکبری، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۵۶- دوستخواه، جلیل، ۱۳۹۱، اوستا کهنترین سرودهای ایرانیان، چاپ شانزدهم، تهران، انتشارات مروارید.

۵۷- دوشن گیمن، ژان، ۱۳۸۵، اورمزد و اهریمن، ترجمه عباس باقری، چاپ دوم، تهران، نشر فرزانه روز.

۵۸- دوشن گیمن، ژان، ۱۳۸۵، دین ایران باستان، ترجمه رویا منجم، چاپ دوم(اول ناشر)، تهران، نشر علم.

- ۵۹- دوکوتزبویه، موريس، ۱۳۶۵، مسافرت به ايران، ترجمه محمود هدايت، سازمان انتشارات جاويدان.
- ۶۰- دهخدا، ۱۳۷۷، لغت نامه، چاپ دوم، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه.
- ۶۱- ديولافوا، سفرنامه. نسخه انگليسي منتشره بر پايگاه www.arcive.org.
- ۶۲- ذهبي، شمس الدين، ۱۴۰۹، تاريخ الاسلام، چاپ اول، بيروت، دار الكتاب العربي.
- ۶۳- رئيس نيا، رحيم، ۱۳۶۸، آذربايجان در مسير تاريخ ايران، از آغاز تا اسلام، چاپ اول، تبريز، انتشارات نيما.
- ۶۴- رئيس نيا، رحيم، ۱۳۸۹، آذربايجان در مسير تاريخ ايران، از آغاز تا اسلام، تهران، ناشر مبنا.
- ۶۵- رزمجو، شاهرخ، ترجمه فارسي كتيبه كورش، نسخه منتشره بر پايگاه www.britishmuseum.org.
- ۶۶- رضا، عنايت الله، ۱۳۶۰، آذربايجان و اران، انتشارات ايران زمين.
- ۶۷- رضا زاده، سالار، مجله كتاب ماه، تاريخ و جغرافيا، خرداد ۱۳۸۸، شماره ۱۳۳.
- ۶۸- رضايي، عبد العظيم، ۱۳۷۱، تاريخ ده هزار ساله ايران، چاپ سوم، چاپ اقبال.
- ۶۹- رضوي، طاهر، ۱۳۷۹، پارسيان اهل كتابند، ترجمه م.ع. مازندي، چاپ سوم، تهران، انتشارات فروهر.
- ۷۰- رضي، هاشم، ۱۳۸۴، دين و فرهنگ ايراني پيش از زرتشت، چاپ دوم، تهران، چاپ گلرنگ يكتا.
- ۷۱- رضي، هاشم، ۱۳۹۰، آيين مغان، چاپ سوم، تهران، چاپ گلرنگ يكتا، انتشارات سخن.
- ۷۲- الزبيدي، السيد محمد الحسيني، ۱۴۱۴، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، دارالفكر.
- ۷۳- زارع شاهمرسي، پرويز، ۱۳۸۷، آذربايجان ايران و آذربايجان قفقاز، چاپ اول، نشر اختر.

- ۷۴- زغلول، صابر صالح، ۲۰۱۱، مؤسس الدوله الفارسیه و ابو ایران، حیاته و فتوحاته و هل هو ذوالقرنین، القاهره، دارالکتب العربی للنشر و التوزیع.
- ۷۵- سانسیسی وردنبورخ، هلن- آملی کورت، ۱۳۸۸، تاریخ هخامنشی، ج ۲، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، نشر توس.
- ۷۶- ساسانفر، آبتین، ۱۳۹۰، گاتها سروده‌های اشو زرتشت، چاپ اول، انتشارات بهجت.
- ۷۷- سامی، علی، پاسارگاد.
- ۷۸- سیار، پیروز، کتابهایی از عهد عتیق، نشر نی.
- ۷۹- سیدی، علی رئیس، ۱۳۵۵ ه.ش، مرآة الممالک، سفرنامه به خلیج فارس، هند، ماوراءالنهر و ایران، ترجمه محمود تفضلی- علی گنجه لی، چاپ اول، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، نسخه نرم افزار جغرافیای جهان اسلام ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۸۰- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دار المعرفة للطباعة والنشر.
- ۸۱- شاهپورشهبازی، علیرضا، ۱۳۴۹، کورش بزرگ، انتشارات دانشگاه پهلوی.
- ۸۲- شاهرخ، آناهیتا، شش کتیبه فارسی در داغستان، مقاله منتشره بر پایگاه مجازی ایران بوم.
- ۸۳- شوکانی، فتح القدیر، بیروت، عالم الکتب.
- ۸۴- شیروانی، زین العابدین بن اسکندر، بستان السیاحه، تهران، چاپ اول، نسخه نرم افزار جغرافیای جهان اسلام ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۸۵- الصفدی، ۴۰۴، الوافی بالوفیات، بیروت، دار احیاء تراث.
- ۸۶- صفوی، سید حسن، ۱۳۶۴، اسکندر و ادبیات ایران، چاپ اول، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر.
- ۸۷- طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۸۳، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ هجدهم، دفتر انتشارات اسلامی (نسخه نرم افزار کتابخانه اهل بیت،

- ویرایش
۸۸- طبرسی، ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م، تفسیر مجمع البیان، بیروت، مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات.
۸۹- طبری، محمد بن جریر، ۱۹۳۹، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، قاهره، مطبعه الاستقامه.
۹۰- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۰۳، تاریخ الامم و الملوک، چاپ چهارم، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۹۱- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
۹۲- طریحی، فخرالدین، ۱۳۹۵ ه.ق، مجمع البحرین، چاپ دوم، تهران، مکتبه الرضویه.
۹۳- طوسی، محمد ابن الحسن، ۱۳۶۵، تهذیب الاحکام، ج ۹، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۹۴- طوسی، محمد ابن الحسن، ۱۴۰۹، التبیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، ناشر مکتبه الاعلام الاسلامی.
۹۵- عادل، حداد، دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۷۹، ج ۵، چاپ اول تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی.
۹۶- عادل، حداد، دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۹۱، ج ۱۷، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی.
۹۷- عادل، حداد، دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۹۲، ج ۱۸، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی.
۹۸- عبد الملک، بطرس و دیگران، ۱۹۸۱، قاموس الکتاب المقدس، چاپ ششم، مکتبه المشعر.
۹۹- عرفان منش، جلیل، ۱۳۸۹، کورش و بازبایی هویت ملی، چاپ دوم، تهران، انتشارات فرهنگ مکتوب.
۱۰۰- عریان، سعید، ۱۳۹۲، راهنمای کتیبه های ایران میانه - پهلوی پارتی، چاپ اول، انتشارات علمی.
۱۰۱- عفیفی، رحیم، ۱۳۹۱، ارداویرافنامه یا بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی، چاپ سوم، تهران، انتشارات توس.

- ۱۰۲- علی بابایی درمنی، علی، ۱۳۹۲، بررسی گذرگاه‌های قفقاز در دوره باستان و دلایل اهمیت یافتن گذرگاه لازیکا در واپسین رقابت های ایران ساسانی و بیزانس، مجله پژوهش های علوم تاریخی، دوره ۵، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۲.
- ۱۰۳- فاضل خان همدانی، ۱۳۸۸، کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، چاپ سوم، انتشارات اساطیر.
- ۱۰۴- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، شاهنامه، ج ۷، تصحیح جلال خالقی مطلق، چاپ اول، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۰۵- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶، شاهنامه، ج ۸، تصحیح جلال خالقی مطلق، چاپ اول، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۰۶- فره‌وشی، بهرام، ۱۳۷۹، ایرانویج، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۰۷- فلاندن، اوژن، ۲۵۳۵، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نور صادقی، چاپ سوم، انتشارات اشراقی.
- ۱۰۸- فینکل، ایروینگ، ۱۳۹۱، منشور کورش، ترجمه حسین ربانی، چاپ سوم، ناشر هشت کتاب.
- ۱۰۹- فیودور کورف، بارون، ۱۳۷۲، سفرنامه بارون فیودور کورف، ترجمه اسکندر ذبیحیان، چاپ اول، تهران، انتشارات فکر روز.
- ۱۱۰- قدیانی، عباس، ۱۳۸۷، فرهنگ جامع تاریخ ایران، چاپ ششم، انتشارات آرون، تهران.
- ۱۱۱- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۵۲، قاموس قرآن، دارالکتب اسلامی.
- ۱۱۲- قرطبی، ۱۴۰۵، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء تراث العربی.
- ۱۱۳- قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ۱۱۴- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۸۷، تفسیر القمی، منشورات مکتبه الهدی.
- ۱۱۵- کاشانی، ملا فتح الله، ۱۴۲۳، زبدة التفسیر، چاپ اول، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- ۱۱۶- کتاب المقدس، العهد القديم، ۱۹۸۰، دارالکتب المقدس.

- ۱۱۷- کخ، هاید ماری، از زبان داریوش، ۱۳۸۶، مترجم پرویز رجبی، چاپ چهاردهم، نشر کارنگ.
- ۱۱۸- کرتیس، جان، ۱۳۹۳، بین النهرین و ایران در دوران هخامنشی، ترجمه زهرا باستی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۱۹- کریستین سن، آرتور، ۲۵۳۵، آفرینش زیانکار در روایات ایرانی، ترجمه احمد طباطبایی، تبریز، انتشارات موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- ۱۲۰- کلاویخو، گنزاله دو، ۱۳۳۷، سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ سوم تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۲۱- کلینی (ثقه الاسلام)، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۷ش، الفروع من الکافی، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۲۲- کنتارینی، آمبروسیو، ۱۳۴۹، ترجمه قدرت الله دشتی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۱۲۳- کورت، آملی، ۱۳۷۹، هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ دوم، تهران، انتشارات ققنوس.
- ۱۲۴- گرشوئچ، ایلیا، ۱۳۸۷، تاریخ ایران دوره هخامنشی، دفتر دوم از جلد دوم، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ دوم، تهران، انتشارات جامی.
- ۱۲۵- گزنفون، ۱۳۸۶، کورش نامه، ترجمه رضا مشایخی، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۱۲۶- گیرشمن، رومن، ۱۳۹۰، هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، ترجمه عیسی بهنام، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۱۲۷- لانگ، مارشال، ۱۳۹۰، گرجی ها، ترجمه رقیه بهزادی، چاپ اول، تهران، انتشارات طهوری.
- ۱۲۸- لسترنج، ۱۳۶۴، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۲۹- لوکوک، پی یر، ۱۳۸۹، کتیه های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، چاپ سوم، نشر فرزاد روز.

۱۳۰- مارکورات، یوزف، ۱۳۷۳، ایرانشهر، ترجمه مریم میر احمدی، چاپ اول، تهران، انتشارات اطلاعات.

۱۳۱- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳، بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت، موسسه الوفاء.

۱۳۲- مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۶، ملاذ الاخیار، قم، چاپ خیام، ناشر مکتبه آیه الله المرعشی.

۱۳۳- مجمع کنیسه های شرق، ۱۹۸۸، کتاب المقدس، چاپ دوم، بیروت، دار المشرق.

۱۳۴- محمد بن سلیمان الحلبی الریحاوی، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۶ م - ۱۳۶۵ ش، نخبه الالکی شرح بدأ الأمالی، إستانبول مکتبه الحقیقه.

۱۳۵- مجید زاده، یوسف، تاریخ و تمدن بین النهرین، ج ۳.

۱۳۶- محمد بن عبدالمنعم، ۱۹۸۴، الروض المعطار، بیروت، مکتبه لبنان.

۱۳۷- مرادی غیاث آبادی، رضا، ترجمه کتیه کورش، ویرایش سوم، نسخه پایگاه مجازی پژوهشهای ایرانی.

۱۳۸- مرادی غیاث آبادی، رضا، ۱۳۹۰، تمدن هخامنشی، سیزده گفتار در بررسی های هخامنشی، چاپ دوم (اول ناشر)، انتشارات نوید شیراز.

۱۳۹- مساح، رضوان، ۱۳۸۸، ذوالقرنین ها و بررسی واژه ذوالقرنین از دیدگاه زبانشناسی تاریخی، دو ماهنامه، آیین پژوهش، دوره ۲۰، شماره ۱۱۹، زمستان، ۱۳۸۸، ص ۱۲-۲.

۱۴۰- مستوفی، حمدالله، نزهه القلوب، به اهتمام و تصحیح گای لیسترنج.

۱۴۱- مسعودی، علی بن الحسین، ۱۴۰۴، مروج الذهب، چاپ دوم، قم، منشورات دارالهجره.

۱۴۲- مصاحب، غلامحسین، ۱۳۸۱، دایره المعارف فارسی، چاپ سوم، شرکت سهامی کتابهای جیبی تهران امیر کبیر.

۱۴۳- معین، محمد، ۱۳۸۸، مزدیسنا و ادب پارسی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

- ۱۴۴- مکارم، ناصر، و همکاران، ۱۳۸۱، تفسیر نمونه، ج ۱، چاپ جهل و سوم، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۴۵- مکارم، ناصر، و همکاران، ۱۳۸۱، تفسیر نمونه، ج ۱۲، چاپ بیستم، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۴۶- مکارم، ناصر، و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۲، چاپ هجدهم.
- ۱۴۷- موسوی بجنوردی، سید کاظم، ۱۳۷۴، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، چاپ اول، تهران، مرکز دائره المعارف برزرك اسلامی.
- ۱۴۸- موسوی بجنوردی، سید کاظم، ۱۳۸۱، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، چاپ اول، تهران، مرکز دائره المعارف برزرك اسلامی.
- ۱۴۹- موسوی بجنوردی، سید کاظم، ۱۳۸۷، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، چاپ اول، تهران، مرکز دائره المعارف برزرك اسلامی.
- ۱۵۰- موسوی بجنوردی، سید کاظم، ۱۳۹۳، تاریخ جامع ایران، چاپ اول، تهران، مرکز دائره المعارف برزرك اسلامی.
- ۱۵۱- مونس، حسین، ۱۳۸۵، اطلس تاریخ اسلام، مترجم آذرتاش آذرنوش، چاپ سوم، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- ۱۵۲- میر سلیم، سید مصطفی، ۱۳۷۵، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی.
- ۱۵۳- میر مدرس، سید موسی، ۱۳۷۳، کورش و ذوالقرنین از دیدگاه تاریخ و آیین، چاپ اول، ناشر مرکز علوم دانشگاهی و معارف اسلامی فاضل.
- ۱۵۴- مینورسکی، ۱۳۷۵، تاریخ شروان و دربند، ترجمه محسن خادم، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی.
- ۱۵۵- ناتل خانلری، پرویز، ۱۳۵۴، تاریخ زبان فارسی، چاپ ششم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۵۶- النحاس، ۱۴۰۹، معانی القرآن، چاپ اول، جامعه أم القرى.

- ۱۵۷- نوروزی، ایمان، ۱۳۸۸، پژوهشی در بازشناسی هویت داریوش در روایت حضرت دانیال نبی(ع)، پژوهش‌های تاریخی، دوره ۱، شماره ۳.
- ۱۵۸- نیکنام، کورش، ۱۳۸۵، آیین اختیار، تهران، انتشارات تیس.
- ۱۵۹- وکیلی، شروین، ۱۳۹۰، داریوش دادگر، چاپ اول، تهران، نشر شور آفرین، نسخه الکترونیکی به آدرس www.soshians.ir.
- ۱۶۰- وکیلی، شروین، ۱۳۹۲، کورش رهایی بخش، چاپ اول، تهران، نشر شور آفرین، نسخه الکترونیکی به آدرس www.soshians.ir.
- ۱۶۱- هاکس، ۱۳۷۷، قاموس کتاب مقدس، چاپ اول، انتشارات اساطیر.
- ۱۶۲- هرودوت، ۱۳۶۲، تاریخ هرودوت، ترجمه ی غ. وحید مازندرانی، چاپ سوم، مرکز انتشارات علمی فرهنگی.
- ۱۶۳- هرودوت، ۱۳۸۲، ترجمه هادی هدایتی، چاپ دوم، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۶۴- هدایت، صادق، ۱۳۸۵، زند و هومن یسن، چاپ سوم، تهران، انتشارات جامه دران.
- ۱۶۵- الهمدان، حاتم، ۲۰۱۵، ذوالقرنین النبی المصری الذی طاف بالعالم و علم الناس الدین و الحضاره، لندن، ناشر E-kutub Ltd.
- ۱۶۶- هنکلمن، ووتر ف. م.، ۱۳۹۲، تاریخ هخامنشی، ج ۱۴ (خدایان دیگری که هستند)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ اول، تهران، انتشارات توس.
- ۱۶۷- یارشاطر، احسان، دایره المعارف آنلاین iranica، مدخل darband.
- ۱۶۸- یزدان پرست، محمد حمید، ۱۳۸۷، نامه ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۱۶۹- نرم افزار کتابخانه اهل بیت، ۱۳۹۱، ویرایش دوم.
- ۱۷۰- نرم افزار جغرافیای جهان اسلام ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.